



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



أسوه مقاومت وایمان

پژوهشی بر

پایمردی، ایمان و تکلیف یگانه حامی خاتم رسولان

ریدان خلیلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابوطالب عليه السلام اسوه مقاومت و ايمان

نويسنده:

اسدالله رضايي

ناشر چاپي:

زائر - آستان مقدس حضرت معصومه عليها السلام

ناشر دييجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	ابوطالب علیه السلام اسوه مقاومت و ایمان
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	فهرست مطالب
۲۱	طلیعه
۲۳	انگیزه، در رسالت قلم!
۲۶	بخش اول: ابوطالب اسوه مقاومت و پایداری
۲۶	اشاره
۲۹	فصل اول
۲۹	اشاره
۳۰	نام و القاب ابوطالب علیه السلام
۳۱	ولادت ابوطالب
۳۱	پدر و مادر ابوطالب
۳۴	افتخار کفالت
۳۵	فاطمه بنت اسد
۳۷	فرزندان ابوطالب
۳۸	وفات ابوطالب
۳۸	سال حزن
۳۹	مزار ابوطالب
۴۱	فصل دوم
۴۱	اشاره
۴۱	مقدمه
۴۲	۱. کانون گرم و کودک بی پناه

۴۵	۲. ابوطالب، تنهاترین حامی
۴۵	اشاره
۴۶	۱ - ۲: پایمردی در حراست از جان پیامبر
۴۷	۲ - ۲: مشاور فرهیخته
۴۹	۳ - ۲: نخستین گام پیروزی در سایه مقاومت ابوطالب
۵۱	۴ - ۲: شکایت قریش و عکس العمل ابوطالب علیه السلام
۵۲	۵ - ۲: خون بهای محمد صلی الله علیه و آله
۵۳	۶ - ۲: بسیج عمومی و عزم پولادین ابوطالب علیه السلام
۵۶	۷ - ۲: تکذیب و تصدیق!
۵۷	۸ - ۲: قطعنامه ای ننگین و دژ مقاومت
۶۳	فصل سوم
۶۳	اشاره
۶۳	۱. آزار بستگان مسلمان
۶۵	۲. اشرار قریش و عثمان بن مظعون
۶۶	۳. بیمه شدن پناه جویان حبشه
۶۸	۴. دعوت نجاشی به اسلام
۶۸	اشاره
۶۹	۱ - ۴: اعتراض اهالی حبشه
۷۰	۲ - ۴: رسول خدا و نماز برای نجاشی
۷۱	۳ - ۴: استغفار برای نجاشی
۷۳	بخش دوم ابوطالب، تجلی ایمان
۷۳	اشاره
۷۵	مقدمه
۷۶	مفهوم واژه ایمان و کفر
۸۲	فصل اول
۸۲	اشاره

۸۲	۱. نعمت شفاعت و ابوطالب
۸۵	۲. نور ابوطالب در بهشت
۸۷	۳. ابوطالب و بت پرستی
۸۸	۴. محکم ترین دفاع از ابوطالب
۹۰	موضع گیری امامان دیگر
۹۰	امام سجاد علیه السلام
۹۰	امام باقر علیه السلام
۹۲	ضحاح و تکذیب امام صادق علیه السلام
۹۴	واکنش امام رضا علیه السلام
۹۶	۵. شهادت ابن عباس
۹۶	۶. ابوطالب، ایفاگر نقش اصحاب کهف
۹۹	۷. شهادت به صداقت و رسالت رسول خدا
۱۰۰	۸. اسلام آوردن به زبان حبشه
۱۰۱	۹. دعای شفا
۱۰۲	۱۰. رجاء کل خیر!
۱۰۲	۱۱. جزای خیر
۱۰۴	۱۲. ابوطالب موحد
۱۰۶	۱۳. بی یآوری
۱۰۷	۱۴. نماز جماعت
۱۰۸	۱۵. «شعار» و «رفتار»، پنجره ای به سوی ایمان!
۱۰۹	۱۶. از بعثت
۱۱۱	فصل دوم
۱۱۱	اشاره
۱۱۲	۱. راستگویی و صداقت
۱۱۳	۲. دروغ هرگز
۱۱۴	۳. بی مانند

۴. درخت آسمانی ۱۱۶
۵. درد فراق و اتمام حجت بر قریش! ۱۱۷
۶. تصدیق در میدان عمل! ۱۱۹
۷. بشارت به رسالت! ۱۲۱
۸. استشهاد رسول خدا به اشعار ابوطالب ۱۲۲
۹. ابوطالب و نشانه های خارق العاده ۱۲۵
- اشاره ۱۲۵
- ۹-۱. نظاره گر ستایش عبدالمطلب ۱۲۶
- ۲-۹. مجد محمد صلی الله علیه و آله از نگاه عبدالمطلب ۱۲۷
- ۳-۹. گواهی راهب به رسالت محمد ۱۲۷
- ۴-۹. تا طلوع ۱۲۸
- ۵-۹. از غذا ۱۲۹
- ۶-۹. شاهد طلب باران ۱۲۹
- ۷-۹. مدال افتخار کفالت فرستاده خدا ۱۳۰
- ۸-۹. تو مبارک هستی ۱۳۳
- ۹-۹. شنود اسرار جدید از بحیرا ۱۳۴
- ۱۰-۹. رهایی از تشنگی ۱۳۷
۱۰. به محاکمه کشیدن وجدان قریش ۱۳۸
۱۱. مباحثات به پدر ۱۴۱
- اشاره ۱۴۱
- ۱-۱۱. برتری ابوطالب بر عفان ۱۴۲
- ۲-۱۱. ابوطالب و ابوسفیان ۱۴۳
- ۳-۱۱. ذریه ابراهیم علیه السلام ۱۴۵
- ۴-۱۱. حاضر جوابی عقیل ۱۴۸
- ۱۲- واپسین کلام ۱۵۱
- اشاره ۱۵۱

- نقد و تحلیل ۱۵۴
۱۳. جلوه ایمان در زبان شعر ۱۶۴
- اشاره ۱۶۴
- ۱ - ۱۳. ایثار علی ۱۶۴
- ۲ - ۱۳. مدح پیامبر صلی الله علیه و آله ، در قصیده لامیه ۱۶۶
- ۳ - ۱۳. خطاب به نجاشی ۱۶۷
- ۴ - ۱۳. هشدار به بنی کعب ۱۶۸
- ۵ - ۱۳. محمد مصطفی ۱۷۰
- ۶ - ۱۳. برترین دین ۱۷۰
- فصل سوم ۱۷۲
- اشاره ۱۷۲
۱. اعتقاد درونی ۱۷۴
۲. مصلحت اهم یا تقیه؟ ۱۷۶
- چکیده ۱۸۳
- کتاب نامه ۱۸۴
- درباره مرکز ۲۰۵

عنوان و نام پدیدآور: ابوطالب علیه السلام اسوه مقاومت و ایمان: پژوهشی در پایمردی، ایمان و تکفیر یگانه حامی خاتم رسولان: اسدالله رضایی.

مشخصات نشر: قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1389.

مشخصات ظاهری: 192 ص.

فروست: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر؛ 194.

شابک: 20000 ریال 978-964-180-112-2:

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.

یادداشت: کتابنامه: ص. 172-192؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: ابوطالب بن عبدالمطلب، 91؟-3 قبل از هجرت.

موضوع: ابوطالب بن عبدالمطلب، 91؟-3 قبل از هجرت. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره: 6/25/6BP/الف2 1389

رده بندی دیویی: 297/931

شماره کتابشناسی ملی: 2092348

ص: 1

اشاره

تقدیم به : روح بلند و ملکوتی کریمه

اهل بیت فاطمه معصومه علیها السلام

و به : روح بنده خاکی

والد مرحوم!

ص: 2

طلیعه... 9

انگیزه، در رسالت قلم!... 11

بخش اول: ابوطالب، اسوه مقاومت و پایداری

فصل اول: نگاهی کوتاه به زندگی ابوطالب علیه السلام... 17

نام و القاب ابوطالب علیه السلام... 18

ولادت ابوطالب... 19

پدر و مادر ابوطالب... 19

افتخار کفالت... 22

فاطمه بنت اسد... 23

فرزندان ابوطالب... 25

وفات ابوطالب... 26

سال حزن... 26

مزار ابوطالب... 27

فصل دوم: نقش ابوطالب علیه السلام در حساس ترین شرایط... 29

مقدمه... 29

1. کانون گرم و کودک بی پناه... 30

2. ابوطالب، تنهاترین حامی... 33

1-2: پایداری در حراست از جان پیامبر... 34

2-2. مشاور فرهیخته... 35

3-2. نخستین گام پیروزی در سایه مقاومت ابوطالب... 37

4-2. شکایت قریش و عکس العمل ابوطالب علیه السلام... 39

5-2. خون بهای محمد صلی الله علیه و آله... 40

6-2. بسیج عمومی و عزم پولادین ابوطالب علیه السلام... 41

7-2. تکذیب و تصدیق!... 44

8-2. قطعنامه ای ننگین و دژ مقاومت... 45

فصل سوم: مسلمانان در سایه حمایت ابوطالب... 51

1. آزار بستگان مسلمان... 51

2. اشرار قریش و عثمان بن مظعون... 53

3. بیمه شدن پناه جویان حبشه... 54

4. دعوت نجاشی به اسلام... 56

1-4. اعتراض اهالی حبشه... 57

2-4. رسول خدا و نماز برای نجاشی... 58

3-4. استغفار برای نجاشی... 59

چکیده... 60

بخش دوم: ابوطالب تجلی ایمان

مقدمه... 63

مفهوم واژه ایمان و کفر... 64

فصل اول: روایات، جلوه گاه ایمان ابوطالب... 71

1. نعمت شفاعت و ابوطالب... 70

2. نور ابوطالب در بهشت... 73

3. ابوطالب و بت پرستی... 75

4. محکم ترین دفاع از ابوطالب... 76

موضع گیری امامان دیگر... 78

امام سجاد علیه السلام... 78

امام باقر علیه السلام... 78

ضحضاح و تکذیب امام صادق علیه السلام... 80

واکنش امام رضا علیه السلام... 82

ص: 6

5. شهادت ابن عباس... 84
6. ابوطالب، ایفاگر نقش اصحاب کهف... 84
7. شهادت به صداقت و رسالت رسول خدا... 87
8. اسلام آوردن به زبان حبشه... 88
9. دعای شفا... 89
10. رجاء کل خیر!... 90
11. جزای خیر... 90
12. ابوطالبِ موحد... 92
13. بی یآوری... 94
14. نماز جماعت... 95
15. «اشعار» و «رفتار»، پنجره ای به سوی ایمان!... 96
16. از بعثت... 97
- فصل دوم: بازتاب ایمان در شواهد تاریخی... 99
1. راستگویی و صداقت... 100
2. دروغ هرگز... 101
3. بی مانند... 102
4. درخت آسمانی... 104
5. درد فراق و اتمام حجت بر قریش!... 105
6. تصدیق در میدان عمل!... 107
7. بشارت به رسالت!... 109
8. استشهاد رسول خدا به اشعار ابوطالب... 110

9. ابوطالب و نشانه های خارق العاده... 113

9-1 . نظاره گر ستایش عبدالمطلب... 114

9-2 . مجد محمد صلی الله علیه و آله از نگاه عبدالمطلب... 115

9-3 . گواهی راهب به رسالت محمد... 115

9-4 . تا طلوع... 116

9-5 . از غذا... 117

9-6 . شاهد طلب باران... 117

9-7 . مدال افتخار کفالت فرستاده خدا... 118

ص: 7

- 8-9 . تو مبارک هستی... 121
- 9-9 . شنود اسرار جدید از بحیرا... 122
- 9-10 . رهایی از تشنگی... 125
- 10 . به محاکمه کشیدن وجدان قریش... 126
- 11 . مباحثات به پدر... 129
- 1-11 . برتری ابوطالب بر عفان... 130
- 2-11 . ابوطالب و ابوسفیان... 131
- 3-11 . ذریه ابراهیم علیه السلام... 133
- 4-11 . حاضر جوابی عقیل... 136
- 12- واپسین کلام... 139
- تقد و تحلیل... 142
- 13 . جلوه ایمان در زبان شعر... 152
- 1-13 . ایثار علی... 152
- 2-13 . مدح پیامبر صلی الله علیه و آله ، در قصیده لامیه... 154
- پسر برادرم دروغگو نیست... 154
- دشمنی قریش و عکس العمل ابوطالب... 154
- 3-13 . خطاب به نجاشی... 155
- 4-13 . هشدار به بنی کعب... 156
- 5-13 . محمد مصطفی... 158
- 6-13 . برترین دین... 158
- فصل سوم / چگونگی ایمان ابوطالب 160

1. اعتقاد درونی... 162

2. مصلحت اهم يا تقیه؟... 164

چکیده... 171

کتابنامه... 172

ص: 8

این نوشتار بر آن است که از یک سو: ابوطالب علیه السلام را به عنوان اسوه مقاومت و پایمردی در برابر کافران قریش در جهت دفاع از رسول الله صلی الله علیه و آله، معرفی کند، بدان امید که نسل امروزی در پرتو آشنایی با زندگی و فداکاری هایش وی را اسوه خویش در حراست از دین و شرف و دست آوردهای این مکتب جاودانه قرار دهند.

و از دیگر سو: ایمان، خداآوری و گرویدن ابوطالب علیه السلام را به آیین اسلام و رسول الله صلی الله علیه و آله، که بسیاری از مسلمانان در آن تردید دارند، به اثبات رساند و آن را در تاریخ را در این جبهه نیز اسوه مقاومت شناسانده و پرده از این حقیقت بردارد که تنها انگیزه که ابوطالب را آلوده و مشرک قلمداد می نمایند، خدشه دار ساختن شخصیت جاودانه و بی مانند فرزند او علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است. این توطئه از زمان امویان آغاز شد و همچنان در کتاب ها انعکاس می یابد! از این رو:

در نخستین فصل بخش اول، با عنوان: «ابوطالب حامی همیشه بیدار» مروری هر چند کوتاه به زندگی یگانه مدافع پیامبر اسلام، «ابوطالب»

شده است. در فصل دوم، به حمایت های ایثارگرانه ابوطالب علیه السلام از پیامبر خدا با عناوین: «کانون گرم و کودک بی پناه»، «ابوطالب تنهاترین

حامی»، «پایمردی در حراست از جان پیامبر»، «مشاور فرهیخته»، «نخستین گام پیروزی در سایه مقاومت ابوطالب»، شکایت قریش، «خون بهای محمد!»، «قطعنامه ای ننگین و دژ مقاومت»، و... اشاره رفته است؛ چه این که در فصل سوم، درباره حمایت های او از مسلمانان با عناوین «آزاربستگان مسلمان»، «اشرار قریش و عثمان بن مظعون»، «بیمه شدن پناه جویان حبشه» و «دعوت نجاشی به اسلام» مطالبی ارائه گردیده است.

بخش دوم با عنوان «ابوطالب، تجلی ایمان» پس از تعریف مفهوم واژه «ایمان» و «کفر» از دیدگاه اهل نظر، در نخستین فصل، «روایات، جلوه گاه ایمان ابوطالب» با استفاده از منابع مختلف، ایمان یگانه حامی رسول خدا را اثبات می کند.

دومین فصل در قالب «بازتاب ایمان در شواهد تاریخی»، حوادث، کرامات، دیده ها و شنیده ها در چارچوب نثر و نظم و قصاید بلند و زیبا، رستگاری عمومی بزرگوار پیامبر خدا را به تصویر می کشد.

در قسمتی، ضمن طرح این سؤال که «آیا ایمان ابوطالب مخفیانه بوده یا بی پرده؟» با این پاسخ که ایمان او از دید مشرکان و حتی توده مسلمانان، پنهان و از نظر خواص و انسان های الهی و مورد اطمینان، آشکار بوده است، دامان بحث را جمع و از خوانندگان فرزانه این نوشتار برای رفع نواقص، مدد و راهنمایی می طلبد.

کلید واژه ها: ابوطالب، کفیل رسول الله صلی الله علیه و آله، پایمردی، اشرار و سران قریش، کفر، شرک، ایمان، روایت، تاریخ، شعرو قصیده.

از آن جا که بشر در همیشه تاریخ دنبال هدف بوده، به هرکاری که دست یازیده، انگیزه ای خاص را جامه عمل پوشانده است؛ تلاش و

تحمل رنج ها در طول ایام برای رسیدن به مادیات دنیایی است و با هموار ساختن مشقت های عبادی و پرستش خداوند، رسیدن به کمال معنوی را جست و جو می کند؛ چه این که به کارگیری اندیشه نیز به انگیزه خدمت به فرهنگ انسانی، یا تخریب آن انجام می گیرد. از این رو، تاریخ نگاران و سیره نویسان از گذشته های دور، با قلم فرسایی خویش همچنان مقصدی را می پیمایند تا دیدگاهشان را در قالب نوشتار متبلور سازند.

موضوعی که این قلم را به نوشتن واداشته، رسیدن به این حقیقت است که از یک سو: ابوطالب علیه السلام را چنان که بوده به عنوان اسوه مقاومت و پیامردی معرفی کند و از سوی دیگر: پاسخ دهد که: آیا ابوطالب، به راستی آن گونه که بسیاری از دانشمندان اهل سنت معتقدند، کافر بوده است؟ و چه انگیزه ای برای این کار وجود داشته است؟ و قلم به داستان و آنان که نقل تاریخ را وظیفه خویش پنداشته اند، چه هدفی را تعقیب کرده اند؟ چرا عده ای ابوطالب علیه السلام را مشرک می دانند و بسیاری دیگر، اسلام و ایمان آن مرد بزرگوار را به رخ کشیده اند؟

به راستی چه انگیزه ای برخی مورخان و مفسران را واداشته است که یگانه حامی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در روزگاران سخت و طاقت فرسا مشرک بدانند؟ و این انگیزه از چه زمانی آغاز شد، و چرا؟

در پاسخ می توان گفت: انگیزه این تلاش را جز این نمی توان یافت که تکفیر ابوطالب علیه السلام غرض سیاسی - اجتماعی داشته(1)، دست های مرموز و اندیشه های ناپاک خواسته اند از این طریق شخصیت فرزند

جاودانی او، علی بن ابی طالب علیه السلام را خدشه دار سازند. و با این تیر مسموم، عظمت آن یگانه دوران را نشانه گیرند و به بشر اعلام بدارند که «علی» در خانواده ای مشرک بالیده و در دامان پدری کافر پرورش یافته و قدم به جامعه اسلامی گذاشته است، در نتیجه، او هیچ امتیازی با دیگر هم عصرانش ندارد!

بدیهی است وقتی در تمام مراحل زندگی آن حضرت هیچ نقطه ضعفی مشاهده نکردند به ناچار، اندیشه های شان را متوجه پدرشان و یگانه مدافع رسول خدا صلی الله علیه و آله کردند.(2)

اما این که یاهو گویی های پیش گفته از چه زمانی آغاز شد تا حقایق را پرده پوشی کنند؟ پاسخ را باید بسان دیگر حق کشی ها و ستم ها از زمان به قدرت رسیدن اموی ها به ویژه معاویه، جست و جو کرد. آری، سرآغاز این گونه تهمت ها و جعل فضایل برای خاندان اموی و کتمان و انکار مناقب خاندان عصمت و طهارت به خصوص علی علیه السلام، دستگاه معاویه بوده است(3)؛ چه این که لعن و نفرین آن حضرت در منابر و جماعات و سخت گیری بر پیروان او نیز ریشه در همان زمان داشته

ص: 12

1-1 . اسنی المطالب / 50؛ الطرایف فی معرفة مذاهب الطوائف / 298؛ الحجة علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب / 41؛ الصحيح من السیرة النبوی الاعظم صلی الله علیه و آله ، ج 3، ص 257.

2-1 . ابوطالب مظلوم تاریخ / 19؛ ابوطالب چهره درخشان قریش / ششم (مقدمه). الامثل فی تفسیر کتاب المنزل، ج 6، ص 220 و ابوطالب / 910.

3-2 . اسنی المطالب / 5.

است؛ اما به گفته ابن ابی الحدید: «خورشید را نمی توان با باد و نسیم پنهان کرد!»⁽¹⁾

طرح افسانه «ایمان نیاوردن ابوطالب علیه السلام» نیز از سوی عباسیان عنوان شده است تا خود را از این طریق در برابر علویان، شایسته تر برای خلافت قلمداد کنند و بگویند جدّ ما عباس، ایمان آورد، ولی

جدّ شما ابوطالب ایمان نیاورد!⁽²⁾

و بسیاری دیگر نیز که دست به قلم برده اند، در پی نمایاندن و پیراسته ساختن خورشید تابناک علوی در آسمان مه آلود انسانی بوده اند، و هدفی جز دفاع از حق و حقانیت نداشتند؛ بدین سان توانسته اند انبوهی از تهمت های بافته و پرداخته شده را از دامان «ابوطالب علیه السلام» بزدايند و او را چون آب، زلال و پاک و چون کوه، استوار و گرویده به اسلام و رسول مکرم صلی الله علیه و آله معرفی کنند. در همین زمینه شیخ مفید 37 کتاب و صاحب منیة الراغب 45 اثر مستقل از عالمان نامدار سنی و شیعه نام می برند که در باره ایمان آن مرد فداکار نگاشته شده است⁽³⁾.

ص: 13

1-3 . شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 17.

2-1 . اسنی المطالب / 5.

3-2 . ایمان ابوطالب علیه السلام / 5 و منیة الراغب فی ایمان ابوطالب / 33 - 40.

بخش اول: ابوطالب اسوه مقاومت و پایداری

ص: 15

فصل اول

اشاره

فصل اول

نگاهی کوتاه به زندگی ابوطالب علیه السلام

در تاریخ بشر، فراز و نشیب های زندگی انسان های بزرگ و نامدار نیز عظیم و با اهمیت است. ابوطالب که خود، از این دسته انسان ها است بی شک شایسته ترین جایگاه را در تاریخ اسلام به خود اختصاص داده است و به حق، هیچ اندیشه مندی نمی تواند گسترش دین اسلام را بدون نقش وی و فرزند فرزانه اش تحلیل کند. آن دانشمند، چه زیبا از مقام این دو تجلیل کرده است:

«اگر ابوطالب و فرزندش علی نبودند، دین اسلام پا نمی گرفت و شخصیت پیدا نمی کرد. این دو قیام کردند؛ پدر در مکه پناهگاه و حمایتگر بود، و فرزند در مدینه تا پای جان جنگید...».

او، نامش «عمران»⁽¹⁾ وکنیه اش «ابوطالب» فرزند عبدالمطلب،

یکی از درخشان ترین چهره های عرب است، ولی بیش تر به «عبد مناف» شهرت دارد، چنان که عبدالمطلب هنگام مرگش، نسبت به خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله در شعری به او چنین وصیت کرده است:

«ای عبد مناف»⁽²⁾ (ابوطالب) کسی را به تو می سپارم که بعد از پدرش یگانه دوران است. وصی خود می کنم کسی را که کنیه اش ابوطالب، نامش عبد مناف و دارای تجربه بسیار است. ای فرزند گرامی ام! بستگان را گرامی بدار، به خصوص فرزند آن که غیبتی کرده، که بازگشت ندارد»⁽³⁾.

برخی گفته اند: اسم ابوطالب همان کنیه اوست، اما «واو» ابو به «یای» ابی اشتباه شده است.⁽⁴⁾

اما کنیه معروف او «ابوطالب» است

⁽⁵⁾

ص: 18

1- در یکی از زیارت های رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده: «السّلام علیک یا رسول الله، السّلام علی عمّک عمران...»: بحار الانوار، ج 100، ص 189؛ الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 7، ص 196 و ابوطالب / 11.

2- اگر چه «مناف» نام یکی از بت ها است، در اصل از «مان نوف» به معنای بزرگی و یکی از صفات خداوند است. عبد مناف یعنی عبد خدای بزرگ؛ ابوطالب یگانه مدافع اسلام / 39.

3- بحار الانوار، ج 35، ص 183؛ دلائل النبوة، ج 2، ص 22؛ مواهب الوهاب، 37 و 71 و الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 7، ص 198، رقم 10175.

4- همان، ج 7، ص 196 و عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب / 8.

5- چون فرزند ارشد او «طالب» نام داشته «ابوطالب» گفته می شود، از طالب نسلی باقی نمانده است، او در جنگ بدر، از سوی قریش بالا جبار آورده شد ولی پس از جنگ اطلاعی از او به دست نیامد، نه در میان کشته شدگان بود و نه در میان اسیران و نه به مکه بازگشت: الطبقات الکبیر، ج 1، ص 99 و شرح المولد النبوی / 298.

است.

ابوطالب را، با القابِ شیخِ الابطح (1) سیّد البطحاء، رئیسِ مکه، شیخِ قریش (2)، کفیلِ الرسول و عمّ الرسول (3) یاد می کنند.

ولادت ابوطالب

ابوطالب علیه السلام سی و پنج سال قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله (4) یعنی 535 میلادی در مکه، کنارِ خانه خدا، دیده به جهان گشود، او قد بلند، سپید روی (5) و شجاع بود.

پدر و مادر ابوطالب

پدرش «عبدالمطلب» پسر هاشم، پسر عبد مناف، پسر قصّی، فرزند کلاب، فرزند مُرّة... از نجیب ترین طایفه یعنی بنی هاشم جدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله است (6). کنیه او ابو البطحاء و ابو الحارث (7) است و به شبیة الحمد (8)، عامر، سیّد البطحاء، ساقی الحجیج، ابو السیادة و حافر

ص: 19

-
- 1-5. الشيخ الابطح او ابوطالب / 5.
 - 2-6. شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 29.
 - 3-7. براساس چند روایت که در بخش های بعدی اشاره خواهد شد، از ابوطالب به «کفیل» و «عمّ» رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد شده است.
 - 4-1. الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 7، ص 196.
 - 5-2. ابوطالب تجلی ایمان / 2.
 - 6-3. الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 7، ص 196.
 - 7-4. كشف الغمّه فی معرفة الائمة، ج 1، ص 64.
 - 8-5. تذكرة الخواص / 14.

او شخصی است که: «نوری از صلب ابراهیم علیه السلام به اسماعیل علیه السلام منتقل شد و از آن به ذریه او، تا رسید به عبدالمطلب. کسی که فیل بزرگ برای او سجده کرد. قصه اصحاب فیل از آن اوست «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ...» به برکت همان نور بود که خداوند شتر ابرهه را دفع کرد» (2). عبدالمطلبی که از عالمان و حکمای قریش بود. او

مستجاب الدعوة و حرام کننده شراب بود. نخستین کسی بود که از بت ها دوری جست... (3). او رئیس و دادستان در میان عرب (4) بود و فضایل بسیار داشت.

هنگام حفر چاه «زمزم» نذر کرد که اگر خداوند پسران او را به ده تن برساند، یکی از آنان را در راه خدا قربانی کند و خداوند نیز نذر او را با «عبدالله علیه السلام» پدرگرمی رسول خدا صلی الله علیه و آله برآورده ساخت. آن گاه که خواست به نذرش وفا کند، قرعه به دوست داشتنی ترین فرزندش یعنی عبدالله افتاد. او دست عبدالله را گرفت تا چون جدش ابراهیم علیه السلام اسماعیلش را به قربانگاه ببرد. ضجه و ناله های زنان، سد راه او شد. به پیشنهاد برخی میان عبدالله و ده شتر قرعه انداخت تا نه بارونود شتر، همچنان عبدالله سنگینی می کرد، ولی وقتی بار دهم میان او و صد شتر قرعه انداخت، صد شتر از قرعه بیرون آمد

ص: 20

1-6. الملل و النحل، ج 2، ص 586.

2-7. همان.

3-1. اسنی المطالب / 58.

4-2. الكامل فی التاريخ، ج 1، ص 507.

و به جای عبدالله در پیشگاه خداوند قربانی شد. (1)

وقتی سپاه ابرهه به خانه خدا هجوم آوردند، عبدالمطلب در حالی که حلقه در کعبه را در دست داشت، می گفت: «پروردگارا! از تخریب خانه ات ممانعت کن و نگذار صلیب های آنان غالب و پیروز گردد. این جا بود که خداوند لشکرش را فرستاد و سپاه ابرهه را نابود کرد...» (2) «وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ...» (3).

عبدالمطلب ده پسر که مشهورترین آنان عبارت اند از: حارث، زبیر،

ابولهب، ابوطالب، حمزه، عباس و عبدالله علیه السلام و نیز شش دختر، داشته است. (4)

هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله در شش سالگی مادرش را از دست داد، جدّ بزرگوارش کفالت او را بر عهده گرفت و سخت او را گرامی می داشت (5). عبدالمطلب هنگام بدرود حیات، محمد هشت ساله را به فرزندش ابوطالب سپرد و درباره او فراوان سفارش کرد. (6)

او در 120 سالگی چهره در خاک برد (7) و در «جحون» کنار قبر جدّش قصی بن کلاب به خاک سپرده شد. (8)

از «ام ایمن» نقل شده: وقتی عبدالمطلب از دنیا رفت، محمد صلی الله علیه و آله

ص: 21

1-3 . المناقب المثالب، ج 1، ص 53 و تاریخ الخميس، ج 1، ص 182.

2-4 . الروض الانف، ج 1، ص 262.

3-5 . فیل / 3.

4-1 . مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 205 و شرح المولد النبوی / 299.

5-2 . چنان که در بخش های بعدی اشاره خواهد شد .

6-3 . التبيين في انساب القرشيين / 60.

7-4 . الطبقات الكبير، ج 1، ص 97.

8-5 . شرح المولد النبوی / 299 و تذكرة الخواص / 18.

هشت سال داشت. روزی او را دیدم که کنار قبر جدّش نشسته، اشک می ریزد. (1)

مادر ابوطالب، «فاطمه» دختر عمرو بن عائذ بن عمران بن محزوم است (2). فرزندان عبدالمطلب از چند مادر بودند، ولی عبدالله علیه السلام، ابوطالب و زبیر از فاطمه بنت عمرو هستند. (3)

افتخار کفالت

یکی از افتخارهای بس بزرگ برای ابوطالب و همسر فداکارش

فاطمه بنت اسد، کفالت و میزبانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. همان گونه که اشاره رفت و در بخش های بعدی نیز گفته خواهد شد، عبدالمطلب کفالت و تربیت تنها یادگار فرزندش عبدالله را به ابوطالب سپرد و با کمال آرامش و ضمیری مملو از اطمینان از بابت محمد صلی الله علیه و آله چشم از جهان فرو بست. ابوطالب نه تنها از این کار دلگیر نشد، که با اشتیاق تمام و آغوش باز، او را پذیرفت و بی درنگ به خانه شتافت و به همسرش چنین مژده داد: «این پسرِ برادرم است و عزیزتر از همه فرزندان و اموالم خواهد بود. مواظب باش کسی کوچک ترین تعرضی به او نداشته باشد. او نور چشمم و پاره تنم است، امر او امر من و نهی او نهی من خواهد بود...» (4).

ص: 22

1-6. همان / 31.

2-7. تاریخ الطبری، ج 1، ص 497؛ الطبقات الکبیر، ج 1، ص 103؛ دلائل النبوة، ج 2، ص 22. و اسد الغابة، ج 1، ص 241، به شماره 2948.

3-8. همان.

4-1. بحار الانوار، ج 15، ص 383.

به راستی از زمانی که این افتخار نصیب ابوطالب گردید تا لحظه ای که مرگ میان او و رسول خدا صلی الله علیه و آله حایل گشت، خود را وقف حمایت، تربیت و نصرت برادرزاده اش کرد و هیچ کس را چون او دوست نمی داشت. همواره در کنار وی بود؛ نمی خوابید جز در کنار بستر او، و از منزل خارج نمی شد جز همراه او... (1).

حتی در مسافرت ها پسر برادرش را تنها نمی گذاشت. نخستین بار که ابوطالب عزم سفر شام کرد، محمد صلی الله علیه و آله را نگران دید و گفت: «به خدا سوگند، هرگز بدون تو از این شهر خارج نمی شوم» (2) چنان که یادآوری خواهد شد، در این دوران ابوطالب علیه السلام از محمد صلی الله علیه و آله که خویش را به سرعت از جهات مختلف برای رسالتی عظیم آماده می ساخت، کراماتی بسیار دید و شنید.

فاطمه بنت اسد

فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف (که با ابوطالب در هاشم، هم نَسَب است) همسر ابوطالب از زنانی بود که در نخستین روزهای ظهور اسلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و همراه ایشان به مدینه هجرت گزید. زنی بود که جای «آمنه بنت وهب» را برای رسول خدا پُر ساخته، به راستی حق مادری را به محمد صلی الله علیه و آله ادا کرد و می شود گفت: اساس شخصیت جاودانه رسول الله در دامن فاطمه شکل گرفت و در حقیقت او در منزل، نه تنها میزبان رسول خدا، بلکه یگانه

ص: 23

1-2. الطبقات الکبیر، ج 1، ص 99.

2-3. شرح المولد النبوی / 303.

هنگامی که فاطمه بنت اسد در مدینه از دنیا رفت، پیامبر سخت متأثر شد و محبت هایش را بی پاسخ نگذاشت. او را با پیراهن مبارکش کفن کرد(1) و به اسامه بن زید، ابو ایوب انصاری و عمر و، غلام سیاه دستور داد برای فاطمه قبری آماده کنند. وقتی به لحد رسید، خودش با دستن مبارک آن را حفر و خاک هایش را خارج کرد، و او را به خاک سپرد. آن گاه فرمود:

«... خدایا! به حق محمد و انبیای قبل از او مادرم فاطمه بنت اسد را مورد غفرانت قرار ده و او را بر حجت هایش توانا ساز، قبرش را فراخ گردان: «فانک ارحم الراحمین»(2).

حضرتش هنگام تشییع پیکر فاطمه بنت اسد با پای برهنه و با احتیاط قدم بر می داشت و در نماز بر جنازه او هفتاد تکبیر گفت. ابتدا در لحد وی خوابید(3)، سپس فاطمه

را در آن، جای داد. وقتی از حضرت درباره آنچه انجام داد پرسیدند، فرمود:

«با پیراهنم او را کفن کردم، تا روز قیامت که همه عریان محشور می شوند، عریان نباشد. این که قدم هایم را با احتیاط بر می داشتم، به دلیل ازدحام فرشتگان شرکت کننده در مراسم تشییع او بود. این که هفتاد تکبیر گفتم؛ چون فرشتگان خدا برای نماز جنازه فاطمه هفتاد صف تشکیل

ص: 24

1-1 . اسد الغابة، ج 7، ص 212، ش 7176.

2-2 . بحار الانوار، ج 35، ص 179.

3-3 . اسد الغابة، ج 7، ص 212.

داده بودند... (1)».

بنابر نقلی فاطمه بنت اسد نخستین میثی بود که رسول خدا پس از تشریح نماز میت در اسلام، آن را بر بدن فاطمه اقامه کرد (2). چه این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«فاطمه بنت اسد، در حالی که بچه هایش گرسنه بودند مرا سیر می کرد، و در حالی که فرزندانش غبار آلود و ژولیده بودند، مرا پاکیزه نگاه می داشت...» (3).

فرزندان ابوطالب

ابوطالب علیه السلام چهار فرزند پسر، به نام های طالب، عقیل، جعفر و علی علیه السلام داشت، که هر کدام به فاصله ده سال متولد گردیده بودند. همچنین چند دختر به نام های امّ هانی (هند)، جمانة و رابطه که برخی اسماء گفته اند، داشته، که همه آن ها از فاطمه بنت اسد بوده است. (4)

هنگامی که فاطمه بنت اسد، خبر میلاد رسول خدا را

به شوهرش بشارت داد، ابوطالب گفت:

«رازی به تو می گویم، ولی با کسی در میان نگذار: تو به زودی فرزندی به دنیا می آوری که وصی و جانشین محمد خواهد شد!» (5).

ص: 25

1-1 . بحار الانوار، ج 35، ص 180 - 181.

2-2 . السیرة الحلیة، ج 1، ص 347.

3-3 . بحار الانوار، ج 15، ص 407.

4-4 . الطبقات الکبیر، ج 1، ص 100 و شرح المولد النبوی / 297.

5-1 . الخرائج و الجرائح فی معجزات النبی صلی الله علیه و آله، ج 1، ص 139 و حیات محمد فی احادیث الشیعه / 21.

درباره وفات ابوطالب و نیز این که نخست ابوطالب بدرود حیات گفته یا خدیجه همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله ؟ دیدگاه های مختلفی ارائه گردیده است. برخی گفته اند: میان مرگ ابوطالب و خدیجه سه روز فاصله بوده است(1). برخی وفات ابوطالب را 35 روز بعد از رحلت خدیجه علیها السلام دانسته اند(2). ولی در این اتفاق نظر است که رحلت جانکاه آن دو حامی اسلام، یک سال بعد از شکسته شدن حصر شعب ابی طالب، یعنی سه سال قبل از هجرت، اتفاق افتاده است. و نیز مورخان و سیره نویسان بیش تر بر این نظرند که در سال نهم یا دهم بعثت مطابق با سال پنجاهم عام الفیل در حالی که شش ماه از حصر شعب گذشته بود(3) در ماه رمضان یا نیمه شوال یا اول ذی قعدة سال نهم و بنا بر قولی در رجب سال دهم بعثت در حالی که هشتاد و چند سال از عمرش گذشته بود، دار فانی را وداع گفت و سه روز پس از او، بانوی گرامی خدیجه بنت خویلد نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاشت.(4)

سال حزن

مرگ آن دو بر پیامبر اسلام سخت گران تمام شد؛ به گونه ای که آن

ص: 26

1-2. التبیین فی انساب القرشیین / 63.

2-3. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر الاعلام، ج 1، ص 236.

3-4. تبیین انساب القرشیین / 63 و الجامع الاحکام فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 141.

4-5. شرح المولد النبوی / 439 و اسد الغابة، ج 1، ص 127.

سال را سال «حُزن» و «اندوه» اعلام کرد و فرمود: «اجتمعت علی هذه الامة فی هذه الايام مصیبتان، لادری بایّهما اشدّ جزعاً: براین امت در این ایام دو مصیبت بزرگ وارد شد، نمی دانم بر کدامین آن بیش تر عزادار و اندوهناک باشم!»⁽¹⁾.

قسطلانی با عنوان «عام الحُزن» می آورد: «وقتی چهل و نه سال و هشت ماه و یک روز از عمر شریف پیامبر گذشته بود، عمومی او درحالی که هشتاد و نه سال داشت، در سال دهم بعثت بدرود حیات گفت و پس از سه روز خدیجه به دیار باقی شتافت»⁽²⁾.

در پی رحلت ابوطالب، قریش جرأت یافتند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیش تر بیازارند. از آن پس درکوچه ها و معابر عمومی جهال قریش خاک و خاکستر بر سر و روی حضرت می انداختند⁽³⁾. وقتی فشار بر آن حضرت به اوج خود می رسید، می فرمود: «عمو! چه زود فقدانت را دریافتم و بر من اثر گذاشت!»⁽⁴⁾.

مزار ابوطالب

ابوطالب علیه السلام در حالی که هشتاد و نه، یا هشتاد و چهار بهار از عمرش گذشته بود، پسر برادرش را در اوج نیاز به یاری او، تنها نهاد و

ص: 27

1-1 . تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 35 و دلائل النبوة، ج 2، ص 352.

2-2 . المواهب اللدنیة بالمنح المحمّدیة، ج 1، ص 266.

3-3 . تاریخ طبری، ج 1، ص 243.

4-4 . شرح المولد النبوی / 439: «یا عمّ ما اسرع ما وجدت فقدک بعدک».

در قبرستان قریش: «حجون»(1) در کنار پدرش عبدالمطلب چهره در خاک کرد(2) و برای ابد از طعن و سرزنش قریش راحت شد. از گذشته های دور، روی قبر او بارگاهی قرار داشت که توسط وهابیان ویران گردیده است(3).

ص: 28

-
- 1-1 . «حجون» در حدود سه فرسخی مکه و محلّ دفن اموات آن شهر است: معجم البلدان، ج 2، ص 225.
 - 2-2 . تذكرة الخواص / 19؛ المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم، ج 3، ص 11 و اسدالغابة، ج 1، ص 127.
 - 3-3 . ابوطالب یگانه مدافع اسلام / 211؛ پاورقی.

فصل دوم

اشاره

فصل دوم

نقش ابوطالب علیه السلام در حساس ترین شرایط

مقدمه

هر پدیده ای که در بستر فرهنگ و بینش جامعه انسانی روی می دهد، طبیعتاً، عکس العمل های متفاوت آن جامعه را در پی دارد. برخی سرسختانه و تا پای مرگ با آن مخالفت می کنند، عده ای با جان و دل، تمام هستی شان را در راه آن فدا می سازند، بعضی هوادار دسته اول یا دومند، و دسته چهارم همچنان بی تفاوت می مانند.

دین اسلام نیز که یک انقلاب دینی و فکری به تمام معنا بود، هنگام طلوع خویش در تاریک ترین فضا و وحشت زاترین شرایط و ظلمانی ترین مکان، انعکاس های یاد شده را به ارمغان آورد؛ از این رو، عده ی بسیاری که دنیا و مقام شان را در خطر جدی می دیدند، عَلم مخالفت برداشتند و از هیچ تلاشی برای محو این پدیده نوظهور، دریغ نکردند. در مقابل، برخی اندک ولی در نهایتِ مردانگی

و شجاعت از تمام هستی شان برای حمایت اسلام و آورنده اش مایه گذاشتند که در رأس آن ها سالار مکه ابوطالب علیه السلام قرار دارد. در این فصل به بخش هایی از حمایت های او از اسلام و رسول خدا اشاره می گردد.

1. کانون گرم و کودک بی پناه

1. کانون گرم و کودک بی پناه

هنگامی که محمد، تنها حامی خود یعنی مادرش را از دست داد، جدّ نامدارش عبدالمطلب سرپرستی او را بر عهده گرفت و تا واپسین لحظات عمرش به شایستگی از نور چشمانش حمایت کرد و در تربیت و شکوفایی او بسیار کوشید، حتی در لحظه هایی که روح بلندش به پرواز می آمد، نیز یاد نوه از جان عزیزترش او را آرام نگذاشت و پیوسته نگران آینده محمد صلی الله علیه و آله بود. آن گاه آرام گرفت و چشم از جهان فرو بست که ابوطالب علیه السلام پیمانی استوار در حمایت از محمد صلی الله علیه و آله با پدر بست و خیال او را آسوده ساخت. ابوطالب با این که خود عیالبار بود و از نظر شرایط زندگی، وضع مطلوبی نداشت نه تنها از این مسئولیت سنگین، ناخرسند نبود، که به آن، مباحثات می کرد. از این روی درنگ به خانه بازگشت و کفالت برادرزاده اش را به همسر فداکارش بشارت داد. در ضمن، دورنمایی از ارجمندی محمد صلی الله علیه و آله را چنین به تصویر کشید: «باید بدانی که او، تنها یادگار برادرم است و نزد من از جانم عزیزتر و از مالم گران بهاتر است. از این که کسی متعرض او بشود، جدّا پرهیز داشته باش...!» و در نقلی دیگر آمده: «این، فرزندم

محمد، و نور چشمانم است. دستور و نهی او، چون دستور و نهی من است، پس کسی نباید متعرضش گردد»(1).

ابوطالب در این سخن، از یک سو: والاترین جایگاه و عظمت را برای برادرزاده اش یادآوری می کند و از دیگر سو: به همه هشدار می

دهد که هیچ کس نمی تواند با او مانند دیگر یتیمان برخورد کند. بی تردید هر ژرف اندیشی این جمله ها را درباره یک کودک از شخصیتی چون ابوطالب، امری ساده و دور از بصیرت های معنوی و الهی، تحلیل نمی کند.

فاطمه بنت اسد از گفتار شوهرش تبسمی کرد و گفت: «درباره فرزندم محمد صلی الله علیه و آله این گونه توصیه می کنی؟ در حالی که او محبوب تر از جان و فرزندان من است»(2).

ابوطالب از گفتار همسرش سخت خوش حال گردید و همواره از حضور پُرشور محمد صلی الله علیه و آله در کانون خانواده اش خرسند بود. محمد نیز در خانه او بیش تر از پیش شکوفا می شد و می رفت تا جهان تاریک زمان خود را، روشنی بخشد. سالار مکه که پیوسته می دید هر روز بیش از روز دیگر بر ادب و جمال او افزوده می شود، به وجد می آمد و گاهی می گفت:

«نور چهره تو در زیبایی و درخشندگی، آن چنان است که بر

ص: 31

1-1 . مواهب الواهب.../152 و بحار الانوار، ج 15، ص 383. «انّ هذا ولدی محمّد، و هو قرّة عینی، و امره کامری و نهیه کنهی، فلا یتعرض علیه احد فیما یریده».

2-1 . همان.

نور خورشید و ما و ما پیشی می گیرد. به خدا قَسَم تو، آرزوها و خواسته های ما هستی؛ آرزویی که نورش متعالی است. تو نور همه مخلوقات و بنی هاشمی، و به وسیله تو برای هر بزرگی و کمالی، گشایش حاصل خواهد شد. و نیز تو بالاترین افتخار و عظمتی و به حق برای هر بلندمرتبه ای فَرَجی خواهی بود» (1).

رسول اکرم از آن دوران شیرین و فراموش ناشدنی به ویژه فداکاری های فاطمه بنت اسد یاد می کند؛ به محبت های او ارج می نهد و به علی علیه السلام هنگامی که در فقدان مادرش اشک می ریزد،

می فرماید: بلکه فاطمه مادر من هم بود: «یا علی فلقد کانت (فاطمه بنت اسد) تجوع اولادها و تَشْبَعِنی، و تشعث اولادها و تُدْهِنِنی...»؛ ای علی! فاطمه بنت اسد مرا سیر می کرد در حالی که بچه هایش گرسنه بودند. بچه هایش ژولیده بودند، اما مرا آرایش می کرد...» (2).

ابن سعد دانشمند بزرگ اهل سنّت بر خوردهای کریمانه ابوطالب با محمد را والاتر از تصور انسان وصف می کند، آن گونه که هیچ پدری با فرزندانش چنان صمیمانه و فداکارانه انس نمی گیرد. او می نویسد: «هنگامی که عبدالمطلب بدرود حیات گفت، ابوطالب سرپرستی رسول الله صلی الله علیه و آله را بر عهده گرفت و همواره با او بود. این در حالی بود که ابوطالب، ثروتی نداشت. او را فراتر از فرزندانش دوست می داشت، و همیشه کنار او می خوابید و جز با او از منزل خارج نمی شد. ابوطالب

ص: 32

1-2 . بحار الانوار، ج 15، ص 383، باب منشأ رضاعه و مظاهر من اعجاز... .

2-1 . همان، ج 35، ص 180، باب فی نسبه و احوال والدیه.

چنان شیفته پیامبر بود و به او عشق می ورزید، که هرگز همانند آن دیده نشده بود، و همیشه خود به او طعام می داد»(1).

2. ابوطالب، تنهاترین حامی

اشاره

2. ابوطالب، تنهاترین حامی

به اتفاق تاریخ نویسان، ابوطالب علیه السلام در سخت ترین شرایط تنها مدافع واپسین فرستاده خدا روی زمین بود؛ گویی از ابتدای خلقت، کفالت و حمایت بی دریغ آن حضرت، جزو سرشت عموی گران مایه اش بوده است. از این رو هنگامی که عبدالمطلب درد فراق را احساس کرد، دست محمد صلی الله علیه و آله را که طفلی بیش نبود در دست

ابوطالب گذاشت و سفارش بسیاری درباره او کرد. ابوطالب علیه السلام در جواب پدر گفت: «ای پدر! درباره او توصیه فراوان نکن، من از او چیزهای عجیبی شنیده ام»(2).

به راستی که وی، همواره خود را کفیل رسول خدا می دانست؛ و به حق به پیمانی که با پدرش بسته بود، سخت پای بند و تا پای جان وفادار ماند.

در این قسمت به نمونه هایی از حمایت های بی مانند او، اشاره ای هر چند کوتاه می شود.

ص: 33

1-2. الطبقات الکبیر، ج 1، ص 119: لَمَّا توفی عبدالمطلب قبض ابوطالب رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله فکان معه، کان ابوطالب لامال له وکان یحبّه حبّاً شدیداً لایحبّه ولده، وکان لا ینام الا جنبه ویخرج معه و صبّ ابوطالب صبابه لم یصب مثلها شیء قطّ و کان یخصّه بالطعام. و سبل الهدی و الرشاد، ج 2، ص 135 و بحار الانوار، ج 15، ص 407.

2-1. بحار الانوار، ج 35 ص 85.

1 - 2: پیامردی در حراست از جان پیامبر

ابوطالب علیه السلام به معنای واقعی کلمه، خود را در همه شرایط مدافع پیامبر می دانست و هیچ گاه تحمل جدایی برادرزاده اش را نداشت. محمد صلی الله علیه و آله نیز تاب فراق عمومی خویش را نمی آورد، از این جهت آن گاه که ابوطالب علیه السلام عزم مسافرت تجارتی شام را کرد پسر برادر را نگران و محزون دید و گفت: «به خدا قسم تنها از این شهر خارج نمی شوم و از او جدا نمی گردم»⁽¹⁾.

طبری مورخ نامدار اهل سنت پس از نقل داستان دیدار و گفتار راهب نصرانی درباره نشانه های نبوت محمد صلی الله علیه و آله می نویسد: «ابوطالب علیه السلام او را سریعاً به مکه بازگرداند»⁽²⁾، شتاب بی درنگ ابوطالب علیه السلام در بازگشت به مکه بدون این که سفر تجارتی را که در آن

زمان امری حیاتی محسوب می شد، به سر برساند، جز برای حفظ جان پیام آور الهی نبوده است؛ زیرا بعد از مطلع شدن راهب و همسفران وی، هستی عزیزش را در خطر می دید؛ از این رو شتابناک به مکه بازگشت تا در حفظ جان محمد صلی الله علیه و آله کوچک ترین کوتاهی از خود نشان نداده باشد. طبیعی است که این کار، خود نهایت ایثار، صداقت و پیامردی او را به رسول اسلام صلی الله علیه و آله می رساند.

با توجه به اطلاعات راهبان و بزرگان اهل کتاب به ویژه یهودیان از

ص: 34

1-2. تاریخ طبری، ج 1، ص 519: «والله لاخرجن به معی، و لایفارقنی و افارقه ابداً». السیرة النبویة، ج 1 ص 116 - 118؛ سبیل الهدی و الرشاد، ج 2 ص 140؛ السیرة النبویة، ج 1، ص 81. و دلائل النبوة، ج 2 ص 27.

2-3. تاریخ طبری، ج 1، ص 519: «فخرج به عمه سریعاً حتی اقدمه مکه». دلائل النبوة، ج 2، ص 29.

نشانه های نبوت، حراست از جان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، بسیار جدی و غیر قابل انکار بوده است و این مسأله وظیفه ابوطالب را سخت سنگین و دشوار می ساخت. چنان که «بحیرا» دانشمند مسیحی پس از مشاهده علامت های رسالت به خصوص با دیدن «مُهر نبوت» بر کتف حضرت، اشک از چشمانش جاری شد و به ابوطالب گفت: «ای مرد! در بازگرداندن این بچه به زادگاهش شتاب کن؛ زیرا اگر می دانستی در این سرزمین چه اندازه دشمن دارد، او را با خود نمی آوردی...»⁽¹⁾.

2 - 2 . مشاور فرهیخته

2 - 2 . مشاور فرهیخته

ابوطالب علیه السلام تنها حفظ جان پیامبر صلی الله علیه و آله را بر عهده نداشت، بلکه گسترش آرمان های او نیز یکی از مهم ترین دغدغه های ابوطالب علیه السلام بود؛ زیرا شیخ مکه جاودانگی و عزت محمد را در سایه فراگیری دین و رسالت او می دانست و به خوبی دریافته بود که اگر جان برادرزاده اش مورد تهدید خطرها و کینه های سران اهل کتاب و قریش

مشرک، قرار می گیرد، به دلیل اهداف و پیام های بلند و آسمانی اوست، وگرنه محمد صلی الله علیه و آله را همگان دوست می داشتند و به نیکی یاد کرده، به او لقب «امین» قریش داده بودند.

به همین دلیل هنگامی که زمینه تا حدودی فراهم شد، پیام

ص: 35

1-1 . مواهب الوهاب / 172؛ بحار الانوار، ج 15، ص 193-198 و کمال الدین و تمام النعمة / 182 - 183.

آور خدا از سوی خدایش فرمان یافت که: «اینک رسالتش را آشکار سازد»؛ طبیعی بود که جایگزین کردن «خدای واحد» به جای «خدایان متعدد» در میان مردمی که سخت خودخواه بودند، بسیار دشوار و محتاج پشتوانه‌ای اجتماعی - سیاسی بود؛ و رسول خدا چنین پشتوانه‌ای محکم را جز در ابوطالب سراغ نداشت. این جا بود که با راهنمایی عباس بن عبدالمطلب نزد ابوطالب رفت و نظر او را در این مورد جویا شد. ابوطالب علیه السلام بدون درنگ با گفتار محکم و آهنین خود، پیامبر صلی الله علیه و آله را نه تنها دلگرم و تشویق کرد؛ که آرمان پدرش عبدالمطلب را نیز بدرقه راه برادرزاده اش کرد و گفت: «اخرج یابن اخی فأتک بالمنیع کعباً...: فرزند برادرم! مأموریتت را به انجام برسان، تو مقامی بس رفیع و حزب و گروهی استوار و پدری بلند مرتبه داری. به خدا سوگند هیچ زبانی به تو آزار نمی رساند، جز این که با زبان های آهنین آزرده شود و دشمنان تو با شمشیرهای تیز و بُرنده از تو دورگردند. به خدا سوگند، عرب مطیع ورام تو خواهد شد... همانا پدرم عبدالمطلب با خواندن همه کتاب های آسمانی می گفت: به حق از صلب من پیامبری برگزیده خواهد شد، که دوست دارم زمانش را درک کنم و به او ایمان آورم و از فرزندانم هر کس وی را درک کند باید به او بگراید»(1).

بی تردید دادن مشورتی این چنین استوار، از مردی که جز صلابت

و پایمردی از او انتظار نمی رفت، بس سرنوشت ساز بود؛ زیرا وی از یک سو: رسول خدا را بیش از پیش مصمم تر و بُرنده تر می ساخت و از

ص: 36

سوی دیگر: خیره سرانِ شرک را که جایگاه اجتماعی خود را در خطر توفان حرکت فرهنگی و عقیدتی نوظهور می دیدند هراسناک تر و پریشان احوال تر می کرد.

3-2. نخستین گام پیروزی در سایه مقاومت ابوطالب

3-2. نخستین گام پیروزی در سایه مقاومت ابوطالب

البته این عنایت تنها در دوران زندگی قبل از رسالت برادزاده اش نبود، بلکه بعد از بعثت، در دشوارترین شرایط که آن رهبر فرزانه اسلام جز خدایش کسی را نداشت، ابوطالب علیه السلام و خدیجه فداکار علیها السلام او را دلگرمی می دادند.

روی همین عنایت آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق آیه شریفه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ...»؛⁽¹⁾ مأموریت یافت ابتدا دعوت خویش را در میان بستگانش، علنی سازد، ابوطالب علیه السلام نقش اساسی خود را ایفا کرد؛ زیرا اصل مطرح کردن چنین قضیه ای برای سران مغرور شرک، بس سنگین تمام می شد.⁽²⁾ چه این که دوبار پس از صرف طعام، مجلس توسط «ابولهب» به هم ریخت؛ بار سوم که ابولهب لب به اعتراض گشود، ابوطالب علیه السلام خطاب به او گفت:

«ساکت باش ای اعرور! تو را چه به این کار!» سپس به حاضران فرمود: کسی برنخیزد! همه نشستند. آن گاه متوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله شده، عرض کرد:

«سَرور من! به پاخیز، هر آنچه دوست داری و نیز رسالت

ص: 37

1-1. شعرا/214: نخست خویشان نزدیک را [از خدا] بترسان.

2-2. تاریخ طبری، ج 1، ص 519.

پروردگارت را ابلاغ کن، که تو راستگو و تصدیق شده هستی» (1).

این نخستین پیروزی خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بود که در پرتویاری و مقاومت عمومی فداکارش به ارمغان آمد و توانست پیام خدایش را به گوش سردمداران شرک چون: ابوجهل، ابولهب و... برساند و خدایان دروغین شان را باطل و اعتقاد آنان را موهوم اعلام کند. در این محفل تاریخی، نه تنها رسالت خویش را به در و دیوار قلب های تاریک مشرکان نوشت، که شالوده جانشینی پسر عم خود علی بن ابی طالب علیه السلام را نیز ریخت؛ آن سان که ابوجهل و دیگران به عنوان تمسخر به ابوطالب علیه السلام گفتند: «تو مأمور شدی که از پسر علی پیروی کنی!» (2).

چنین توفیق بی نظیر در آن زمان حساس، جز در سایه عنایت های الهی و حمایت ویژه سردار مکه امکان پذیر نبود؛ چون هیچ کس نمی توانست به مردمی که در اوج غرور و تکبر قرار داشتند، بگوید: دست از خدایان تان بردارید! و از مردی فرمان برید که در طول زندگی خویش نه سایه پدر بر سر داشت؛ نه محبت مادر را و نه سرمایه ای، تا هزینه رسیدن به اهدافش سازد. آیا جز این بود که ابوطالب علیه السلام برای آن حضرت هم پدر بود؛ هم جای نوازش های گرم مادر را پر کرده بود، و هم سنگری بود مستحکم، در برابر هجمه های دشمن سرسخت و خون آشام؟

ص: 38

1-1. الغدير، ج 7، ص 395؛ الطرايف، 300؛ السيرة النبوية، ج 1 ص 166. و سيرُ اعلام النبلاء، ج 12، ص 93.

2-2. تاريخ طبري، ج 1، ص 549. والكامل في التاريخ / 488.

4 - 2 . شکایت قریش و عکس العمل ابوطالب علیه السلام

4 - 2 . شکایت قریش و عکس العمل ابوطالب علیه السلام

آن گاه که مشرکان قریش باور کردند که به راستی رسول تازه

فرستاده شده، خدایان شان را تهدید می کند و آن ها را مُشتی سنگ و چوب بی شعور می خواند، دسته جمعی نزد بزرگ مکه (ابوطالب علیه السلام) ، شکایت آوردند که: برادرزاده اش را از اهانت به خدایان شان باز دارد؛ چگونه خدایانی بسیار را رها ساخته، به یک خدا دل ببندیم؟⁽¹⁾

ابوطالب علیه السلام شکایت قریش را به اطلاع محمد صلی الله علیه و آله رساند و رسول خدا فرمود:

«ای عمو! اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهند، دست از هدمم برنخواهم داشت». حضرت احساس کرد ابوطالب علیه السلام دست از حمایت او برداشته؛ لذا اندکی دلگیر شد، ولی ابوطالب علیه السلام با سخنان محکم و گرمش فرمود: «ای برادرزاده! برو هر آنچه دوست داری بگو، به خدا قسم هرگز تو را تسلیم آن ها نخواهم کرد»؛ در همین باره ابیاتی بلند و حماسی که اوج مقاومت او را در برابر کفار نشان می دهد از ابوطالب نقل شده است: «والله لن يصلوا اليك...» به خدا سوگند! هرگز دست ناپاک آنان به تو نخواهد رسید، مگر این که من چهره در خاک کنم و مدفون گردم! به رسالت ادامه ده، که هیچ گزندی متوجه تو نخواهد بود، و با این کار خود چشم هارا روشن ساز⁽²⁾».

ص: 39

1-1 . مفهوم آیات 5 تا 8 سوره ص.

2-2 . تاریخ طبری، ج 1، ص 545 و الكامل فی التاريخ، ج 1، ص 489؛ این کتاب اشعاری از او نقل کرده است: والله لن يصلوا اليك بجمعهم حتی اوسد فی التراب دفینا فامض لامرک ما علیک غضاضة ابشر وقرّ بذلک منک عیوننا ودعوتی وزعمت انک ناصحی فلقد صدقت و کنت قدماً امیناً سبل الهدی والرشاد، ج 2، ص 327؛ الطرایف / 301؛ مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 53؛ البداية و النهایة، ج 3-4، ص 53 و تاریخ ابن الوردی، ج 1، ص 138.

قریشیان بعد از آن که دریافتند ابوطالب علیه السلام همچنان سرسختانه از محمد صلی الله علیه و آله حمایت می کند و شمار مسلمانان بیش تر از پیش می گردد، دست به نقشه ای دیگر زدند و بر آن شدند که خوش سیماترین جوان آن روزگار «عمارۃ بن ولید» را نزد او آورند تا وی را به فرزندی قبول کرده، محمد صلی الله علیه و آله را برای کشتن به آن ها بسپارد؛ چرا که می پنداشتند علاقه ابوطالب علیه السلام به برادرزاده اش بر اساس تعصب خانوادگی است، یا شیفته زیبایی ظاهری او گردیده است. ولی زهی پندار باطل که آن مرد ایثارگر این ترفند را نیز نقش بر آب ساخت و به نقل طبری، گفت: «به خدا سوگند، بدمعامله ای با من انجام می دهید!... به خدا هرگز چنین کاری را نمی کنم!»⁽¹⁾.

گفت و گوهای سران قریش با ابوطالب علیه السلام درباره تسلیم کردن محمد به آن ها و پذیرش خون بهای او یعنی «عمارۃ بن ولید» در کتاب های تاریخی و سیره انعکاسی وسیع یافته، ولی از آن جا که ابوطالب علیه السلام با برخی به تندی و با برخی دیگر مصلحت جو یانه

ص: 40

1-1 . تاریخ طبری، ج 1 ص 545؛ الغدیر، ج 7، ص 401؛ الغدیر، ج 1، ص 219؛ السیرة النبویة، ج 1، ص 76؛ سبل الهدی و الرشاد، ج 2، ص 327؛ البداية و النهایة، ج 3-4، ص 53 و المناقب و المثالب / 87.

برخورد می کند، معلوم می شود قریش به او سخت فشار آورده بوده اند. هنگامی که «مطعم بن عدی» جسورانه به ابوطالب می گوید: «قد أَنْصَفَكَ قَوْمُكَ وَقَصِدَ وَالتَّخَلُّصَ مِنْكَ: به حق، قومت با تو، به انصاف و مدارا برخورد کرده اند و مصمم اند تو را از این مشکل برهانند» او به خشم آمده، می فرماید: «لا وَاللَّهِ مَا أَنْصَفُونِي، اعطيتهم ولدي يقتلونني و أخذ ولدهم

فاغذوه...؟!»: نه، به خدا قسم غیر منصفانه حرف می زنید. آیا فرزندم را به شما تحویل بدهم تا او را بکشید و فرزندتان را بیاورم غذا دهم...؟!»⁽¹⁾

اما وقتی ابوجهل به ابوطالب می گوید: «ما جواب ما جتناك فيه و شكوناه اليك من ابن اخيك!»: جواب ما درباره شکایت از پسر برادرت چیست؟»، سالار مکه، موضع مسالمت جویانه می گیرد و می فرماید: «سأنهاه عن ذلك⁽²⁾»، به زودی وی را از این کار باز خواهم داشت. و با این بیان، اجتماع قریش را متفرق می سازد. او سیاست وقت کشی و گذر زمان را در پیش گرفته، قضیه را به زمانی دیگر محول می کند؛ زیرا به خوبی می دانست که هر چه زمان بگذرد به نفع رسول الله خواهد بود و خداوند دین و فرستاده اش را یاری خواهد کرد.

6 - 2 . بسیج عمومی و عزم پولادین ابوطالب علیه السلام

6 - 2 . بسیج عمومی و عزم پولادین ابوطالب علیه السلام

قریشیان برای به زانو درآوردن رسول خدا، هر اقدامی که به نظرشان موثر می افتاد، می کردند. یکی از راه های جلوگیری از اشاعه

ص: 41

1-1 . الحجة على الذهب / 355؛ مناقب آل ابی طالب، ج 1 ص 54 و سير اعلام النبلاء، ج 1-2، ص 96.

2-2 . الطرايف / 356.

فرهنگ یکتاپرستی و رستگاری، تبلیغات روانی بر ضدّ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود و سران کفر ضمن اعلام بسیج عمومی پیمان بستند همگان انزجار خود را در هر قالبی، به محمد صلی الله علیه و آله آشکار سازند و او را از نظر روحی بیزارند. یکی از سران قریش به نام «عقبه بن ابی معیط» در جمع هم قطارانش اعلام کرد: «اصبروا علی آلهتکم انّ هذا شیء یراد... در راه خدایان تان استوار باشید که این خواسته شماست (1)»؛ و براین

اساس با خدایان شان تجدید میثاق کردند.

شامگاه همان روز، ابوطالب که همچنان محمد صلی الله علیه و آله را از نظر دور نمی داشت، وی را ندید. جویای او شد، ولی حضرت را نیافت. سخت نگران جان پیامبر خدا شد؛ بی درنگ جوانان بنی هاشم را فراخواند و دستور داد هر کدام شمشیری بُرنده در دست گرفته همراه او، وارد مسجد شوند. ابوطالب هنگام رفتن به مسجد، با «زید بن حارثه» برخورد می کند و از او سراغ محمد صلی الله علیه و آله را می گیرد. زید می گوید: او با من بود. و ابوطالب را از سلامت پیامبر اطمینان می دهد؛ ولی ابوطالب می گوید: «لا داخل بیتی حتی اراه: وارد خانه نمی شوم تا او را با چشمانم بینم» زید به سرعت خود را خدمت رسول خدا به خانه ای در «صفا» می رساند و او را از نگرانی عمویش آگاه می سازد. پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ابوطالب می آید، وقتی ابوطالب او را می بیند، می فرماید: «یا ابن اخی این کنت، اکت فی خیر؟! کجا بودی؟ آیا سلامت

ص: 42

1-3. الطبقات الکبیر، ج 1 ص 173؛ الطرایف / 304 ایمان ابوطالب / 24 و الغدیر، ج 7، ص 389: در این کتاب داستان هایی دیگر نیز آمده است.

هستی؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله عمورا از سلامت خود مطمئن می سازد.

ولی ابوطالب در عین حال در برابر بسیج عمومی قریش ساکت نمی ماند و صبحگاهان با همان جوانان شمشیر به کف، سرزده وارد اجتماع آنان می شوند و فریاد می زند: آیا می دانید چه تصمیمی دارم؟ گفتند: خیر. آن گاه به جوانان دستور می دهد آنچه در دست دارند، نمایان سازند. همه شمشیرهای خود را آشکار می سازند، و ابوطالب خطاب به قریش می فرماید: «به خدا قسم اگر محمد صلی الله علیه و آله را بکشید، هیچ یک از شما را زنده نخواهم گذاشت تا همه ما نابود شویم». وقتی آنان، عزم و جدیت همراه با تهدید ابوطالب را بازتاب پیمان عمومی

خویش دانستند، همه و بیش تر ابوجهل در برابر بزرگ مکّه شرمند و رسوا شدند(1).

چه این که ابوطالب در برابر تصمیم نابخردانه قریش، با اشعاری کوبنده و آهنین حمایت بی دریغ خود را از پیام آور خدا صلی الله علیه و آله اعلام کرده و هشدار می دهد:

«آن روز که قریش، برای حفظ افتخارشان اجتماع کردند؛ عبد مناف بدانند که مایه مباهات در بنی هاشم است، و همانا محمد، برگزیده خداوند، افتخار آنان است ولی خوب و بد قریش، به مقابله با ما برخاستند، اما بدانند بر ما ظفر نمی یابند، و شکیبایی شان را به خطا از دست می دهند.

ص: 43

1-1. الطبقات الکبیر، ج 1، ص 172: «والله لوقتلتموه ما بقیت منکم احداً، حتی نتفانی نحن وانتم».

چون، ما همواره تا پای جان در برابر آزارهای شان، از او (محمد) حمایت می‌کنیم و به سنگ‌های رها شده به سوی وی پاسخ می‌دهیم» (1).

7-2. تکذیب و تصدیق!

7-2. تکذیب و تصدیق!

همان‌گونه که یادآوری شد، ابوطالب علیه السلام به راستی خودش را وقف حراست از جان و آرمان واپسین فرستاده خدا کرده بود و هرگز با کسی سازش نکرد؛ حتی با بستگان نزدیکش که سرِ ناسازگاری با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را داشتند، سخت برخورد می‌کرد. از این رو، ابویوب

انصاری نقل می‌کند: روزی پیامبر اسلام در بازار «ذی المجاز» مردم را به یکتاپرستی فرا می‌خواند، «عباس» عموی او [قبل از مسلمان شدن] در حالی که سخنان پیامبر را می‌شنید، می‌گفت: گواهی می‌دهم تو دروغگو هستی (اشهد انک کذاب) هنگام بازگشت، قضیه را با «ابولهب» در میان گذاشت: آن‌گاه هر دو برادر، فریاد می‌زدند: «انّ ابن اخینا کذاب فلا نعرنکم عن دینکم: پسرِ برادر ما دروغگو است، شما را از دین تان نگرداندا!».

ابوطالب وقتی از این داستان باخبر شد، به عباس و ابولهب فرمود: «ماتریدان ترتبت ایدیکما» (2)، واللّه انّه لصادق القیل» و سپس این اشعار را

ص: 44

1-2. السیرة النبویة، ج 1، ص 221 و سبل الهدی و الرشاد، ج 2، ص 328: وان فخرت یوما فانّ محمّداً هو المصطفی من سرّها و کریمها تداعت قریش غثها و سمینها علینا فلم تظفر و طاشت حلومها ونحمی حماها کلّ یوم کرهة ونضرب عن احجارها من یرومها

2-1. ترتبت یداک، از کلماتی است که نزد عرب صورت دعایی دارد یعنی خیر نبینید، یا فقیر شوید و از شدت فقر، به خاک بچسبید؛ ترجمه: شما دو نفر، چه می‌خواهید؟ خیر نبینید! به خدا سوگند او راستگوست.

انشا کرد: (ای محمد!) تو امین خدایی که هرگز دروغ نمی گویی، آنچه می گویی راست است، نه لهو و نه بازیچه. ای فرستاده خدا! تو رسول خدایی، و من می دانم که صاحب عزت، بر تو کتاب فرو فرستاده است» (1).

این داستان از دو جهت در تاریخ اسلام اهمیت دارد و عمق قضیه را آشکار می سازد، از یک سو: سرسختی و مقاومت جبهه مخالفان تا آن جا پیش می رود که حتی عموهای آورنده دین جدید، بر ضد او قد علم کرده، بی پرده به تکذیبش می پردازند؛ و از دیگر سو: نشان می دهد ابوطالب با چه مشکلات اجتماعی عجیبی مواجه بوده است و چگونه توانسته در مقابل سیل سختی ها و رنج های گسترده، با قامت راست به مبارزه پردازد.

8 - 2 . قطعنامه ای ننگین و دژ مقاومت

8 - 2 . قطعنامه ای ننگین و دژ مقاومت

وقتی واپسین تیر مشرکان مکه به سنگ می خورد، تصمیم نهایی خود را برای به تسلیم واداشتن ابوطالب علیه السلام می گیرند و در ضمن قطعنامه ای ننگین، هم سوگند می شوند تا هرگونه روابط اجتماعی - اقتصادی را بر خاندان ابوطالب تحریم کنند. و تا آن جا پیش می روند که ابوطالب دست از خانه و کاشانه خویش برداشته، به «شعب ابی

ص: 45

1-2 . مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 51 و مواهب الوهاب / 87: انت الامین الله لا کذب والصادق القول لا لهو ولا لعب انت الرسول رسول الله نعلمه عليك: نزل من ذی العزة الكتب

طالب» عزیمت می کند و با تحمل سخت ترین شرایط، از جان فرستاده خدا، حفاظت کرده، آن جا را دژ محکم و پایگاه مقاومت قرار داد.

مضمون قطعنامه سران قریش، هر چند ظاهراً همانند قطعنامه های استکبار امروزی درباره تحریم روابط اجتماعی و اقتصادی ساده و معمول آن روز بوده است، در واقع بزرگ ترین پیمان در نوع خود به شمار می آید و در حقیقت با تمام قدرت، نابودی خاندان بنی هاشم و در رأس آن، ابوطالب و سرانجام: رسول الله صلی الله علیه و آله را پی ریزی کرده بودند؛ چنان که ابن اثیر در کتابش می نویسد:

«قریش، ضمن قطعنامه ی متعهد شدند که نه به بنی هاشم و بنی عبدالمطلب زن بدهند و نه از آنان زن بگیرند، نه از آن ها چیزی بخرند و نه چیزی به آن ها بفروشند؛ همه آن را تأیید و برای تأکید بیش تر و پایدار ماندن برآن، صحیفه را داخل کعبه آویختند...! و نقض آن را مشروط به تسلیم شدن به خواست های خود کردند»⁽¹⁾.

این قطعنامه ظالمانه باعث شد بنی عبدالمطلب و بنی هاشم جز ابولهب، مکه را برای حفظ جان رسول خدا به دستور ابوطالب علیه السلام ترک گفته، در شعب، پناه گزینند.

این پیمان عمومی بر ضدّ خاندان رسالت، عده زیادی را خرسند

ص: 46

1-1 . الکامل فی التاریخ، ج 1، ص 504 و السیره النبویه، ج 1، ص 287.

ساخت. از جمله وقتی ابولهب از بنی هاشم جدا شد، به «هند» دختر عقبه (همسر ابوسفیان) برخورد و گفت: «کیف رأیت نصری اللات و العزّی دیدی چگونه بت های بزرگ یعنی لات و عزّی را یاری دادم!»، هند گفت: «لقد أحسنت». براساس این پیمان، بنی هاشم دو سال یا بیش تر از آن در شعب با بدترین شرایط محاصره بودند(1).

در کتاب البداية والنهاية علاوه بر آنچه ابن اثیر آورده است، علت تحریم بنی هاشم را چیزی دیگر می داند و آن این که سران قبایل عرب برای چاره اندیشی و رهایی از دست رسول خدا، واپسین گام ها را برداشتند و مصمم شدند از یک سو: بیش ترین فشارها و آزارها را بر مسلمانان وارد سازند تا دست از آیین محمد بردارند و از سوی دیگر: عزم خود را جزم کردند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را علناً و در ملاء عام بکشند. وقتی ابوطالب علیه السلام از تصمیم آن ها باخبر شد، بنی عبدالمطلب را گرد هم فراخواند و دستور داد با رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شعب شده، آن جا را پایگاه حراست از جان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دهند و نگذارند کسی وارد آن جا شده و پیامبر را بکشد. بنی عبدالمطلب اعم از کافر و مسلمان (جز ابولهب) از دستور او پیروی کردند.

آن گاه که بزرگان طوایف قریش، از تدبیر ابوطالب آگاه شدند و

ص: 47

1-1 . اسماعیل بن کثیر الدمشقی، البداية والنهاية، ج 34 ص 91: «لايجالسوهم ولايباعوهم، ولايدخلوا بيوتهم حتى يسلموا رسول الله صلی الله علیه و آله للقتل، وكتبوا في مكرهم صحيفة و عهدوا ومواثيق لايقبلوا من بنی هاشم صلحاً ابداً ولا يأخذهم رافّةً حتى يسلموه للقتل».

نقشه شوم شان را نقش بر آب دیدند، گرد هم آمدند و قعطنامه کردند که: «بابنی هاشم، نشست و برخاست و معامله نداشته باشند، و به خانه های شان نروند، قریشیان با این حيله در واقع پيمانی محکم بستند که هيچ صلحي را نپذيرفته و با آن ها هرگز مدارا نکنند، مگر اين که محمد را برای کشتن به آنان تحويل دهند» (1).

به نظر می رسد این بخشی از گفتار ابن کثیر برخلاف آنچه مشهور است، رَوَند طبیعی صدور قعطنامه را بسیار منطقی و خردپسندانه به تصویر می کشد؛ زیرا صرف تحریم روابط اجتماعی و اقتصادی از سوی بزرگان قریش، کاربرد چندانی نداشت و نمی توانست بنی هاشم را متقاعد سازد، و بنی هاشم با توجه به این که یکی از تیره های بزرگ و پرجمعیت مکه بودند، می توانستند کاستی های خود را به گونه ای در میان خودشان رفع کنند. گذشته از این که در اطراف مکه تیره هایی دیگر نیز ساکن بودند و بنی هاشم توان آن را داشتند که روابط اقتصادی خود را با آن ها تنظیم کنند، بی آن که از تحریم قریش آسیب بینند.

از این رو، می توان گفت: طرح اصلی سران شرک، کشتن علنی رسول خدا آن هم نه توسط یک یا چند قبیله، بلکه به واسطه همه قبایل مشرک مکه بوده، تا بنی هاشم نتوانند در مقابل آنان صف آرایي کنند. طبیعی است که چنین توطئه ناجوانمردانه ای بس خطرناک و

ص: 48

شکننده بود، بدین سان شیخ مکه با زیرکی و هوشیاری تمام، دستور ترک مکه را می دهد تا در مکانی دور از چشم قبیله شرک، جان پیامبر

آسمانی را حفاظت کنند؛ و دستاورد این تصمیم بخردانه وی، صدور قطعنامه آن چنانی از سوی بزرگان مکه می شود.

چه این که تأمل در مضمون قطعنامه که می گوید: «لا یقبلوا من بنی هاشم صلحاً ابداً و لا یأخذهم بهم رافة حتی یسلموه للقتل» (1) این معنا را تأیید می کند.

همچنین به نقل تاریخ نویسان مبنی بر این که ابوطالب در مدت اقامت در شعب، هر شب بر بالین حضرت حاضر شده، او را از سوء قصد احتمالی پیشگیری می کرد و هنگامی که همگان می خوابیدند محل استراحت او را تغییر داده، یکی از پسرانش (علی علیه السلام) یا یکی از برادرانش را به جای محمد صلی الله علیه و آله می خواباند (2)، این مطلب را قطعی می سازد که نقشه اصلی قریش، ترور پیامبر بوده است، و چون با عکس العمل جدی و حساب شده ابوطالب رو به رو می شوند، قطعنامه صادر می کنند.

اما به هر حال، این ایثارگری و پایداری ها و هموار ساختن بدترین شرایط و به جان خریدن وحشتناک ترین ستم ها که حتی زن ها و بچه ها خودشان را با برگ درختان از مرگ نجات می دادند، جز با دین باوری

ص: 49

1-1 . هیچ صلحی را از بنی هاشم نپذیرند و هرگز با آن ان مدارا نکنند، مگر آن که محمد را برای کشتن تحویل دهند.

2-2 . الغدیر، ج 7، ص 403 و البداية و النهایة، ج 3-4، ص 92.

و دین مداری ابوطالب قابل تحلیل نیست. در حمایت های ابوطالب علیه السلام از رسول خدا همان بس که امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که ابوطالب علیه السلام وفاتش سر رسید، خداوند به رسولش پیام داد: مکه را ترک کند؛ چون دیگر در آن شهر یآوری ندارد(1).

ص: 50

1-3 . اصول کافی، ج 1، ص 440؛ کتاب الحجّة من ابواب التاریخ، باب مولد النبی و ابوطالب / 29.

فصل سوم

اشاره

فصل سوم

مسلمانان در سایه حمایت ابوطالب

همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سایه حمایت های بی امان ابوطالب علیه السلام از گزند مشرکان در امان ماند، شیفتگان به او و مکتب اسلام نیز، از حمایت های شیخ مکه بی نصیب نمی ماندند. وی همواره از مسلمانان در برابر آزارهای کفار دفاع کرده، با پشتیبانی بی پرده خویش در داخل و خارج مکه به آنان دلگرمی می داد.

هر چند فداکاری ها و حمایت های او از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این قسمت از تاریخ را تحت الشعاع قرار داده است و سبب شده جانبداری ابوطالب از مسلمانان از دید واقع نگاران دور بماند، در عین حال در لابه لای منابع تاریخی، مواردی یافت می شود که در این بخش به اشاره چند نمونه بسنده می کنیم.

1. آزار بستگان مسلمان

1. آزار بستگان مسلمان

وقتی سران شرک تصمیم گرفتند که: هرکس به بستگان مسلمان

خود، سخت بگیرد تا دست از اعتقاد جدیدشان برداشته، به دامان کفر بازگردند و اطراف محمد صلی الله علیه و آله را خالی سازند، شرایط زندگی بر

مسلمانان بیش از پیش دشوار شد. هنگامی که ابوطالب از تصمیم سران قبایل با خبر شد، بنی هاشم را فرا خواند و در اجتماع آن ها اعلام کرد: «کسی حق ندارد رسول خدا و مسلمانان را بیازارد و از قریش پیروی کند»⁽¹⁾؛ همه جز ابولهب قبول کردند؛ آن گاه در وصف آن ها اشعار زیر را انشا کرد:

«دیدم قومی بی مروت و بی انصاف را که چگونه هر دوستی و پیوندی را بریدند، و دشمنی و عنادشان را بر ما آشکار ساخته، و از دشمنان پیروی کردند. و ما از هر سرزنش کننده و هر بدی که بر باطل باشد، به پروردگار انسان پناه می بریم»⁽²⁾.

از تاریخ صدر اسلام چنین بر می آید: تا زمانی که تعداد مسلمانان اندک بود، ادامه حیات تا حدودی در مکه امکان داشت، اما همین که از یک سو: بر تعداد پیروان قرآن افزوده شد، به همان اندازه فشارهای سران کفر رو به فزونی گذاشت و از سوی دیگر: در توان ابوطالب نیز نبود که در برابر قریش، قد علم کند و درایت وی و سیاست روز، نیز آن را نمی پسندید. این جا بود که رسول خدا دستور مهاجرت داد؛ لذا در تاریخ آمده: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله رنج ها و ستم های کفار بر یارانش را می دید، در حالی که خودش در پناه خدا و عمویش در آسایش به

ص: 52

1-1 . تاریخ الاسلام، ج 1 ، ص 85.

2-2 . البداية و النهاية، ج 3-4، ص 43 و تاریخ الاسلام، ج 1، ص 162.

سر می برد، وعمویش نمی توانست جلوی آزار آنان به مسلمانان را بگیرد، فرمود: «اگر به حبشه مهاجرت کنید، در امان خواهید ماند...»(1).

2. اشرار قریش و عثمان بن مظعون

2. اشرار قریش و عثمان بن مظعون

در مکه، هنگامی که مبارزه مشرکان با مسلمانان و رسول خدا صلی الله علیه و آله اوج می گرفت، ابوطالب پیوسته مدافع آنان بود. «عثمان بن مظعون» در ابتدای بعثت وقتی کنار کعبه می ایستاد، به موعظه می پرداخت و مردم را از بت پرستی برحذر می داشت. عده ای از جوانان شرور قریش به او حمله کردند و یکی از آن ها چنان ضربه ای بر یکی از چشمان او وارد ساخت که گویا کاسه چشمش کنده شد. ابوطالب وقتی از این جریان آگاه شد سخت خشمگین گردید و تصمیم گرفت چشم ضارب را بیرون آورد! قریشیان گرداگردش را گرفتند و قَسَم می دادند دست از ضارب بردارد و در مقابل، دیه بگیرد؛ ولی ابوطالب سوگند یاد کرد راضی نمی شود مگر این که همان چشمی را که کنده شده از جا برکنند(2)؛ بسیار طبیعی بود که از یک سو: وقتی قریش، آن همه ایستادگی و پایداری را از ابوطالب در دفاع از مسلمانان می دید تا حدودی و حدّ اقل در حضور وی جرأت اهانت به آنان را به خود نمی دادند، و از دیگر سو: حمایت های بی دریغ او از مسلمانان همواره باعث دلگرمی آنان می شد؛ به گونه ای که لحظه ای در پیشبرد اهداف خود درنگ نمی کردند.

ص: 53

1-3 . البداية و النهاية، ج 34، ص 53 و تاريخ الطبري، ج 1، ص 547؛ با تصرف.

2-1 . ابوطالب يگانه مدافع اسلام / 159 و الحجّة على الذاهب / 357.

3. بیمه شدن پناه جویان حبشه

3. بیمه شدن پناه جویان حبشه

همو بود که در خارج از مکه نیز مومنان از توجه اش بی بهره نمی ماندند، آن جا که به دستور خداوند(1) وقتی عده ای از مسلمانان به سرپرستی «جعفر بن ابی طالب علیه السلام» به حبشه مهاجرت کردند و مورد استقبال «نجاشی» قرار گرفتند، ابوطالب سخت مسرور شد و اشعاری به این مضمون در مدح پادشاه حبشه سرود و برای وی فرستاد:

کاش می دانستم جعفر (جعفر بن ابی طالب) و عمروعاص (فرستاده قریش نزد نجاشی برای بازگرداندن مهاجران) و دشمنان نزدیک پیامبر ، چه کردند؟؛

آیا احسان و الطاف نجاشی به جعفر و همراهان او رسید؟؛

یا افراد خبیثی مانع شدند؟؛

ای نجاشی! مردم نیک اندیش می دانند که تو شخصی شریف و بزرگوار هستی؛

به افرادی که به تو پناهنده شده اند سخت نمی گذرد. و می دانند خداوند مقامی بلند و ارجمند به تو داده و اسباب نیکی ها را در اختیارت گذاشته است(2).

ص: 54

1-2 . نسا / 97: «قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتَّهَجَرُوا فِيهَا...».

1-2 . الغدير، ج 7، ص 377؛ ابوطالب یگانه مدافع اسلام / 192؛ البداية و النهاية، ج 3-4، ص 61 و السيرة النبوية، ج 1، ص 275: ألا ليت شعري كيف في الناس جعفر و عمرو و اعداء النبي الاقارب و هل نال احسان النجاشي جعفرًا و اصحابه ام عاق ذاك شاغب و تعلم خيار الناس انك ماجدو كريم لايشقى لديق المجانب و نعلم بان الله زدك بسطة و اسباب خير كلها بك لازب.

نجاشی از قدردانیِ مردی چون ابوطالب سخت خرسند گردید و بیش از پیش، با مسلمانان مهاجر که تعدادشان به 83 تا 88 نفر می رسید(1)، احسان می کرد.

طبیعی بود که در آن شرایط حساس و غیرقابل تحمل که حتی موءمنان در خانه های شان آسایش نداشتند، کارنجاشی بالاترین حمایت از مسلمانان بود، و چه این که اشعار مدح ابوطالب از نجاشی، امنیت و سلامت هجرت کنندگان را بیمه کرد؛ از این رو، به هدایا و فرستادگان قریش برای اخراج مهاجران از حبشه توجهی نکرد

و آنان را سرشکسته و ذلیلانه بازگرداند که این خود، از یک سو: برای مسلمانان در خارج از مرزهای جزیره العرب پیروزی عظیمی به شمار می آمد و از سوی دیگر: مهاجران به عنوان سفیران دین توحید و اسلام، برای نخستین بار، پیام رهایی انسانیت را با حضور و رفتارشان به گوش انسان های آزاده و خردمند رساندند.

نکته بسیار جالب توجه این که «عمرو عاص» و «عمار بن ولید» فرستادگانِ مشرکان برای بازگرداندن هجرت گزیدگان، وقتی از خود نجاشی مایوس شدند و نتوانستند نظر وی را در بازگرداندن مسلمانان جلب کنند، به ناچار، به همسر پادشاه حبشه متوسل گشتند، ولی باز

ص: 55

1-2 . الکامل فی التاریخ، ج 1، ص 496 و تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 29-30.

توفیق موافق حالشان نگشت(1)، ونجاشی با توجه به متأثر شدن از آیات قرآن کریم و توضیحات دلنشین جعفر بن ابی طالب، و اشعار بلند و مردانه ابی طالب، دست رد بر سینه قاصدان قریش زد و آنان را مفتضحانه نزد اربابان شان بازگرداند.

4. دعوت نجاشی به اسلام

اشاره

4. دعوت نجاشی به اسلام

ابوطالب نه تنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیروان او حمایت کرد، که در ترویج دین و آرمان پیامبر خدا نیز درنگ نکرد و نقش حیاتی خود را در هجرت مسلمانان به حبشه و نصرت و یاری دین، به خوبی ایفا کرد(2). ابوطالب علیه السلام هنگامی که دریافت پادشاه حبشه از اشعار او که در واقع خود، نوعی ترویج اسلام و دفاع از فرهنگ اسلامی بود، خوش حال شده، از این فرصت طلایی نهایت استفاده را برد و خرسندانه ضمن اشعار بس بلند و معنادار دیگر، نجاشی را به دین

اسلام فراخواند:

«پادشاه حبشه خوب می داند که «محمد» وزیر و جانشین موسی و پسر مریم است. و برای هدایتی از آن دست که آن ها آوردند، به ارمغان دارد و همگی به فرمان خدا راه می نمایند و به او پیوند می دهند. و شما مسیحیان در کتابتان احوال او (محمد) را می خوانید، خواندنی درست و نه داستانی و دروغین؛ و تو، نجاشی آن چنانی که از امت محمد به توری

ص: 56

1-1. همان.

2-2. تاریخ اسلام، ج 1، ص 131.

نیاورده اند مگر آن که با بزرگداشت و تجلیل تو بازگشته باشند...» (1).

از مضمون این اشعار فهمیده می شود ابوطالب علیه السلام انسانی معمولی نبوده، بلکه در زمره فرهیختگان دوران خود آشنا به کتاب های آسمانی بوده است؛ لذا چنین اشعاری از او دور از انتظار نخواهد بود.

اما این که: نجاشی، دعوت ابوطالب را لیبیک گفته است یا نه؟ بحث مفصّلی را می طلبد؛ ولی از تاریخ بر می آید که پادشاه حبشه در مجموع، حتی هنگام حضور مسلمانان در سرزمین او، به دین اسلام گرویده؛ هر چند از دید دیگران پوشیده مانده باشد. اما این تأثیرگذاری در او، از آیات تلاوت شده توسط جعفر یا فرهنگ رفتاری مسلمانان به ویژه جعفر بن ابی طالب، یا اشعار ابی طالب باشد، مهم نیست. فقط می توان گفت: هیچ یک از عوامل یاد شده بدون تأثیر نبوده و آنچه به مسأله اهمیت خاصی می دهد اصل گرویدن او به دین اسلام است، که این بخش را با ذکر شواهدی بر ایمان سلطان حبشه پایان می دهیم:

1 - 4. اعتراض اهالی حبشه

1 - 4. اعتراض اهالی حبشه

مردم حبشه از برخوردارهای پادشاه خود، نجاشی (که نام اصلی او «أَصْحَمَةَ» است) با مسلمانان پناه گزین، به او مشکوک شدند و اعتراض کردند: تو از دین ما جدا شدی (قالوا أنك فارقت دیننا و خرجوا

ص: 57

1-1. الحجة على الذهب / 240 و مواهب الوهاب / 216.

علیه...»، این اعتراض وقتی صورت گرفت که نجاشی برای بازگشت مهاجران کشتی آماده کرده، و شخصاً مهمانان خود را مشایعت کرد و هنگام خداحافظی به جعفر بن ابی طالب گفت: «اگر در این سفر شکست خوردی و عقب نشینی کردی، هر جا خواستی برو، و اگر پیروز شدی، استوار باشید» آن گاه در چیزی نوشت: «و هو یشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً عبده و رسوله و ان عیسی عبده و رسوله و روحه و كلمته و القاهها الی مریم...؛ سپس آن نوشته را زیر قبایش نمود و در میان قوم خود رفت و با آن ها گفت و گو کرد...»(1).

2-4. رسول خدا و نماز برای نجاشی

2-4. رسول خدا و نماز برای نجاشی

براساس نقل تاریخ، نجاشی در زمان پیامبر اسلام بدرود حیات گفته است؛ و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله از وفات وی باخبر شد، به نیت نجاشی با عده ای در جایگاه نماز قرار گرفت و چهار تکبیر گفت(2).

ابن کثیر می نویسد: «بعضی عالمان گفته اند: دلیل نمازگزاردن رسول خدا صلی الله علیه و آله برای نجاشی این بود که وی ایمان خود را از مردم حبشه کتمان می کرد و هنگامی که از دنیا رفت، کسی از مسلمانان در

آن جا نبود تا بر جنازه او، نماز بگذارد»(3).

ص: 58

1-1. البداية و النهاية، ج 3-4، ص 1084؛ تاریخ اسلامی، ج 2، ص 119؛ صحیح بخاری، ج 5، ص 64، باب موت نجاشی و السیرة النبویة، ج 1، ص 281.

2-2. البداية و النهاية، ج 3-4، ص 85 و تاریخ اسلامی، ج 2، ص 119.

3-1. همان.

بخاری از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که: قال النبی صلی الله علیه و آله حین مات النجاشی: «مات الیوم رجل صالح فقوموا فصلّوا علی اخیکم اصحمة: امروز مردی صالح بدرود حیات گفت. به پا خیزید برای برادر خویش اصمحة نماز بگزارید». در نقلی دیگر می آورد: «انّ النبی صلی الله علیه و آله صلی علی اصحمة النجاشی تکبّر علیه اربعاً تابعه عبدالصمد»(1).

3-4. استغفار برای نجاشی

3-4. استغفار برای نجاشی

همچنین نقل شده که وقتی نجاشی از دنیا رفت، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای او مغفرت و آمرزش طلبید(2)؛ تاریخ حمیدی، می افزاید: «این خود، گواهی محکم است بر این که ایمان و یقین به رسالت رسول الله در نجاشی رسوخ کرده و پایدار شده است»(3). چه این که متن نامه نجاشی به رسول خدا، هیچ تردیدی در اسلام وی باقی نمی گذارد: «بسم الله الرحمن الرحیم الی محمد رسول الله من النجاشی الاصحم بن ابجر، سلام علیک یا نبی الله من الله ورحمة الله وبرکاته، لا اله الا هو الذی هدانی الی الاسلام... و اشهد انک رسول الله صادقاً مصداقاً...»(4).

ص: 59

1-2. صحیح بخاری، ج 5، ص 84، باب موت النجاشی.

2-3. البداية و النهایة، ج 3-4، ص 84.

3-4. تاریخ حمیدی، ج 2، ص 119: هذا شاهد علی رسوخ ایمانه وقوة یقینه برسالة محمد صلی الله علیه و آله.

4-5. بحار الانوار، ج 18، ص 419. و اعلام الوری باعلام الهدی، ج 1، ص 119؛ ترجمه: ... ای نبی خدا! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد. جز آن که مرا به اسلام راهنمایی کرد، خدایی نیست... و گواهی می دهم که تو رسول خدا، راستگو و تصدیق شده هستی...

او نامش عمران، کنیه اش ابوطالب و در تاریخ مشهور به ابوطالب بوده وعموی گرامی رسول الله وپدر امیر موءمنان علی علیه السلام، فرزند بزرگ مکه عبدالمطلب است. وی پس از عبدالمطلب به افتخار سرپرستی رسول الله رسید و به حق از آن حضرت به ویژه بعد از رسالت برادرزاده اش، در عرصه های مختلف حمایت کرد و در این راه از هیچ تلاشی دریغ نرزید و تاپای جان در برابر کافران قریش که همه منافع خویش را برباد رفته می دیدند، ایستاد. او نه تنها از رسول خدا، که از مسلمانان داخل و خارج مکه حمایت کرد، تا آن جا که وقتی از دنیا رفت، فرمان الهی بر پیامبر رسید که: «ای محمد! مکه را ترک کن، که دیگر در آن شهر یآوری نداری»⁽¹⁾.

ص: 60

بخش دوم: ابوطالب، تجلی ایمان

اشاره

ص: 61

بخش دوم: ابوطالب ، تجلی ایمان

ص: 62

آنچه در بخش نخست درباره نقش ابوطالب گذشت، این نتیجه را برای انسان های منصف و آزاداندیش به ارمغان می آورد که ابوطالب بیش ترین حق و احترام را بر پیروان اسلام داشته و دارد. او بیش از آنچه تصور می رود، نهایت ایثار و فداکای را در مورد پیامبر، دین و مسلمانان از خود نشان داده است؛ و به حق نمی شود تاریخ اسلام را با قطع نظر از نقش ابوطالب در برقراری و گسترش دین خدا، تحلیل کرد. همان گونه که ابن ابی الحدید دانشمند بزرگ اهل سنت در ابیات بلند خود می گوید: اگر حمایت های ابوطالب در مکه و فرزندش علی علیه السلام در مدینه نبود، دین اسلام، پا نمی گرفت...»(1).

از این رو، هر محقق ژرف اندیش و بی غرض حقی بدون در نظر گرفتن روایات، شواهد تاریخی و اشعار بلند خود ابوطالب، با اندک تأملی در عملکردها و از خود گذشتگی های وی، او را از مخلص ترین و ناب ترین گروندگان به دین اسلام قلمداد خواهد کرد، و در ایمانش هیچ تردیدی به خود راه نخواهد داد. همان گونه که بسیاری از

ص: 63

اندیشه مندان اسلامی (سنّی و شیعه) بر این باور، پای فشرده، به دفاع از اسلام و ایمان او پرداخته اند. (1)

ولی در عین حال عده ای دیگر از تاریخ نگاران و سیره پردازان و مفسران اهل سنّت، بر این باورند که آن راد مرد تاریخ، اسلام نیاورد و در حال شرک از دنیا رفت! (2).

اکنون به جاست نخست مفهوم واژگان «ایمان» و «کفر» از منظر دانشمندان اهل سنّت که عمدتاً مدعی مشرک بودن ابوطالب اند ارزیابی شود تا خواننده گرامی با توجه به این جهت، این بخش را از نظر بگذراند .

مفهوم واژه ایمان و کفر

در میان اندیشه مندان عامّه تعریفی جامع از «ایمان» وجود ندارد، و هر یک آن را بر اساس تلقی خود از آیات و روایات، تعریف کرده اند. قاضی عضدالدین ایجی یکی از متکلمان بنام اهل سنّت می گوید: انّ الايمان في اللّغة التصديق، قال تعالى: حكاية عن اخوة يوسف: «وما انت بمؤمن لنا: ايمان در لغت، تصدیق کردن است؛ آن گونه که خداوند همین معنا را از برادران یوسف حکایت می کند، آنان به پدرشان درباره یوسف گفتند:

ص: 64

1-2 . نک: الغدير، ج 7 و 8.

2-1 . مختصر تفسير القرآن العظيم، ج 1، ص 315؛ مختصر تفسير الخازن، ج 2، ص 127؛ زاد المنير في علم التفسير، ج 3، ص 17؛ الكشف، ج 2، ص 14؛ الجامع الاحكام القرآن، ج 6، ص 261؛ تاريخ اسلام، ج 1، ص 229. الجامع الاحكام القرآن، ج 6، ص 261 و الغدير، ج 8، ص 28.

توهرگز سخن ما را باورنخواهی کرد»⁽¹⁾؛ پیامبر خدا فرمود: «ایمان، عبارت است از این که به خدا و کتاب های آسمانی و فرشتگان او ایمان آورد»، یعنی تصدیق کند. اما در اصطلاح شرع عبارت است از: «تصدیق کردن رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت به آنچه می دانیم به عنوان ضرورت دین آورده است، تصدیق

نسبت به آنچه می دانیم تفصیلاً آورده است و تصدیق اجمالی به آنچه می دانیم اجمالاً آورده است»⁽²⁾.

شعرانی دانشمندی دیگر، ایمان، را چنین تعریف می کند: «الایمان ان توءمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله والیوم الآخر و توءمن بالقدر خیره و شره...»⁽³⁾.

العینی، در شرح بخاری می گوید: گروهی از دانشمندان گفته اند: «الایمان فعل القلب فقط: ایمان فقط کار قلب است»، و می افزاید که اهل نظر در همین تعریف دو دسته شده اند: مذهب محققین که اشعری و اکثر ائمه مانند قاضی عبدالجبار و استاد ابی اسحاق اسفراینی و حسین بن فضل و برخی دیگر؛ ایمان را صرف تصدیق قلبی دانسته اند، یعنی تصدیق رسول خدا و آنچه او آورده است.

دسته دوم گفته اند: «الایمان معرفة الله تعالی وحده بالقلب: ایمان تنها

ص: 65

1-2. یوسف / 17.

1-2. 1. المواقف بشرح السيد الشريف علی بن محمد الجرجانی ج 3، ص 527: الموقف السادس، المرصد الثالث، مقصد اول: قال علیه السلام: الایمان ان توءمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله، ای تصدّق؛ واما فی الشرع و هو متعلق ما ذکرنا من الاحکام فهو عندنا، وعلیه اکثر الائمة کالقاضی و الاستاذ: «التصدیق للرّسول فیما علم مجیئه به ضرورة، فتفصیلا ما علم تفصیلا، و اجمالاً فیما علم اجمالاً».

2-3. البواقیت والجواهر، ج 1، ص 373.

شناخت قلبی خداوند است»، و اقرار به زبان، نه رکن و نه شرط ایمان است. حتی اگر کسی قلباً خدا را بشناسد ولی با زبان، انکار نماید، و در همان حال از دنیا برود، مومن کامل است (دیدگاه جهم بن صفوان).

در ادامه دیدگاه گروه‌هایی دیگر از اهل نظر را نقل می‌کند که برخی گفته‌اند: «انّ الايمان عمل باللسان» برخی دیگر گفته‌اند: «انّ الايمان عمل القلب و اللسان معاً» اما در این که «اقرار به زبان» شرط ایمان

است یا جزء آن؟ بعضی آن را شرط ایمان نمی‌دانند، ولی بعضی دیگر آن را فقط شرط اجرای احکام دنیایی همچون: توارث و مناکحه می‌پندارند، و جمعی اندک اقرار به زبان را رکن ایمان می‌شمارند؛ حتی گفته‌اند: «کسی که قلباً رسول خدا را تصدیق نماید، هر چند که اقرار به زبان نداشته باشد با این که می‌تواند بازبان اقرار کند، نزد خداوند مومن است؛ و این معنا هماهنگ تر با لغت و عرف است»⁽¹⁾.

زینی دحلان می‌گوید: «ایمان در شرع: «التصديق القلبي بوحداية الله تعالى ورسالة النبي والتصديق بكلّ ما جاء به عن الله تعالى»⁽²⁾، است.

در روایات اهل سنت نیز تعریف ایمان به صورت‌های مختلف منعکس شده، به گونه‌ای که نمی‌توان گفت کدام گزینه تعریف اصلی آن است، بلکه صرفاً معیارهای ایمان را چون: «دانش به توحید»⁽³⁾،

ص: 66

1-1 . عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج 1، ص 101، باب الايمان: فمن صدق بقلبه ولم یقرّ بلسانه مع تمکنه من الاقرارکان موءمناً عندالله تعالی وهذا اوفق باللغة والعرف. اسنی المطالب؛ الهدف للاعلام / 22-23 و اليواقیت و الجواهر، ج 1، ص 374.

2-2 . اسنی المطالب / 4.

3-3 . صحیح مسلم، ج 1، ص 94؛ کتاب الايمان، باب 10، ح 43.

«معرفت خدا و نبی» (1) و «محبّت رسول خدا» (2) را ارائه می دهد.

اما مفهوم واژه «کفر»، ضدّ ایمان خواهد بود؛ چنان که باقلانی می گوید: «الکفر ضدّ الایمان.. که عبارت است از جاهل بودن به خدا و تکذیبی که قلب انسان را از معرفت به او مانع می شود» (3).

قاضی عضدالدین، کفر را چنین تعریف می کند: «الکفر، وهو خلاف

الایمان، فهو عندنا عدم التصديق الرسول في بعض ما علم مجيئه به ضرورة» (4)

از تعاریف ارائه شده، اولاً: بر می آید که: «ایمان»، در لغت به معنای «تصدیق مطلق» است.

و در اصطلاح شرع، نزد اکثر اندیشه مندان اهل سنّت عبارت خواهد شد از: معرفت خدا و تصدیق رسول الله و کُلّ ما جاء به النبي. و «کفر» عدم تصدیق رسول الله معنا خواهد داد.

اما در این که اقرار به زبان، جزء ورکن ایمان است یا شرط آن؟ وحدت نظر وجود ندارد و بسیاری از صاحب نظران، جز گروهی اندک، آن را حتّی شرط برای ایمان نمی پندارند. همچنین درباره ترادف واژه «اسلام» و «ایمان» نیز آرای مختلفی طرح شده است؛ عالمان معتزله و برخی دیگر گفته اند: «این دو واژه مترادفند، یعنی

ص: 67

1-4. المعجم الكبير، ج 18، ص 124، ح 253.

2-5. صحيح مسلم، ج 1، ص 98، ح 69 و 70 وعمدة القاری شرح صحيح البخاری، ج 1، ص 118.

3-6. تمهيد الاوائل و تلخيص الدلائل / 394: وهو الجهل بالله عزوجل، و التکذيب به الساتر بقلب الانسان عن العلم به، فهو المغطى للقلب عن المعرفة الحق.

4-1. المواقف، ج 3، ص 544؛ مقصد سوم، الموقف السادس.

اسلام همان ایمان است. آنان با استناد به آیه 85 آل عمران براین باورند که غیر از اسلام، دینی دیگر پذیرفته نیست: «و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه...»(1).

عده ای دیگر، «ایمان را خصلتی از اسلام دانسته و گفته اند: «به هر اطاعتی که از روی انقیاد و تسلیم امر پروردگار باشد، اسلام گفته می شود، و ایمان، خصلتی از اسلام است؛ لذا به هر ایمانی اسلام گفته می شود، ولی هر اسلامی ایمان نیست»(2). (3).

ثانیاً: این نکته را نباید از نظر دور داشت که تعریف اسلام و ایمان بسان دیگر مفاهیم اسلامی، در سده های سوم و چهارم تدوین و ارائه گردیده، و دور از خرد است که این مفاهیم را درباره کسانی که در سال های نخست ظهور اسلام چشم از جهان فرو بسته اند، مانند ابوطالب تطبیق کرد؛ زیرا در آن روزگار، بسیاری از عنوان های دینی چون: نماز، روزه، زکات، خمس، جهاد و... تشریح نشده بود؛ از این رو حدیث مسلم در صحیح خود: «بنی الاسلام علی الخمس، شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکاة والحج والصوم»(4)، قطعاً در سال های پس از رحلت ابوطالب صادر شده است

ص: 68

1-2 .المواقف، ج 3، ص 530.

2-3 . تمهید الاوائل / 392 و عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج 1، ص 109.

3-4 . از دیدگاه مذهب اهل البيت عليه السلام : الاسلام هو الاقرار بالشهادتين، و هو الذی یحقن به الدماء والاموال. و الايمان: هو الاقرار باللسان، والعقد بالقلب، والعمل بالجوارح، و انه یزید بالاعمال، و ینقص بتركها، و كل موء من مسلم و لیس كل مسلم مومنًا: نظریات علم الكلام عند الشیخ المفید / ص 16 .

4-1 . صحیح مسلم، ج 1، ص 67، باب 2.

و شامل او نخواهد گشت.

چنان که باقلانی می گوید: «الایمان هو التصدیق بالله تعالی وهو العلم، والتصدیق یوجد بالقلب» و می افزاید: «اگر کسی بر این معنا دلیل بخواهد، می گویم: قاطبه اهل لغت اجماع دارند ایمان در لغت، قبل از نزول قرآن و رسالت پیامبر خدا به معنای تصدیق قلبی بود، و غیر از آن، معنایی برای ایمان در عُرف وجود نداشت(1)».

بنابراین، درباره ابوطالب هنگام رحلتش باید سراغ معیارهایی دیگر چون: حمایت و نصرتِ رسول الله صلی الله علیه و آله و شواهد دیگر رفت. و هیچ بُعدی ندارد که آن روزها یکی از معیارهای ایمان، محبت به رسول الله بوده باشد و بی تردید ابوطالب در رأس محبان حضرت قرار داشت. و حدیثِ مسلم «لایؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من ولده و والده والناس اجمعین»(2)، شاهدی محکم بر این معنا خواهد بود.

با توجه به این مقدمه، در این بخش می کوشیم روایات، شواهد تاریخی و دیدگاه هایی که ایمان ابوطالب به خدا و رسولش را آشکارا اثبات و بازگو می کنند، ارائه کنیم.

ص: 69

1-2 . تمهید الاوائل / 388، باب الکلام فی الایمان و الاسلام.

2-3 . صحیح مسلم، ج 1، ص 98، ح 69 و 70، و عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری، ج 1، ص 118: هیچ یک از شما مؤمن نخواهید بود، جز این که دوستی و محبت او به رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرزند، پدر، مادر و همه مردم بیش تر باشد.

فصل اول

اشاره

فصل اول

روایات، جلوه گاه ایمان ابوطالب

با در نظر داشت مفهوم واژه «ایمان» از دیدگاه اندیشه مندان اهل سنت، در این فصل به نمونه هایی از روایاتی که در منابع روایی شیعه و سنی نقل شده است اشاره می شود.

1. نعمت شفاعت و ابوطالب

1. نعمت شفاعت و ابوطالب

جلال الدین سیوطی در کتاب خود می گوید: تمام در کتاب فوایدش، از ابن عساکر و وی از ابن عمر نقل کرده که رسول خدا فرمود: «اذا كان يوم القيامة شفعت لابي، و امي، و عمي ابي طالب و اخرة في الجاهلية: من روز قیامت از پدرم و مادرم و عمویم ابوطالب و برادرم که در جاهلیت بود، شفاعت می کنم» (1). ثعلبی و سیوطی نیز نقل می کنند: عن

ص: 70

1-1 . كفاية الطالب اللبيب في خصائص الحبيب المعروف به خصائص الكبرى، ج 1، ص 147.

رسول الله اوحى اليّ: «انّي حرّمت النار على بطن حملك و حجر كفلك...»(1).

چه این که همین روایت در منابع شیعه نیز از علی علیه السلام به این کیفیت نقل شده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و فرمود: ای محمد! شفاعت تو را درباره شش تن از بستگانت می پذیرم» (ان ربک یقرئک السلام) یا محمد انّ الله عزّوجلّ شفّعک فی سئّة، بطن حملک آمنه بنت وهب، و صلب انزلک عبد الله بن عبدالمطلب، و حجر کفلک ابوطالب، و بیت آواک عبدالمطلب، و اخ کان لک فی الجاهلیة(2) و ثدی ارضعک حلیمة بنت ابی ذویب(3).

با توجه به این که روایات یاد شده در کتاب های متعدد و با اسناد مختلف و لحن های گوناگون نقل شده، متواتر یا نزدیک به تواتر خواهد بود، که اولاً: شفاعت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ابوطالب مسلم قلمداد شده و طبیعی است که شفاعت به هیچ وجه شامل حال مشرک نخواهد شد و آیاتی چند نه تنها شفاعت را از کافران منتفی می داند،

ص: 71

1-2 . الکشف و البیان، ج 7، ص 254؛ الرسائل التسع / 160: رساله چهارم و معانی الاخبار / 136.

2-1 . حلبی در سیره خود آورده: یعنی اخاه من الرضاة و هو ابن حلیمة السعدیة. السیرة الحلیبیة، ج 1، ص 351 و الروض الانف، ج 2، ص 174: «... و عمّی ابی طالب و اخی من الرضاة یعنی ابن السعدیة...».

3-2 . بحار الانوار، ج 35، ص 108؛ الحجة علی الذاهب / 48؛ اصول کافی (موسوعة الكتب الاربعة)، ج 1، ص 518، باب 147؛ روض الجنان و روح الجنان (تفسیر ابوالفتوح)، ج 4، ص 210؛ الامالی / 703، مجلس 88 و الغدیر، ج 7، ص 428 ترجمه: آمنه دختر وهب که تو را در رحمتش جای داد، عبدالله پسر عبدالمطلب که تو را از نسل او قرار داد، ابوطالب که تو را کفالت کرد، عبدالمطلب که تو را در خانه اش پناه داد، و برادری که در جاهلیت داشتی و حلیمه دختر ابی ذویب که تو را شیر داد.

که خرد هرنسانی نیز مخالف عدالت الهی به حساب می آورد. آیاتی چون: 48 مدثر: «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» و 109 طه: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»، به شدت کافران را از شفاعت محروم می کند؛ چه این که آیاتی بسیار از جمله: آیه 13

لقمان، شرک و کفر را ظلم بزرگ بر خداوند می شمارد. (1)

ثانیاً: شفاعت در فرهنگ دینی همواره به طلب مغفرت و بخشش از خطاها و معصیت ها اختصاص ندارد، بلکه چه بسا برای بالا بردن درجات معنوی صورت می گیرد، و مقصود پیامبر خدا از شفاعت پدر و مادرش و ابوطالب، علو درجات آنان خواهد بود. (2)

گذشته از این، خداوند در کتاب آسمانی اش فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَبُوءُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا» (3) آیا آزاری بالاتر از این است که بگوییم: ابوطالب مشرک از دنیا رفته است؟ در حالی که حامی رسول خدا بود و دوستش می داشت، چنان که حضرت به عقیل فرمود: «تورا از دو جهت دوست می دارم (حَبِّبًا لَكَ وَ حَبِّبًا لِأَبِي طَالِبٍ لِأَنَّهُ كَانَ يَحِبُّكَ) (4)، اگر ابوطالب مشرک از دنیا رفته باشد، چگونه و با چه معیاری وی را دوست می داشت و به او وعده شفاعت می دهد؟ با این که قرآن براساس آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا

ص: 72

-
- 1-1. «... إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ».
 - 2-2. ابوطالب حامی الرسول و ناصره / 121.
 - 3-3. احزاب / 57.
 - 4-4. بحار الانوار، ج 35، ص 75؛ علل الشرایع / 162، باب 114 و الحجة على الذاهب / 179: تورا از دو جهت دوست می دارم: یکی برای خودت دیگر به خاطر ابوطالب؛ زیرا او تورا دوست می داشت.

تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ...» (1) ملاک دوستی و دشمنی را آشکارا بیان می دارد. و بی تردید مصداق «عدو» جز کافر و مشرک نمی تواند باشد؛ زیرا شفاعت خود، مصداق عینی «مودت» خواهد بود.

در منابع روایی نیز «استوارترین پایه و رکن ایمان، دوستی و

دشمنی برای خدا» (2) ذکر شده است. امام سجاد علیه السلام فرمود:

«حمد خدایی را که هیچ فاجری را بر من مسلط نکرد تا محبت او در قلبم نفوذ کند؛ زیرا محبت فاجران سبب داخل شدن در آتش جهنم خواهد شد» (3).

2. نور ابوطالب در بهشت

2. نور ابوطالب در بهشت

جابر بن عبدالله انصاری در روایتی طولانی مسایلی پیچیده را از رسول خدا پرسیده و پاسخ دریافت کرده است. در بخشی از آن می گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: اکثر مردم می گویند: ابوطالب کافر از دنیا چشم فرو بسته است! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ای جابر! پروردگارت عالم به غیب است، همانا وقتی شب معراج به آسمان عرش رسیدم، چهار نور درخشان را دیدم،

ص: 73

1-5. ممتحنه / 1.

2-1. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج 15، ص 148: اوثق عری الايمان الحبّ فی الله و بغض فی الله.

3-2. تفسیر گازر، جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، ج 7 صص 179-185: الحمد لله الذی لم يجعل لفاجر علیّ یداً لکیلا یرزقه فی قلبی مودّة، فانّ المودّة الفجار تجرّ الی النار.

عرضه داشتیم: الهها! این نورها چیست؟ خطاب شد: ای محمد! آن نور عبدالمطلب، این نور عمویت ابوطالب، و آن دیگری نور عبد الله پدرت، و چهارمی نور برادرت طالب، است. گفتم: الهی! آن ها چگونه به این درجه رسیده اند؟ خطاب شد: به وسیله کتمان ایمان و اظهار کفرشان و صبر و پایداری بر آن، تا این که دارفانی را وداع گفتند» (1).

در تأیید همین معنا روایاتی نزدیک به تواتر رسیده است، که

رسول خدا فرمود: «نقلنا من الاصلاب الطاهرة الى ارحام الزکیة» (2).

این روایت گواه بر ایمان پدران و اجداد رسول خدا از جمله ابوطالب است؛ زیرا اگر او مشرک می بود، براساس صریح آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» (3) نجسند، و نجاست خلاف طهارت خواهد بود و نمی تواند در بهشت نوری داشته باشد.

گرچه ابن ابی الحدید معتزلی بعد از نقل روایت «اصلاب طاهره» استدلال به آن را به این دلیل ضعیف می شمارد که: «مقصود از منزّه دانستن آبا و اجداد و امهات رسول خدا، تنزیه از سفاح و زنا و نکاح به شبهه است، نه طهارت از شرک» (4)، روشن است که این نظر از جهاتی قابل قبول نیست؛ چرا که اولاً: فاسد نبودن نکاح خاندان

ص: 74

-
- 1-3 . روضة الواعظین، ج 1، ص 80، مجلس 80؛ جعفرین محمد النقدي، مواهب الوهاب / 95 و بحار الانوار، ج 35، ص 15، ح 12.
 - 2-1 . التعظیم و المنّة فی انّ ابوی رسول الله فی الجنة / 64.
 - 3-2 . توبه / 28.
 - 4-3 . شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 67 .

پیامبر خدا از مسلمات دین اسلام به حساب می آید(1)؛ زیرا تردیدی نیست که خداوند پیامبر خود را از میان کسانی بر می گزیند که از صُلب پاک و نسل پاکیزه به دنیا آمده باشد، و عیب گیری اعراب به نکاح شبهه و اشتباه انساب در مورد توده مردم معنا پیدا می کند، نه درباره پیامبران خدا. ثانیاً طبق روایت، گواهی رسول خدا بر «طهارت»، عام است که هم شامل نکاح صحیح و هم طهارت از شرک و ناپاکی اعتقادی می شود. از این رو، اگر کسی گواهی پیامبر را به یکی از دو جهت منحصر می سازد باید دلیلی بر آن اقامه کند.(2)

ثالثاً: آیات 127 و 128 سوره بقره، ایمان و اسلام پدران رسول خدا را آشکارا ثابت می کند.

3. ابوطالب و بت پرستی

3. ابوطالب و بت پرستی

اصبغ بن نباته می گوید: از امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیدم که می گفت: «به خدا سوگند، هیچ گاه پدرم ابوطالب و اجدادم عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف، بت پرستیدند. گفته شد: آن ها چه را عبادت می کردند؟ فرمود: آنان بر اساس آیین ابراهیم علیه السلام به سوی خانه خدا نماز می گزاردند، و به دین او پای بند بودند»(3).

ص: 75

1-4. التعظیم / 64.

2-5. الحجّة علی الذاهب / 57.

3-1. کمال الدین و تمام النعمة، ص 172، ح 32 و روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج 15، ص 105: سمعت امیرالمؤمنین یقول: و اللّٰه ما عبد ابی، و لا جدّی عبدالمطلب، و لا هاشم، و لا عبد مناف صَمَنًا قَط، قیل له: فما كانوا یعبدون؟ قال: و كانوا یصلّون الی البیت علی دین ابراهیم علیه السلام متمسّکین به. البرهان فی تفسیر القرآن، ج 6، ص 85. مواهب الواهب... / 86؛ تفسیر گارز، جلاء الاذهان...، ج 7، ص 189 و شب های پیشاور / 770.

علی علیه السلام در این روایت قَسَم یاد می کند ابوطالب و... هرگز بت نپرستیده اند، بلکه موحد و برآیین ابراهیم خلیل علیه السلام بوده اند و مراسم عبادی خویش را براساس دین آن مرد خدا انجام می داده اند. طبیعی است کسانی که به ابراهیم ایمان داشته اند، قطعاً به خاتم انبیا ایمان خواهند آورد.

4. محکم ترین دفاع از ابوطالب

4. محکم ترین دفاع از ابوطالب

براساس روایت صحیح، به نقل «کراجکی» از امام صادق علیه السلام، از پدرانش فرمود: روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حیاط مسجد کوفه نشسته بود و مردم در اطرافش حلقه زده بودند. وقتی مردی برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! تو در این جا نشسته ای، در حالی که پدرت ابوطالب در آتش عذاب می سوزد. علی علیه السلام فرمود: «مَه، فَضَّ اللَّهُ

فاک...» محکم ترین و دندان شکن ترین پاسخ را داد، و ابوطالب را از شفیعان روز جزا و نور او را بالاترین نور، جز پنج نور، دانسته است. بر پایه این روایت، حضرت بر آشفته و فرمود:

«ساکت باش! خدا دهننت را بشکند، سوگند به خدایی که محمد را به حق مبعوث کرد، اگر پدرم همه گناهکاران روی زمین را شفاعت کند، خداوند از او می پذیرد. آیا پدرم در عذاب است، در حالی که فرزندش تقسیم کننده بهشت و

جهنم است؟ قَسَم به خدای محمد، همانا نور ابوطالب جز نور پنج کس (محمد، علی، فاطمه، حسنین، امامان از نسل حسین) نور همه مخلوقات را خاموش می کند. بدانید نور او از نور ما است که خداوند آن را دو هزار سال قبل از آدم آفرید»(1).

روایت یاد شده اولاً: نه تنها اسلام و ایمان ابوطالب علیه السلام را اثبات می کند، که او را تا اوج عظمت و رستگاری بالا بُرده، در ردیف اولیای خدا قرار می دهد.

ثانیاً: علی علیه السلام که جز برای خدا خشم نمی گیرد و نرمش از خود نشان نمی دهد، از شنیدن در عذاب بودن پدرش در برابر سؤال کننده سرسختانه موضع می گیرد.

ثالثاً: قَسَم می خورد اگر ابوطالب روز قیامت بخواهد همه گناهکاران روی زمین را شفاعت کند، خداوند از وی می پذیرد و همگان به خاطر او بخشیده می شوند.

رابعاً: این که روز رستاخیز، نور ابی طالب، جز نور چهارده

معصوم، از نور همه مخلوقات، پُر فروغ تراست، به گونه ای که نور دیگران را خاموش می سازد؛ هیچ تردیدی در ایمان ابوطالب باقی نمی گذارد و او را چون خورشید، درخشنده می سازد.

خامساً: لحن روایت و سوءال، نشان می دهد که در زمان خلافت

ص: 77

1-1. کنزالفوائد، ج 1، ص 183؛ الحججة علی الذاهب / 72؛ الدمعة الساکبة، ج 1، ص 38؛ الدرجات الرفیعة / 50 و بحارالانوار، ج 35، ص 110.

علی علیه السلام طرح شده و شاید سوءال کننده از عاملان معاویه یا حدّ اقل کسانی بوده، که ناخودآگاه تحت تأثیر تبلیغات وی قرار گرفته و اما پاسخ دندان شکن امیر مومنان هیچ تردیدی را باقی نگذاشته است.

موضع گیری امامان دیگر

امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام

وقتی از حضرت زین العابدین درباره ایمان ابوطالب سوءال می شود، امام می فرماید: «واعجباً! چگونه ابوطالب مومن نباشد. در حالی که خداوند به پیامبرش دستور داده که هیچ زنی مومن در نکاح مرد کافر باقی نماند، وفاطمه بنت اسد از نخستین روزهای ظهور اسلام، ایمان آورد و تا رحلت ابوطالب همچنان همسر او بود»⁽¹⁾. به راستی اگر هیچ دلیلی بر ایمان ابوطالب نبود، همین شاهد زنده تاریخی، در بطلان دیدگاه کفر ابوطالب و اثبات رستگاری او کافی بود.

امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام

آن گاه که از امام باقر علیه السلام پرسیده می شود که: مردم (ناس) می گویند ابوطالب در ضحاح⁽²⁾ از آتش است، امام علیه السلام فرمود: «اگر ایمان

ابوطالب در یک کفه ترازو قرار گیرد و ایمان این خَلق در کفه

ص: 78

1-1 . الدرجات الرفیعة / 50 و شرح نهج البلاغه ، ج 14، ص 69.

2-2 . «ضحاح» در لغت به معنای آب جاری روی زمین است که تا برآمدگی پشت پاها برسد، و در این جا استعاره آورده شده برای آتش: النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج 2، ص 795 و صحیح مسلم، ج 1، ص 248، پاورقی.

دیگر، بی تردید ایمان ابوطالب سنگینی خواهد کرد». سپس فرمود: «آیا این ها نمی دانند امیرالمؤمنین در زمان حیاتش دستور داد که از سوی عبدالله (پدر رسول خدا) و پدرش ابوطالب حج انجام دهد و بعد از خودش وصیت به انجام آن دو کرد؟» (1).

شناخته شده ترین و معروف ترین حدیث شرک ابوطالب که در منابع اهل سنت، همچون: صحیح بخاری (2) و صحیح مسلم (3) و الطبقات ابن سعد (4) نقل شده، روایت «ضحضاح» است و نویسندگان و مفسران و سیره پردازان دیگر، براساس اعتماد بیش از حد به کتاب های یادشده از آن ها مایه گرفته اند. این روایات در حقیقت بیش از یک روایت (خبر واحد) نمی تواند باشد که در قالب چند روایت عنوان شده است. به عبارت دیگر: دو سوءال در این روایت مطرح

ص: 79

1-1 . الدرجات الرفیعة / 49 و شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 68: مراد از «ناس و خَلق» در این روایت و روایات بعدی، کنایه از اهل سنت است: لو وضع ایمان ابی طالب فی کفّة میزان، و ایمان هذا الخلق فی الكفة الاخری، لرجح ایمانه، ثم قال: الم تعلموا انّ امیرالمؤمنین کان یأمر ان یحجّ عن عبدالله و ابیه ابی طالب فی حیاته ثم اوصی وصیته بالحجّ عنهما.

2-2 . صحیح بخاری، ج 5-6، ص 130، باب 102: قصة ابی طالب، ح 388: .. حدّثنا العباس بن عبدالمطلب، قال للنبی: ما اغنیت عن عمّک، فأنّه کان یحوطک ویغضب لک؟ قال: هو فی ضحضاح من نار، و لولا أنا لکان فی الدّرك الأسفل من النار.

3-3 . صحیح مسلم، ج 1، ص 247، باب شفاعة النبی لابی طالب، حدیث 357: عن العباس بن عبدالمطلب أنّه قال: یا رسول الله! هل نفعت اباطالب بشیء؟ فأنّه یحوطک ویغضب لک؟ قال: نعم، هو فی ضحضاح من نار، و لولا أنا کان فی الدرك الاسفل من النار.

4-4 . الطبقات الکبیر، ج 1، ص 102: عن العباس بن عبدالمطلب، قال: قلت: یا رسول الله: هل نفعت اباطالب بشیء؟ فأنّه کان یحوطک ویغضب لک؟ قال: نعم. وهو فی ضحضاح من النار و لولا ذلك لکان فی درک الاسفل.

گردیده است؛ یکی این که ابوطالب از ایثارگری ها و فداکاری هایش به

رسول خدا نفع می برد یا نه؟ دیگر این که: شفاعت پیامبر خدا شامل حال او می شود یا خیر؟ پیامبر خدا فرموده است: اگر من نبودم او در آتش جهنم می ماند، ولی من او را در ضحضاح از آتش در آوردم!

اما گذشته از این که اسناد این روایت قابل قبول نیست (که جای بحثش این جا نیست)، با بیان علی علیه السلام که به پدرش از همه نزدیک تر بود، و نیز فرمایش امام سجاد، امام صادق و امام رضا علیهم السلام که نقل خواهد شد، سازگاری ندارد.

ضحضاح و تکذیب امام صادق علیه السلام

ضحضاح و تکذیب امام صادق علیه السلام

ابوعبدالله محمد بن ادریس بر اساس سند صحیح از ابی بصیر، از لیث المرادی نقل می کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: سیدی انّ الناس یقولون انّ اباطالب فی ضحضاح من نار، یغلی منه دماغه! فقال علیه السلام: کذبوا واللّه، انّ ایمان ابی طالب لو وضع فی کفة میزان، و ایمان هذا الخلق فی کفة میزان، لرجح ایمان ابی طالب علی ایمانهم، ثم قال: کان واللّه امیرالمؤمنین: یامر ان یحجّ عن ابی النبی، و امّه و عن ابی طالب فی حیاته، ولقد اوصی فی وصیته بالحج عنهم بعد مماته. (1)

همچنین شیخ فقیه ابوالفضل بن الحسین الحلّبی به استناد خود از علی بن حسان و او از عمویش عبدالرحمان بن کثیر نقل می کند که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: انّ الناس یزعمون انّ اباطالب فی ضحضاح من

ص: 80

1-1 . الحجّة علی الذاهب 84-85؛ الدمعة الساکبة، ج2، ص39؛ بحار الانوار، ج 35، ص112 و المواهب الواهب / 92.

نار، فقال: كذبوا، ما بهذا، نزل جبرئيل على النبي صلى الله عليه وآله قلت و بما نزل؟ قال: أتى جبرئيل في بعض ما كان عليه، فقال: يا محمد! إن ربك يقرنك السلام و يقول لك: إن أصحاب الكهف اسرّوا لايمن و اظهروا الشرك، فاتاهم الله أجرهم

مرّتين، وإن اباطالب اسرّ الايمان و اظهر الشرك، فاتاهم اجره مرّتين، و ماخرج من الدنيا حتى اتته بشاره من الله تعالى بالجنة، ثم قال: كيف يصفونه بهذا الملاعين و قد نزل جبرئيل ليلة مات ابوطالب، فقال: يا محمد! اخرج من مكة فمالك بها ناصر بعد ابي طالب. (1)

مرحوم ثقة الاسلام كليني به سند خود از اسحاق بن جعفر نقل می کند که به پدرم امام صادق عليه السلام گفته شد: انهم يزعمون ان اباطالب كان كافراً؟ فقال: كذبوا كيف يكون كافراً و هو يقول:

الم تعلموا انا وجدنا محمداً نبياً كموسى خطّ في اول الكتّاب

و در حديث ديگر آمده: كيف يكون ابوطالب كافراً و هو يقول:

لقد علموا ان ابننا لا مكذب لدينا و لا يعاباً بقيل الأباطل (2)

ابن عباس در پاسخ همين سوال گفته است: و كيف لم يكن مسلماً، و هو القائل: و قد علموا ان ابننا... ان اباطالب كان مثله كمثل اصحاب الكهف... (3)

چه اين كه بر اساس نقل صحيح، امام صادق عليه السلام از يونس سوال کرده كه: يا يونس! ما يقول الناس في ايمان ابي طالب؟ او در جواب می گوید: جعلت فداك، يقولون: هو في ضحضاح من نار، يغلي منها ام رأسه،

ص: 81

1-1 . الحجّة على الذاهب / 84؛ الدمعة الساكبة، ج 1، ص 38 و بحار الانوار، ج 35، ص 111.

2-2 . اصول الكافي، ج 1، ص 520؛ كتاب الحجّة، باب مولد النبي، ح 29.

3-3 . الدمعة الساكبة، ج 1، ص 40 و بحار الانوار، ج 35، ص 72، ح 6.

فقال: كذب اعداء الله، انّ اباطالب من رفقاء النبيين والصدّيقين والشهداء والصالحين و حسن اولئك رفيقاً. (1)

واکش امام رضا عليه السلام

واکش امام رضا عليه السلام

براساس سندی که رجال شناسان در آن هیچ تردیدی ندارند، شیخ

ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، می گوید: عبدالعظیم بن عبدالله العلوی، المدفون بالرّی در حالی که بیمار بود، ضمن نامه ای به امام رضا نوشت، و درباره حدیث ضحّصاح کسب تکلیف کرد: «یکتب الی ابالحسن الرضا، عرفنی یابن رسول الله عن الخبر المروى انّ اباطالب فی ضحّصاح من نار، یغلیّ منه دماغه، فکتب الیه الرضا: بسم الله الرحمن الرحیم: اما بعد، فانک ان شککت فی ایمان ابی طالب کان مصیرک الی النار» (2).

کراچکی و علامه مجلسی همین جواب امام هشتم را از طریق دیگر نقل می کنند، که در آن، «ابان بن محمد» می گوید: به امام رضا علیه السلام نامه نوشتم، امام پاسخ داد: «بسم الله الرحمن الرحیم: اما بعد، فمن ینتغ غیر سبیل المؤمنین نوّله ما تولّی، انک ان لم تقرّ بایمان ابی طالب کان مصیرک الی النار» (3).

بنابراین: اولاً: از لحن سوءال ها و پاسخ ها پیداست که از زمان خلافت علی علیه السلام تا دوران امام هشتم که حکومت بنی عباس، کم کم روبه سقوط می گراید و درگیر مسایل داخلی خود می شود، همچنان

ص: 82

1-4 . کنزالفوائد، ج 1، ص 183؛ الحجة علی الذهب / 82 و بحار الانوار، ج 35، ص 111.

2-1 . الحجة علی الذاهب / 81 و بحار الانوار، ج 35، ص 111، ح 41.

3-2 . کنزالفوائد / 182 و بحار الانوار، ج 35، ص 110، ح 40.

دست های ناپاک، کفر و معذب بودن ابوطالب را بر سر زبان ها می انداختند. چنان که روایات ضحضاح همه به «مغیره بن شعبه» مستند می گردد، که وی علاوه بر انحراف های فراوان، در دشمنی با بنی هاشم معروف بوده است.⁽¹⁾

ثانیا: نگاهی کوتاه به متن پرسش ها و جواب ها، هر محقق رزف نگر و منصفی را به این نتیجه می رساند که اصل ایجاد تردید در ایمان ابوطالب جنبه تهاجمی داشته و از سوی دشمنان علی علیه السلام دامن زده

شده است و شیعیان هیچ گاه در رستگاری ابوطالب تردید نداشتند. سوءالات بزرگان شیعه از امامان علیه السلام نیز برای روشن ساختن اذهان توده مردم بوده است؛ زیرا مقصود از واژه «الناس» که در روایات به صورت استعاره به کار رفته، غیر پیروان اهل بیت بوده اند.

ولی طبیعی است که تبلیغات مسموم، آن هم به گونه ای گسترده با پشتوانه زر و زور و تزویر، گاهی آثار منفی خود را حتی بر شیعیان نیز می گذارد، و شاید یکی از کسانی که تحت تأثیر قرار گرفته باشد، ابان بن محمد بوده، که با حالت تردید به امام رضا علیه السلام می نویسد: «جعلت فداک ائی شککت فی ایمان ابی طالب» ولی سپاس خدایی را که اگر «ظلمت» آفرید، محو آن، را به وسیله «نور» قرار داد. و دیدیم که چگونه امام «رستگاری جدش ابوطالب» را اثبات کرد.

آری، به راستی، اگر تاریخ تشیع، چنین پاسخ هایی محکم و جاودان را در خود ثبت نمی کرد، معلوم نبود چه اتفاقی می افتاد!

ص: 83

پیروان طوفان زده آنان به کدام ساحل نجات پناه می بردند؟ و این همه تهمت ها و طعن ها را با کدامین سپر از باورهای خویش دفع می کردند؟.

5. شهادت ابن عباس

5. شهادت ابن عباس

وقتی از عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب درباره اسلام وایمان ابوطالب می پرسند، در جواب می گوید: چگونه او مسلمان نباشد، در حالی که این شعر از آن اوست:

ولقد علموا أنّ ابننا لا مُكذّب لَدینا وَ لا یَعْبأُ بقیل الأباطل

وآن اباطالب کان مثله کمثل اصحاب الکهف، حین اسرّوا لایمان و اظهروا الشّرك فاتّاهم اللّهُ اجرهم مرّتين. (1)

6. ابوطالب، ایفاگر نقش اصحاب کهف

6. ابوطالب، ایفاگر نقش اصحاب کهف

در منابع روایی فراوان، ابوطالب به اصحاب کهف (که داستانش در سوره کهف آیات 9 - 27 یکی از زیباترین داستان ها قلمداد شده و در عین حال تاریخ و سرانجام تبار کفر وایمان را به تصویر می کشد) تشبیه

ص: 84

1-1. الامالی / 712، حدّثنا محمّد بن محسن بن احمد بن الولید، قال: حدّثنی الحسن من مثل الدقاق قال: حدّثنی الحسن بن علی بن علی بن فضّال، عن مروان بن مسلم، عن ثابت بن دینار الثمالی، عن سعید بن جبیر عن عبدالله بن عباس أنّه سأله، رجل فقال له: یا بن عمّ رسول اللّهُ اخبرنی عن ابی طالب هل کان مسلم؟... بحار الانوار، ج 35، ص 72: وهمه می دانند که فرزندان ما محمد هیچ گاه نزد ما تکذیب نشده است و گفته های باطل را ناچیز می شمارد. و ابوطالب همانند اصحاب کهف بود، که ایمان خویش را کتمان، و تظاهر به شرک می کرد و خداوند دو پاداش به وی داد.

شده است؛ از آن جمله امام صادق علیه السلام فرمود: «آمن ابوطالب بحساب الجُمَّل و عَقَدَ مَدَّ بِيَدِهِ ثَلَاثًا وَ سِتِّينَ» او با حساب جُمَّل [حروف ابجد] ایمان آورد و با دستش رقم 63 را نشان داد. آن گاه فرمود: اِنَّ مَثْلُ اَبِي طَالِبٍ مِثْلُ اصْحَابِ الْكَهْفِ، اسْرُو الْاِيْمَانَ وَ اَظْهَرُوا الشَّرْكَ فَآتَاهُمُ اللّٰهُ اَجْرَهُمْ مَّرَّتَيْنِ(1): حکایت ابوطالب، همان حکایت اصحاب کهف است. آنان ایمانشان را پنهان ساخته، اظهار شرک کردند و خدا نیز دو بار پاداششان داد.

همین روایت از آن امام به سندی دیگر که هیچ شکی در صحتش نیست، چنین نقل شده است: عن علي بن ابراهيم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن هشام بن سالم، عن ابي عبد الله قال: اِنَّ مِثْلَ اَبِي طَالِبٍ مِثْلَ اصْحَابِ الْكَهْفِ، اسْرُو الْاِيْمَانَ وَ اَظْهَرُوا الشَّرْكَ، فَآتَاهُمُ اللّٰهُ اَجْرَهُمْ مَّرَّتَيْنِ(2).

در نقل دیگر امام صادق علیه السلام فرمود: اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ: اِنَّ اصْحَابَ الْكَهْفِ اسْرُو الْاِيْمَانَ وَ اَظْهَرُوا الشَّرْكَ، فَآتَاهُمُ اللّٰهُ اَجْرَهُمْ مَّرَّتَيْنِ، اِنَّ اِبْطَالَِبَ اسْرُو الْاِيْمَانَ وَ ظَهَرَ الشَّرْكَ فَآتَاهُ اللّٰهُ اَجْرَهُ مَّرَّتَيْنِ(3).

این روایات که در منابع مختلف بازگو شده اند، از یک سو: ضمن قطعی دانستن اسلام و ایمان ابوطالب، به یک اصل قرآنی و بنیادی

ص: 85

-
- 1-1. الامالی / 712، ح 12، مجلس 89؛ بحار الانوار، ج 35، ص 77؛ روضة الواعظین / 139؛ الفصول المختارة / 286 و اصول کافی، ج 1، ص 520، باب 167، ح 28.
 - 2-2. البرهان فی تفسیر القرآن، ج 6، ص 81.
 - 3-1. بحار الانوار، ج 35، ص 111؛ الغدير، ج 7، ص 422؛ اصول کافی، ج 1، ص 520؛ الحجة علی الذاهب / 408؛ الامالی / 344؛ روضة الواعظین / 121 و شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 70.

اشاره دارد(1) و آن «خدا باوری پنهانی» است. و شکی نیست که هم‌رنگ شدن با توده کفار به انگیزه حفظ ابهت و عظمت با «قلب مملو از ایمان» در جهت حمایت از دین و پیامبر دین(2) هم خردپسند و هم دین پسند خواهد بود.

و از سوی دیگر: با همانندی میان اصحاب کهف و ابوطالب، پاداش مضاعف را برای وی نوید می دهد. و این خود حاکی از عظمت و شُکوه ابوطالب است؛ زیرا کسی می تواند آجرِ دو چندان داشته باشد که خداوند رفتار و کردار او را که مبتنی بر اعتقاداتش است پسندیده باشد.

گذشته از همه، در طول تاریخ عرصه داشتن آموزه های دینی از سوی هادیان الهی برای نجات بشر، همواره با موانعی جدی روبه رو بوده است، و نه تنها موءمنان، که فرستادگان خدا، نیز سختی ها و رنج های بی شماری را در راه نیل به اهداف شان متحمل شده اند. داستان های پیامبران بنی اسرائیل، اصحاب کهف، موءمن آل فرعون و صدها نمونه دیگر، شاهد زنده و گویای مقابله تبار کفر با تبار ایمان است. از این رو عده ای سرسختانه ایمان و اعتقاداتشان را مکتوم نگاه می داشتند، تا دین خدا همچنان پایدار و جاودانه بماند.

بر اساس روایات، ابوطالب از نادرکسانی است که نه تنها خود را که دین خدا و پیامبر و شیفتگان او را، زیر پرده ماندگار ساخت و توانست یک تنه، نقش تمام اصحاب کهف را ایفا کند. چنان که امام

ص: 86

1-2. نحل/106.

2-3. اسنی المطالب / 6.

حسن عسکری علیه السلام نقش ابوطالب را چنین به تصویر می کشد:

«خداوند به رسولش وحی کرد که: به حق، تو را به وسیله دو پیرو و شیعه تأیید کردم؛ پیروی که تو را پوشیده یاری داد و پیروی که آشکارا به تو یاری رساند. آن که تو را زیر پرده نصرت داد، بزرگ و با فضیلت ترین آن ها، عمویت ابوطالب بود، و اما آن که آشکارا تو را یاری کرد بزرگ و با فضیلت ترین آن ها، فرزندش علی بن ابی طالب بود. سپس فرمود: انّ اباطالب کموء من آل فرعون یکنم ایمانه(1).

7. شهادت به صداقت و رسالت رسول خدا

7. شهادت به صداقت و رسالت رسول خدا

ابن عباس از پدرش عباس بن عبدالمطلب نقل می کند: روزی ابوطالب خواست در حضور قریش فضیلت و کرامت پیامبر را نشان دهد، به برادرزاده اش گفت: «ای پسرِ برادر! آیا خداوند تو را به رسالت برگزیده است؟ پیامبر خدا فرمود: آری. ابوطالب گفت: معجزه ای که انبیا برای اثبات نبوتشان می آورند به ما نشان بده! رسول خدا فرمود:

آن درخت را فراخوان و بگو محمد صلی الله علیه و آله می گوید: به اذن پروردگار جلو بیا. ابوطالب درخت را فراخواند. دیدم درخت از جا کنده شد و نزدیک آمده، در برابر پیامبر سجده کرد. سپس دستور داد درخت به

ص: 87

1-1. الحجة علی الذاهب / 362: انّ الله تبارک و تعالی اوحی الی رسوله: ائی قد ایدتک بشیعتین: شیعة تنصرک سرّاً و شیعة تنصرک علانية، فاما التي تنصرک سرّاً فسیدهم و افضلهم عمک ابوطالب، و اما التي تنصرک علانية فسیدهم و افضلهم ابنه علی بن ابی طالب. سپس فرمود: انّ اباطالب کموء من آل فرعون یکنم ایمانه.

جای خود بازگشت. آن گاه ابوطالب گفت: گواهی می دهم که تو راستگو هستی. آن گاه به علی علیه السلام گفت: فرزندم! ملازم پسر عمویت باش. و در نقل دیگر فرمود: کنار پسر عمویت نماز بگذار»(1).

از مضمون روایت پیداست که ابوطالب در رسالت و صداقت پسر برادرش هیچ تردیدی نداشته است، چه این که طبع قضیه نیز همین معنا را اقتضا می کند؛ زیرا کسی که از اوان کودکی در دامان ابوطالب رشد کرده و شبانه روز نه تنها در کنارش که در قلبش جای داشته باشد، نباید از کوچک ترین حادثه ای که برای او اتفاق می افتد، بی اطلاع باشد؟ از این رو، سوءال «یابن اخی، اللّٰه ارسلك؟» مشاهده حرکت درخت و کرنش آن در پیشگاه پیامبر خدا، و گواه و شهادت قولی بر راستگویی او، همه برای تثبیت رسالت و گواه عملی آن فرستاده خدا خواهد بود. و ابوطالب با این کار خود می خواست در حضور خودش سنت جاودانه تعجیز را از چشم بدخواهان و منکران آن حضرت ببیند، و ذلت و بیچارگی قوم خود و اوج عظمت برادرزاده اش را نظاره گر باشد؛ و این معنا جز در سایه ایمان عمیق به خدا و فرستاده او نمی تواند تحقق یابد.

8. اسلام آوردن به زبان حبشه

8. اسلام آوردن به زبان حبشه

ابوذر غفاری فداکارترین صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره ایمان

ص: 88

1-1 . بحارالانوار، ج 35، ص 71؛ الامالی / 712، مجلس 89؛ الحجة علی الذاهب / 128؛ روضة الواعظین / 139، مجلس ذکر ما یدل علی ایمان ابی طالب؛ الغدیر، ج 7، ص 439، ح 32 و مواهب الواهب / 89.

ورستگاری ابوطالب می گوید: قَسَم به خدایی که جز او خدایی نیست، ابوطالب از دنیا نرفت مگر این که به زبان حبشه اسلام آورد. روزی به رسول خدا گفت: آیا زبان حبشه را می دانی؟ حضرت فرمود: «ای عموا! همانا خداوند همه زبان ها را به من آموخته است». آن گاه ابوطالب گفت: «اسدن بلصاقا طالها» یعنی خالصانه گواهی می دهم که معبودی جز خدای یگانه نیست. سپس پیامبر اشک ریخت و فرمود: «خداوند چشمانم را به ابوطالب روشن ساخت»⁽¹⁾. در روایات دیگر این تعبیر به چشم می خورد که: انّ اباطالب قد اسلم بحساب الجُمَّل⁽²⁾.

9. دعای شفا

9. دعای شفا

انس بن مالک که همواره در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، می گوید: وقتی ابوطالب بیمار شد، پیامبر خدا به عیادتش آمد. ابوطالب به برادرزاده اش گفت: ای پسرِ برادر! برایم دعا کن تا عافیت یابم. آن حضرت فرمود: «اللهم اشف عمی!» و ابوطالب بهبود یافت⁽³⁾.

دعا و طلب عافیت توسط رسول خدا برای ابوطالب از یک سو و به اجابت رسیدن و شفا ی او از جانب خدا، از سوی دیگر، گواه بسیار روشنی بر ایمان و رستگاری ابوطالب است.

ص: 89

1-1. الغدير، ج7، ص442، ح36 و المواهب الواهب / 88.

2-2. معانی الاخبار، ج2، ص285 و اصول کافی، ج1، ص521، ح33، باب 167، مولد النبی.

3-3. الاصابة فی تمییز الصحابة، ج7، ص203؛ اسنی المطالب / 34 و الخرائج و الجرائح فی معجزات النبی، ج1، ص49، ح67: فصل روایات عامة: انّ اباطالب مرض، تدخل علیه رسول الله: فقال: یابن اخی! ادع ربک الذی تعبدہ ان یعافنی، فقال النبی: اللهم اشف عمی، فقام فکأثما انشط من عقال. دلائل النبوة، ج2، ص184.

10. رجاء کل خیر!

10. رجاء کل خیر!

عباس بن عبدالمطلب از رسول خدا می پرسد: «یا رسول الله صلی الله علیه و آله! برای ابوطالب امیدوار هستی؟ فرمود: همه خیر را از پروردگارم برای او امید دارم»(1).

بس واضح است که اولاً: خیر و نیکی، آن هم «همه خیر» جز برای مومن شیفته، روا نخواهد بود. همچنین بعید است که عبارت «کُلّ خیر» در روایت به معنای تخفیف عذاب باشد؛ زیرا تخفیف عذاب «خیر» نیست تا چه رسد «کُلّ خیر»؛ از این جهت معنای «کُلّ خیر» همان «داخل شدن در بهشت» خواهد بود(2) در فرهنگ دینی، خود، یکی از نشانه های ایمان و رستگاری است.

ثانیاً: این نکته را می فهماند که پیامبر خدا از حال باطنی و ایمان عمومیش کاملاً اطلاع داشته و در اعتقاد راسخ و پایداری وی هیچ تردیدی نداشته است، وگرنه هیچ گاه «کُلّ خیر» را برای او آرزو نمی کرد؛ چون می دانست سرانجام کفار، خلود در جهنم خواهد بود(3).

11. جزای خیر

11. جزای خیر

هنگامی که ابوطالب بدرود حیات می گوید، و برادزاده اش را

ص: 90

1-1 . الطبقات الکبیر، ج 1، ص 103: قال: اخبرنا عفان بن مسلم، اخبرنا حماد بن سلمة، عن ثابت، عن اسحق بن عبد الله بن الحارث، قال: قال العباس: یا رسول الله، اترجوا لابی طالب، قال: کل الخیر ارجوا من ربی. الطرایف / 294؛ شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 68؛ الحجّة علی الذاهب / 72؛ تذکرة الخواص / 19 و الروض الانف، ج 2، ص 147.

2-2 . اسنی المطالب / 57.

3-3 . الحجّة علی الذاهب / 72.

در میان بی رحم ترین دشمنان تنها می گذارد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با شکوه ترین و زلال ترین احساسات خویش را درباره عمومی فداکارش

ابراز می دارد، و با این شهادت شفاهی و رفتاری خود، ایثارگری های بی مانند و ایمان و شیفستگی وی را به نمایش می گذارد. این معنا در مجامع روایی و تاریخی به شکل ها و لحن هایی مختلف بازگو شده است. از جمله یعقوبی مورخ مشهور به نقل از علی علیه السلام چنین می آورد: «وقتی به رسول الله گفته شد: ابوطالب از دنیا رفت، این خبر بر قلب حضرت سخت گران آمد و به شدت غمگین شد. سپس بر ابوطالب وارد شد؛ چهار بار طرف راست پیشانی و سه بار طرف چپ پیشانی او را دست کشید. آن گاه فرمود: «یا عم! ربیت صغیراً، و کفلت یتیمًا، و نصرت کبیراً، فجزاک الله عنی خیراً، فمشی بین یدی سریره و جعل یعرضه و یقول: و صلتک رحم، و جزیت خیراً».

و در نهایت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با این جمله: «اجتمعت علی هذه الأمة فی هذه الايام مصیبتان، لا ادری بایهما انا اشدّ جزعاً، یعنی مصیبة خدیجة و ابی طالب»⁽¹⁾ که اوج عظمت ابوطالب را می رساند، حزن و اندوه خود و امت اسلام را اعلام می دارد.

بی گمان بر هیچ اندیشه مند آگاه از مفاهیم و واژه های دینی، پوشیده نیست که جمله هایی چون: «عظم ذلك فی قلبه» «اشتد له جزعه» و «مسح جبینہ...» «ربیت صغیراً» «جزاک الله عنی خیراً» و «جزیت خیراً»، رساترین شاهد بر رستگاری ابوطالب خواهند بود. به

ص: 91

1-1. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 35؛ دلائل النبوة، ج 2، ص 349: باب وفات ابی طالب؛ الطراییف / 305، ح 393؛ تذکرة الخواص / 19؛ بحار الانوار، ج 35، ص 68 و الامالی / 489، مجلس 63، ح 663.

راستی اگر این کلمات که جز در مورد موءمن کاربرد ندارند، گواه بر ایمان او نباشند، معلوم می شود لجاجت و عناد بر جان و روح انسان حکمفرما است و این، دردی است مزمن که درمانش را باید از خداوند خواست.

12. ابوطالبِ موحد

12. ابوطالبِ موحد

در منابع روایی، احادیثی بسیار به چشم می خورد که موحد بودن ابوطالب را یادآور می شود. ابن حجر عسقلانی که سرسختانه او را به شرک متهم می سازد، از علی بن متیم نقل می کند که: از جدّم شنیدم و وی از علی علیه السلام نقل می کرد که: ابوطالب در همه حالات از عبدالمطلب پیروی می کرد تا این که به دین وی از دنیا رفت، و وصیت کرد او را در قبر عبدالمطلب به خاک بسپاریم. وقتی رسول خدا را از مرگ وی با خبر کردم، فرمود: او را برای دفن آماده کن. او را غسل دادیم و کفن کردیم و به «حجون» بردیم، قبر عبدالمطلب را شکافتیم و دیدیم بدن او سالم و رو به قبله است؛ ابوطالب را با او دفن کردیم. راوی (متیم) می افزاید که: «علی علیه السلام و هیچ یک از پدران او جز خداوند تبارک و تعالی را پرستش نکردند، تا این که از دنیا رخت بر بستند»⁽¹⁾.

سپس ابن حجر، این روایت را به زعم خود چنین از اعتبار می اندازد: وهذه سلسلة شيعية من الغلاة في الرّفص! رافضی ها به این حدیث خرسند

ص: 92

نباشند؛ چون با روایات اصح و قابل اعتماد(1)، تعارض دارد.

بر اهل دانش مخفی نیست که اولاً: نقل روایت توسط راویان شیعی و پیروان خاندان عصمت و طهارت نه تنها جرم نیست که با وجود پاسداران همیشه بیدار و معصوم از یک سو، و سرگذشت تأسف بار و غم انگیز احادیث اهل سنت در طول بیش از یک قرن، از

سوی دیگر، راویان شیعه در مقایسه با روایات اهل سنت، متقن ترین و بی پیرایه ترین راویان اند. ثانیاً: مقصود این عالم اهل سنت از روایات «اصح» همان روایات ضحضاح است که برخی آن ها را مستند مشرک بودن ابوطالب دانسته اند. ثالثاً: روایات دیگر با سندهای دیگر در موحد بودن ابوطالب علیه السلام هیچ تردیدی را باقی نمی گذارد:

- عامر بن واثله، و او از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: انّ ابی (ابوطالب) حین حضره الموت شهده رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فاخبرنی عنه بشیء احبّ الیّ من الدّنیاء و مافیها(2).

- عکرمه، از ابن عباس (عبدالله بن عباس) نقل می کند که گفت: اخبرنی العباس بن عبدالمطلب انّ اباطالب شهد عند الموت ان لا اله الا الله، و انّ محمداً رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله - همین مضمون از امام صادق علیه السلام نیز رسیده است.(3)

ص: 93

1-2. همان.

2-1. الحجّة علی الذّاهب / 112 و مواهب الواهب / 95: هنگامی که پدرم بدرود حیات می گفت، رسول اللّٰه نظاره گر او بود، و حضرت از او چیزی به من خبر داد که نزد من از دنیا آنچه در آن است دوست داشتنی تر بود (شهادتین).

3-2. بحار الانوار، ج 35، ص 113، ح 46 و 47 و شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 71: «وروی عن علی علیه السلام أنّه قال: مامات ابوطالب حتی اعطی رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله من نفسه الرضا».

- امام علی بن موسی علیه السلام به نقل از پدرانش نقش انگشتر ابوطالب علیه السلام را این گونه بازگو می کند: «رضیت بالله رباً باین اخی محمد نبیاً، بابنی علی له وصیاً»(1).

13. بی یآوری

13. بی یآوری

همان گونه که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در آغاز، بار سنگین رسالت را به دستور خدا به دوش می گیرد، هنگام انجام رسالت نیز فرمان

«هجرت» را فرا راه خویش قرار می دهد. آن گاه که ابوطالب چهره درخاک می برد، جبرئیل امین از عرش به فرش فرود می آید و این پیام جاودانه را بدرقه راه رسول خدا می سازد: «یا محمد! اخرج من مکة، فلیس لک فیها ناصر: ای محمد! از مکه خارج شو؛ چون دیگر در این شهر یآوری نداری. وقریش درصدد انتقام از رسول خدا برآمدند، تا این که پیامبر، شبانه به کوه حَجون پناه برد»(2).

اگر هیچ روایتی جز همین روایت نبود، برای اثبات ایمان و رستگاری ابوطالب کفایت می کرد؛ زیرا در فرهنگ ادیان الهی، به ویژه آیین نجات بخش اسلام، هیچ گاه به مشرک، لقب «ناصر» دین خدا و ناصر پیامبر خدا داده نمی شود. و از آن جا که در این روایت خداوند درباره ابوطالب عنوان بس بزرگ و پر افتخار «ناصر» را به کار برده

ص: 94

1-3. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج 15، ص 150.

2-1. اصول کافی، ج 1، ص 520، ح 31: «علی، عن ابن ابی نصر، عن ابراهیم بن محمد الاشعری، عن عبید بن زرارة، عن ابی عبدالله قال: لَمَّا تَوَفَّى ابوطالب نزل جبرئیل علی رسول اللہ فقال: یا محمد!...». کمال الدین و تمام النعمة، ص 173، ح 31 و الحجة علی الذاهب / 341.

است، نه تنها کوچک ترین تردیدی را باقی نمی گذارد، که او را جزو اولیا و مقربان خود قلمداد می کند.

14. نماز جماعت

14. نماز جماعت

نه تنها ابوطالب خود، سبب دلگرمی و پشتوانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که دیگران، به ویژه فرزندان او را به پیروی از او تشویق می کرد. ابن اثیر می گوید: «وقتی ابوطالب، پیامبر و علی را - در حالی که باهم نماز می خواندند دید - و علی در طرف راست او ایستاده بود، به جعفر گفت: کنار پسر عمویت بایست و نماز بگزار؛ و وی در طرف

چپ حضرت به نماز ایستاد»(1).

همین روایت با اندکی افزوده از امام صادق نیز نقل شده است(2): وقتی جعفر در کنار رسول خدا و علی علیه السلام که نخستین نماز جماعت در اسلام را خواندند، به نماز ایستاد، ابوطالب بسیار خوش حال گشت و این اشعار را با خود زمزمه کرد:

انّ علیاً و جعفرأ ثقتی عند ملّم الزمان والکرب...

(به راستی که علی و جعفر مورد اعتماد و اتکای منند. آن هنگام که سختی ها و مصیبت های روزگار فرا رسد، پسر عموی تان را یاری کنید، خوار و تنهائش مگذارید، که به منزله برادرم است. پدر و مادرم فدایش باد...).

ص: 95

1-1 . اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ج 1، ص 542، ش 759: جعفر بن ابی طالب: روی انّ اباطالب رأى النبى صلی الله علیه و آله وعلیاً رضی الله عنه، یصلیان، وعلی عن یمینه، فقال لجعفر(رضی الله عنه): صلّ جناح ابن عمّک، وصلّ عن یساره.

2-2 . بحار الانوار، ج 35، ص 68؛ روضة الواعظین / 140 ؛ الطرایف / 305 اسنی المطالب / 11 و مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول صلی الله علیه و آله ، ج 1، ص 55.

عالم دیگر اهل سنت در کتاب خود(1) می آورد: ابوطالب همواره به علی علیه السلام می گفت: «از پسر عمویت پیروی کن و کلامش را بشنو؛ چون او جز خیر و نیکی برای تو نمی آورد. آن دو، نماز را به جماعت می خواندند و ایمان شان را کتمان می کردند، تا خداوند دینش را آشکار ساخت».

تردیدی نیست که هیچ مشرکی، آن هم در آن شرایط حساس و آشفته، از کسی که خود را آورنده دینی می خواند که همه ارزش ها وزیر ساخت های اعتقادی و فرهنگی شان آنان را زیر سوءال برده اند، و

خود آنان را خرافه پرست و خدایان شان را مرده و بی روح می دانند، این گونه حمایت نمی کنند؛ زیرا نه خرد و منطق می پسندد کسی هیچ اعتقادی به دین جدید نداشته باشد، ولی به دیگران فرمان دهد که به دستورهایش معتقد و تسلیم باشند، و نه عرف و فطرت کنجکاوانه انسانی، آن را شایسته می داند؛ چرا که خواهد پرسید: «فرمان پدر به چشم!» اما چرا خودت مطیع آن نیستی! از این رو، دستور ابوطالب به فرزندش، و همچنین اشعار او، خود گواهی روشن بر ایمان وی است.

15. «اشعار» و «رفتار»، پنجره ای به سوی ایمان!

15. «اشعار» و «رفتار»، پنجره ای به سوی ایمان!

همان گونه که اشعار و گزاره های منظوم، جلوه گاه فرهنگ اعتقادی و باورهای درونی انسان به شمار می آید، رفتار و عملکردهای انسان نیز همین نقش را بر عهده دارند. درباره عمومی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر دو بُعد قضیه در منابع روایی مورد توجه قرار گرفته، آن جا که ابوبصیر از

ص: 96

1-3. الهدایة الکبری / 51: «و کان ابوطالب یقول لعلی علیه السلام اطع ابن عمّک و اسمع قوله فانّه لایأتوک الا خیراً...».

امام باقر علیه السلام این گونه نقل می کند: «ابوطالب از دنیا نرفت، مگر مسلمان و موعمن؛ چون از یک سواشعار او از دیگر سو، محبت، ونصرت او به پیامبر، دشمنی او با دشمنان پیامبر، دوستی او با دوستان پیامبر، تصدیق آنچه پیامبر از سوی خداوند آورده، دستور وی به فرزندانش علی و جعفر علیهما السلام که به پیامبر و دین او ایمان آورند و این که پیامبر را به ترین خلق خدا و دعوت کننده به سوی حق و مسیر مستقیم و رسول پروردگار عالم می دانست؛ همه دلیل بر ایمان و رستگاری اوست»(1).

16. از بعثت

16. از بعثت

کتاب نه‌ایة الطلب و غایة السنول فی مناقب آل الرسول تألیف عالم حنبلی، ابراهیم بن علی بن محمد الدینوری(2) به استناد از ابوطالب چنین نقل می کند: «حدّثنی محمّد بن اخی - و کان واللّه صدوقا - قال: قلت له: بمّ بعثت یا محمّد؟ قال: بصلّة الارحام، و اقام الصلوة، و ایتاء الزکاة»(3). حلبی در سیره خود این روایت را چنین بازگو می کند: ... بصلّة الارحام، و ان لا یعبد اللّٰه وحده، و لا یعبد معه غیره(4).

در همان کتاب، از عروة بن عمر الثقفی نقل می کند که: «سمعت اباطالب قال: سمعت ابن اخی الامین یقول: اشکر ترزق، و لا تکفر فتعذب»(5).

ص: 97

1-1 . الحجّة علی الذاهب / 140.

2-1 . با تأسف باید گفت: اصل این کتاب در کتاب خانه های قم یافت نشد.

3-2 . الطرایف فی معرفة مذاهب الطوائف، ص 304، ح 390.

4-3 . السیرة النبویة، ج 1، ص 352.

5-4 . همان، ج 1، ص 325 و الطرایف، ص 304، ح 391.

در این دو روایت اولاً: از آن جا که «صلوات» و «زکات» در روزهای حیات ابوطالب به معنای متعارف امروزی آن، عمل نمی شد قطعاً یا جزء اهداف رسالت پیامبر خدا بوده که در آینده جامه عمل می پوشیده، یا به معنای متعارف آن روزها، یعنی نماز نافله (دو رکعتی) و صدقات است.

ثانیاً: مضمون آن دو، هیچ تردیدی را در اسلام و رستگاری او باقی نمی گذارند؛ زیرا یک «کافر» هرگز از پیامبر خدا چنین مطالبی را نقل نمی کند.

بنابراین: روایاتی که در این فصل به عنوان نمونه از میان ده ها حدیث از منابع مختلف از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آئمه علیهم السلام درباره ایمان ابوطالب بازگو شد، سندهایی گویا بر رستگاری آن مرد فداکار است.

ص: 98

فصل دوم

اشاره

فصل دوم

بازتاب ایمان در شواهد تاریخی

تاریخ از گذشته های دور، نقش بسیار مهم و ارزش مندی در پیشرفت و توسعه و اصلاح جوامع انسانی داشته است، و همواره آیندگان از روزنه تاریخ، به روش و منش گذشتگان خود در همه ابعاد دینی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... نظر انداخته اند و با استفاده از دانش و بینش و تجربیات آنان، حیات اجتماعی و فردی خود را پی ریزی کرده اند؛ و در یک کلام: تاریخ، پنجره ای است همیشه گشوده، که گذشته را به آینده می نمایاند.

یکی از موارد کاربرد ملموس تاریخ، بهره گیری از آن، برای آشنایی با شخصیت ها و چهره های مهم انبای بشر است. و بی گمان یکی از آن چهره های ناب و در عین حال مظلوم، شخصیت جاودانی ابوطالب بن عبدالمطلب عموی گرامی رسول خدا است؛ ابوطالبی که همه تاریخ نویسان و سیره پردازان به اتفاق آرا خدمات و فداکاری های وی را به اسلام و مسلمانان و پیامبر، غیر قابل وصف می شمارند:

فذاک بمکة آوی و حامی و هذا بیثرب جسّ الحماما... (1)

ولی با وجود این، گروهی او را مشرک و کافر قلمداد می کنند، و بر مدعی خود سخت پای می فشارند؛ به همین دلیل، این فصل، شواهد ایمان و اسلام او را دست چین و از منظر شما می گذراند.

1. راستگویی و صداقت

1. راستگویی و صداقت (2)

نخستین روزهایی که رسول خدا دستور یافت رسالت خویش را در میان نزدیکان و عشیره خود، آشکار سازد (3)، نگرانی و اضطراب طبیعی، رسول خدا و دیگران را از یک سو و غیر منتظره بودن موضوع، برای سران فامیل از سوی دیگر، قضیه را سخت حساس ساخته بود، و همان گونه که انتظار می رفت برخی بزرگان عشیره، عکس العمل سخت انکارانه از خود به نمایش گذاشتند، و دو بار محفل توسط ابولهب عمومی پیامبر به هم ریخت؛ اما بار سوم ابوطالب، با متانت و تدبیری ویژه حاضران را میخکوب کرد و خطاب به برادرزاده اش فرمود: «سرور من! به پا خیز، هر آنچه دوست داری و نیز رسالت پروردگارت را ابلاغ کن! که تو، راستگو و تصدیق شده هستی» (4)

ص: 100

1-1 . شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 84.

1-2 . برخی از این شواهد، در منابع اسلامی به عنوان حدیث مطرح گردیده اند، ولی چون مستند به رسول خدا، یا یکی از ائمه علیهم السلام نیستند، نمی توانند به عنوان حدیث مطرح باشند.

2-3 . شعرا / 214: «وَأَنْ ذِرْعَ شِ-يَرَنَكَ الْأَقْرَبِينَ...».

3-4 . الطرایف / 300؛ السیرة النبویة، ج 1، ص 166 و الغدير، ج 7، ص 395.

در آن شرایط بسیار سرنوشت ساز، برخورد ابوطالب ابتهت دروغین و غرور موسفیدان طایفه رسول خدا را شکست و نیز، در سایه عنایت الهی و حمایت ابوطالب، گام آغازین کامیابی برداشته شد. همچنین واژه هایی چون: «بلغ رسالة ربك» «انك صادق

المصدق» و «یا سیدی» ضمن این که ایمان او را به خدا و رسولش مسلم می سازند، دلالت دارد که او از گذشته اطلاع کافی از رسالت برادرزاده اش داشته است. چنان که زینی دحلان می گوید: «ابوطالب حدود 15 سال قبل از بعثت رسول خدا، با نشانه هایی که از او دیده بود، از رسالتش اطلاع داشت».(1)

2. دروغ هرگز

2. دروغ هرگز

وقتی سران قریش شکایت خود را نزد ابوطالب آوردند که: پسر برادرش را از توهین به خدایانشان باز دارد، پس از آن که ابوطالب قضیه را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشت، حضرت اندکی احساس کرد عمویش دست از حمایت او کشیده است! ولی عموی فداکارش با سخنانی محکم او را بیش از پیش دلگرم ساخت: «ای پسر برادر! برو هر آنچه دوست داری بگو. به خدا سوگند هرگز تورا تسلیم دشمن نخواهم کرد». چه این که در جواب آن ها گفت: «والله ما کذب ابن اخی قط»(2).

ص: 101

1-1 . اسنی المطالب / 11.

2-2 . السیرة النبویة، ج 1، ص 219؛ البداية و النهایة، ج 34، ص 53؛ الطبقات الکبیر، ج 1، ص 106 و دلائل النبوة، ج 2، ص 178: «اذهب یابن اخی، فقل ما احببت، فوالله لا اسلمک لهم ابداً».

به راستی، گواهی به صداقت فردی دیگر همراه با تأکید و قَسَم، چه پیامی را ارائه می دهد؟ و میان این که بگوید: «اشهد انّ محمّداً رسول الله»، یا بگوید: «به خدا قَسَم راست می گویی»، چه تفاوتی وجود دارد؟ در حالی که می دانیم گواهی به رسالت رسول خدا به هر زبان و در هر قالبی که باشد، کفایت می کند.

3. بی مانند

3. بی مانند

هنگام ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه آن بانوی فداکار، این ابوطالب است که خطبه عقدِ وصلت آن دورا ایراد می کند، و در آن خطبه که بسیاری از مخالفان و موافقان، آن را در کتاب های خود منعکس کرده اند، چنین می گوید:

«حمد و سپاس خدایی را که ما را از فرزندان ابراهیم علیه السلام و ذّیه اسماعیل علیه السلام قرار داد،... [بدانید] این فرزند برادرم است که هیچ مردی از قریش هم وزنش نخواهد شد جز این که محمد از نظر شرافت، نجابت، عقل و... بر او برتری خواهد یافت و هیچ مردی با او مقایسه نمی شود مگر این که نزد او بزرگ و ارجمند نمایاند،... به خدا سوگند در آینده جز خبر عظیم و منزلت شریف و جلالت بزرگ و... در انتظارش نخواهد بود».⁽¹⁾

ص: 102

1-1. صفة الصفوة، ج 1، ص 34؛ تاریخ الخميس، ج 1، ص 264؛ الکامل المبرّد ج 3، ص 232؛ سبل الهدی والرشاد، ج 2، ص 165؛ المواهب اللدنیة، ج 1، ص 192. شرح المولد النبوی / 328؛ المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج 2، ص 315؛ السیرة النبویة، ج 1، ص 93 و حیاة محمد فی احادیث الشیعة / 32.

ابوطالب نه تنها، خطبه ازدواج پیامبر خدا را جاری می سازد که اصل این ازدواج، با مشورت وی صورت می گیرد. آن هنگام که خدیجه پیشنهاد ازدواج خود را با محمد صلی الله علیه و آله در میان می گذارد، رسول خدا فرمود: «با عمویم مشورت می کنم و ان شاء الله نظرم را به اطلاع شما می رسانم». پس از مشورت با او، ابوطالب نظر خودش را این گونه اعلام می دارد: «ای فرزندم! خدیجه از طایفه محترم و بزرگی

است. با او ازدواج کن و مخالفت نکن؛ چون او از نظر بزرگی، نَسَب، شرافت و مال بر همگان برتری دارد»⁽¹⁾.

این خطبه، که سال ها قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله ایراد شده، از چند جهت حایز اهمیت است:

نخست این که به محتوای دعاهای ابراهیم خلیل علیه السلام آن گونه که قرآن کریم حکایت می کند⁽²⁾، اشاره شده است. آن پیامبر خدا در دعای خود امنیت شهر مکه و مسلمان بودن و باقی ماندن بر آن را برای برخی از ذریه خود و اسماعیل مسألت می دارد، و ابوطالب با این که هنوز از قرآن و اسلام خبری نیست، دقیقاً همان مطالب را یادآور می شود، و از آن جهت که خداوند آنان را از ذریه ابراهیم و تبار اسماعیل قرار داده، خدا را سپاس می گوید. این معنا نمی تواند

ص: 103

1-1 . الهدایة الکبری / 52.

2-2 . بقره / 126 - 128 : «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْهُ - ذَا بَلَدًا... رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ...».

توجهی داشته باشد جز این که بگوییم او و خاندانش کاملاً موحد بوده اند و از همه خصوصیات دین الهی اطلاع داشته، خودشان را مصداق دعاهای ابراهیم می دانسته اند .

دوم این که ابوطالب از جایگاه اجتماعی محمد و آینده ای که به سرعت به سوی آن پیش می رفت، مطلع بود، و خوب می دانست که محمد به چه موقعیت عظیمی دست می یابد ، در غیر این صورت نمی گفت: «وهو واللّه بعد هذا له نبأ عظیم...» .

بنابراین : کسی که این گونه محمد را می شناسد و سرانجامش را سبز و پُرشکوه می بیند، امکان ندارد به او ایمان نداشته باشد.

4. درخت آسمانی

4. درخت آسمانی

عبدالله بن جهم از پدرش و او از جدّش نقل می کند که ابوطالب می گفت: «پدرم عبدالمطلب در خواب دید درختی از پشتش روئیده و شاخه های آن به آسمان رسیده و شرق و غرب را فراگرفته است و هیچ نوری درخشان تر از نور او ندیدم، به گونه ای که نور آن هفتاد برابر نور خورشید بود. و دیدم گروهی از عرب قریش به شاخه های آن چسبیده اند و گروهی تصمیم دارند آن را قطع کنند، اما وقتی می خواهند نزدیک درخت شوند، جوانی که خوش سیماتر از او ندیده بودم، مانع آن ها می گردد... وقتی این خواب را با کاهنی در میان گذاشت، گفت: «به زودی از نسل تو مردی متولد خواهد شد که مالک مشرق و مغرب گردیده و مردم از او پیروی می کنند. عبدالمطلب به ابوطالب می گفت: شاید تو، آن مولود باشی. اما وقتی رسول خدا تولد

یافت و به رسالت برگزیده شد، ابوطالب این داستان را نقل می کرد و می گفت: كانت الشجرة واللّه ابالقاسم الامين!؛ به خدا سوگند آن درخت ابالقاسم محمد امین بوده است»(1).

اهمیت این شاهد تاریخی در آن است که ابوطالب با وجود اتهام به کفر از سوی عده ای این داستان را بازگو کرده، آن درخت را به محمد تفسیر می کند و سوگند می خورد که: پیامبر خدا امین است. و بالتَّبَع آن جوان خوش سیما هموست که دست های قریش را از قطع آن درخت مانع می شود. در نتیجه تردیدی نیست که چنین بیانی هیچ توهمی را در رستگاری وی باقی نمی گذارد.

5. درد فراق و اتمام حجت بر قریش!

5. درد فراق و اتمام حجت بر قریش!

ابوطالب در بستر مرگ همچنان برای رسول خدا نگران است. او با شناخت خود از آن مردم لجوج، جا داشت پس از خود، نگران برادرزاده اش باشد. از این رو، راه چاره را در این می بیند که برای واپسین بار حجت را بر آنان به عنوان بزرگ مکه، تمام کند و با فراخوانی سران قوم، در جمع شان می گوید: «شما را درباره محمد به خیر و نیکی توصیه می کنم؛ چون او امین در میان قریش و راستگو در میان عرب است، و او دارنده هر چیزی است که شما را بدان سفارش می کنم. او امری (قرآن) را آورده که قبل از آن پوشیده بود، زبان ها آن

ص: 105

1-1 . الخصائص الكبرى ج1، ص67؛ الامالی / 334، ح 391، مجلس 45؛ کمال الدین و تمام النعمة / 171، ح30، باب12؛ روضة الواعظین / 64: مجلس مولد النبی و اسنی المطالب / 35 .

را انکار می کردند، و دشمنان از آن هراس داشتند. به خدا سوگند، گویا می بینم که فقیران و مسکینان عرب و بادیه نشینان اطراف مکه و مستضعفان به دعوت او اجابت می گویند، و گفته اش را تصدیق کرده، امر وی را بزرگ می شمارند... پس سران قریش و بت هایشان فرومایه می گردند و خانه های شان خراب می شود و ضعیفان شان به بزرگی می رسند. ای جمعیت قریش! برای محمد دوستدار و برای گروه او حمایتگر باشید. به خدا سوگند، آحادی مسیر او را نمی پیماید جز این که به رشد می رسد، و هدایت را نمی پذیرد جز این که به سعادت می رسد. اگر خداوند به من مهلت دهد و اجلم را به تأخیر اندازد، خودم فتنه ها را کفاف می دهم و سختی ها را از او دور می سازم...»(1).

این بخش از وصیت ابوطالب، سراسر تصدیق و اعتراف به

رسالت آن بزرگوار است. جمله هایی چون: «اوصیکم بمحمد خیر» «اِنَّ امین قریش» «قد جاءکم بامر قبله الجنان» «ایم الله کأنی انظر الی صعالیک العرب...» «قد اجابوا دعوته» «والله لایسلک سبیلہ احد الاّ رشد»، و «لا یأخذ احد بهدیه الاّ سعد»... همه گواه زنده براسلام و ایمان اوست، و هیچ گاه با کفر و شرک سازگاری ندارد؛ زیرا شخص بدون باور و اعتقاد محکم هرگز نمی گوید به خدا قسم راه او جز به رشادت، و هدایت او جز به سعادت نمی انجامد.

ص: 106

1 - 1 . المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة، ج 1، ص 265-266؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 300-301؛ تاریخ ابن الوردی، ج 1، ص 133؛ سبل الهدی و الرشاد، ج 2، ص 429؛ السیرة النبویة ج 1، ص 87-88 و بحار الانوار، ج 35، ص 107.

6. تصدیق در میدان عمل!

ابوطالب که همواره خود را کفیل و حامی پیامبر خدا می دانست، در هیچ شرایطی حاضر نبود کسی به برادر زاده اش، کوچک ترین اهانت و توهینی روا دارد، و حتی در برابر نزدیک ترین کسانی که وی را تکذیب می کردند، آرام نمی گرفت. ابویوب انصاری نقل می کند که: روزی رسول خدا در بازار «ذی المجاز» مردم را به سوی خدا فرا می خواند. عباس بن عبدالمطلب پس از گوش دادن به سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای بلند می گفت: «اشهد أنّك كذاب» او در مسیر راه به برادرش ابولهب برخورد و داستان را با وی در میان گذاشت. آن گاه هر دو فریاد می زدند: «همانا پسرِ برادر ما دروغگو است. پس مواظب باشید شما را در آیین تان نفریید».

وقتی پیامبر خدا جریان را با ابوطالب در میان گذاشت، وی به عباس و ابولهب گفت: «چه می خواهید؟ بریده باد دست های شما. به خدا سوگند او جز راست نمی گوید. آن گاه این اشعار را انشا کرد:

انت الامین الله لا کذب والصادق القول لا لهو ولا لعب

انت الرسول، رسول الله نعلمه عليك تنزل من ذی العزة الكتب(1)

چه این که وقتی ابولهب به پیامبر خدا آزار می رساند، ابوطالب به وی گفت: «ای ناقص! به خدا سوگند، با تمام توان اورا نصرت می دهم و به حق از او حمایت می کنم. سپس به رسول اکرم فرمود: ای پسرِ برادر! هرگاه خواستی مردم را به سوی پروردگارت فراخوانی، مرا با

ص: 107

1-1 . مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 59: ما ترید ان تربت ایدیكما و الله اّنه لصادق القیل.

خبر ساز تا با سلاح، تو را همراهی کنم...»(1).

با اندکی مقایسه میان این دو عمو، در می یابیم که اولاً: برخورد آن دو، با رسول خدا، به فاصله میان زمین و آسمان تفاوت دارند، یکی می گوید: «پسر برادرم کذاب است»، دیگری می گوید: «به خدا سوگند او راستگو است»، و حتی در رفت و آمد عادی، برادرزاده اش را با سلاح همراهی می کند!... به راستی! چه چیزی باعث تفاوت در دو نفر با یک نسبت، یک موقعیت و یک خون، می گردد؟ آیا جز تمایز کفر و ایمان، چیزی دیگر می تواند این رفتار متضاد را ایجاد کند؟.

ثانیاً: ابوطالب، نه تنها با زبان، رسالت و نبوت پسر برادرش را تصدیق می کند، که با عمل و تمام وجودش او را تأیید می نماید؛ چرا که چنین رفتاری مخلصانه، جز از موءمن فداکار انتظار نمی رود.

ثالثاً: از کسانی که می پندارند حمایت ها و فداکاری های ابوطالب از رسول خدا، بر پایه تعصب و همخونی خانوادگی استوار بوده است(2)، باید پرسید: این موارد را با چه معیاری تحلیل می کنید؟ مگر ابولهب عموی دیگر رسول خدا نبود که سوره ای مستقل در مذمت وی نازل می شود؟(3)، اگر تعصب، حاکم بر این روابط نبوده که قطعاً نبوده، پس

باید ریشه این دو برخورد متفاوت را، در سایه کفر و ایمان آن دو، جست و جو کرد.

ص: 108

1-1 . تاریخ یعقوبی، ج 1 ، ص 27 - 28: یا عورة! واللّه لنتصّرنّه ثم لتعیننّه؛ یابن اخی اذا اردت ان تدعوا الی ربّک فاعلمنا حتی نخرج معک بالسلاح...

2-2 . فی ضلال القرآن، ج 18، ص 361 و اسنی المطالب / 54.

3-3 . سوره مسد: «تَبَّتْ یَدَا اَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ...».

برانگیخته شدن محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله به نبوت به عنوان خاتم رسولان در کتاب های آسمانی ادیان دیگر، مخصوصاً بزرگان و راهبان مسیحی، سال ها قبل از بعثت آن حضرت، مطرح بوده است؛ زیرا نشانه هایی از او دیده می شد. این قضیه برای برخی افراد خانواده ابوطالب مسلم شده بود. از جمله فاطمه بنت اسد، همسر ابوطالب می گوید: کنار منزل ما نخلستانی قرار داشت که حدود چهل نفر از بچه های محل، از جمله محمد از آن، خُرما می چیدند و برای خوردن از همدیگر می ربودند، ولی من یک روز ندیدم که محمد صلی الله علیه و آله مانند دیگر بچه ها از دست کسی خُرما گرفته و خورده باشد. روزی محمد صلی الله علیه و آله در خواب ماند و خُرمای منزل تمام شده بود. وقتی بیدار شد، به طرف نخلستان رفت و به درخت فرمود: «ایها الشجرة أنا جایع!» دیدم درخت خُرما شاخه های خودش را فرود آورد تا محمد از آن خُرما برداشت!

از این حادثه خیلی متعجب شدم و آن را با ابوطالب بازگو کردم. او گفت: همانا او بدون شک نبی است و توهم پس از سی سال، فرزندی به دنیا خواهی آورد که وزیر او خواهد شد. همان گونه که ابوطالب گفته بود علی علیه السلام متولد شد. (1)

همچنین فاطمه بنت اسد در گزارش کیفیت ولادت پیامبر برای

ص: 109

شوهرش می گوید: «... وقتی محمد متولد شد، با دست راستش بر زمین تکیه داده، سر به سوی آسمان بلند کرد و نوری از او به طرف بالا صعود کرد؛ به طوری که افق پر از نور شد. ابوطالب به همسرش گفت: این راز را فاش نکن که به زودی مولودی را به دنیا می آوری که وصی او خواهد شد. (1) شبیه همین روایت از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است با تفاوت در این عبارت که: اصبری لی سبتاً آتیک بمثله الا النبوة» (2).

از آنچه بازگو شد، معلوم می شود، ابوطالب از آینده درخشان پسر برادرش کاملاً اطلاع داشته، او را نبی می دانسته است و این که می گوید: «اتما یكون نبياً آتیک بمثله الا النبوة» خود گواه بر موحد بودن او خواهد بود.

8. استشهاد رسول خدا به اشعار ابوطالب

8. استشهاد رسول خدا به اشعار ابوطالب

یکی از شواهدی که اسلام و ایمان ابوطالب را آشکارا اثبات می کند، داستان مشهور «استسقا»ی ابوطالب با واسطه قرار دادن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. «جلهمة بن عرفة» نقل می کند که از شدت خشکسالی سخت در مضیقه بودیم. روزی با عده ای وارد مکه شدیم و به «لات» و «عزی» پناه بردیم. پیرمردی زیبا و خوش رأی را دیدم که می گفت: به کجا از حق دور می شوید؟! در میان شما هنوز ذریه ابراهیم و اسماعیل علیه السلام حضور دارد. گفتند: منظورت ابوطالب است؟

ص: 110

1-1. همان / 21.

2-2. همان: واژه «السبت» به معنای سی سال است، یعنی همان فاصله سنی میان رسول خدا و علی علیه السلام.

گفت: آری. همه نزد او شکایت بردیم.

ابوطالب با پسر بچه ای (محمد) که چون خورشید می درخشید از

منزل خارج شد و کنار خانه خدا قرار گرفت، سپس پشت آن پسر بچه را به کعبه چسباند! محمد صلی الله علیه و آله با انگشتان خود به سوی آسمان اشاره و راز و نیاز می کرد. ناگهان دیدیم آسمان صاف، پُر از ابر شد و شروع به باریدن کرد، به گونه ای که جوی ها و نحرها مملو از آب شدند. ابوطالب می گفت:

و ایض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل...

بزرگوار و سفیدی که ابرها از رویارویی با صورتش پر آب می شوند، فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان. و از آن ها هاشم، آنان که در معرض هلاکند به او پناه می برند، و نزدش در رحمت و نعمتند... (1).

حلبی در کتاب یاد شده خود این نکته را نیز می افزاید: «هنگامی که قریش رسول خدا را می آزردهند: ابوطالب بارها این برکتِ او را به آنان گوشزد می کرد».

چه این که وقتی مردم مدینه از خشکسالی نزد رسول خدا شکایت بردند، پیامبر خدا دعا کرد و بارانی شدید بارید؛ به حدی که مردم دچار مشکل شدند و بار دوم نزد حضرت آمدند، پیامبر فرمود: «اللهم حوالینا ولاعلینا» آن گاه فرمود: «اگر ابوطالب صحنه امروز را

ص: 111

1-1 . السیرة الحلبیة ، ج 2 ، ص 81؛ صحیح بخاری، ج 21، ص 453؛ کتاب الاستسقاء، ح 946؛ المواهب اللدنیة، ج 1، ص 184؛ شرح المولد النبوی المسمی بالکوکب الانور / 301؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 253؛ سبل الهدی و الرشاد، ج 2، ص 137؛ اسنی المطالب / 37؛ الخصایص الکبری، ج 1، ص 146؛ الحجة علی الذاهب / 310-315؛ بحار الانوار، ج 18، ص 14، ح 18 و الخرائج الجرائح، ج 1، ص 58، ح 99.

می دید سخت خوش حال می شد». (1)

در نقل دیگر آمده که حضرت فرمود: «اگر ابوطالب شاهد این صحنه می بود، به خاطر گذشته یعنی شعرش (وایبض یستسقی الغمام

بوجهه... خرسند می گشت». (2)

همین قضیه به روایت دیگر چنین بازتاب یافته است: وقتی با دعای رسول خدا باران شدید بارید، به حدی که باعث آزار مردم شد و با دعای دویاره حضرت باران بند آمد، ویرها از آسمان مدینه کنار رفت، لبخند بر لبان پیامبر خدا نقش بست و فرمود: «لله دُرّ ابي طالب: از خدا، خیر کثیر باد ابوطالب را، اگر زنده بود چشمش روشن می شد. چه کسی شعر او را برای ما انشاد می کند؟ علی علیه السلام فرمود: یا رسول الله! مقصودتان این شعر است: وایبض یستسقی الغمام بوجهه؟... (3).

این شاهد تاریخی از چند لحاظ اسلام و رستگاری ابوطالب را ثابت و قطعی می سازد:

اولاً: ابوطالب ذریه ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام قملداد شده است، و شکی نیست که نسل پاک آنان موحد و موءمن بوده اند.

ثانیاً: ابوطالب با آشنایی و آگاهی از محمد و جایگاه وی در پیشگاه پروردگارش، او را واسطه میان خود و خدایش قرار داده و خواسته های مردم را درخواست می کند.

ص: 112

1-2 . السيرة النبوية، ج 1، ص 230 و معجزات النبي / 71-74.

2-1 . شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار / 224.

3-2 . معجزات النبي / 74؛ شرح المولد النبوی / 302؛ البداية والنهاية، ج 6، ص 70؛ الدلائل النبوة؛ الطوايف فی معرفة مذاهب الطوايف / 305 .

ثالثاً: استشهادهای پیامبر خدا به شعر ابوطالب از یک سو و خشنودی حضرت به دلیل تجدید خاطرات گذشته عموی فداکارش و به ثمر نشستن زحمات و آرزوهای وی، از سوی دیگر می تواند گواه محکمی بر دین باوری و رستگاری ابوطالب باشد.

9. ابوطالب و نشانه های خارق العاده

اشاره

9. ابوطالب و نشانه های خارق العاده

دوران پیش از بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که همان دوران کودکی، نوجوانی و جوانی او را در بر می گیرد، برای همه بستگانش خاطره انگیز و فراموش نشدنی بوده است، و همگان از زیبایی، خوش خلقی، متانت، پاکی، کرامت و... او سخن به میان می آوردند، و همه اقوام، به وی به دید احترام می نگریستند.

یکی از کسانی که محمد صلی الله علیه و آله را فراوان دوست می داشت و به او عشق می ورزید، عموی فداکارش ابوطالب بود. (1) ابوطالب علیه السلام بیش از چهل سال از جان و مال خود در راه عظمت و دین او مایه گذاشت و لحظه ای در حمایت از برادرزاده اش درنگ نکرد؛ چنان که خود حضرت می فرماید: «یا عم! ربیت صغیراً و کفلت یتیماً، و نصرت کبیراً، فجزاک الله عنی خیراً...» (2).

و این نبود، جز این که به عظمت پسر برادرش و آیین نجات بخش او ایمان داشت؛ زیرا ابوطالب نه تنها از روزهای آغازین رسالت محمد صلی الله علیه و آله کرامت ها و نشانه های خارق العاده ای از وی دید و شنید،

ص: 113

1-1. الطبقات الکبیر، ج 1، ص 98 و السیرة الحلبیة ج 1، ص 80.

2-2. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 35.

که از دوران کودکی او نیز علامت های اعجاب انگیزی، مشاهده و لمس کرد؛ از این رو، امکان ندارد به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده باشد. در این بخش به نمونه هایی از نشانه های قبل از رسالت، اشاره می گردد.

9-1 . نظاره گر ستایش عبدالمطلب

9-1 . نظاره گر ستایش عبدالمطلب

وقتی خبر سُورآمیز ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به جدّش عبدالمطلب که کنار خانه خدا با فرزندانش از جمله ابوطالب و عده ای دیگر از اقوام خود نشسته بودند، دادند؛ بی نهایت خوش حال شد. ابوطالب دید که پدرش از جابر برخاست و با همان جمعیت وارد منزل شد. نوزاد تازه رسیده را در آغوش گرفت و خدا را بسیار سپاس گفت. آن گاه در حالی که وارد خانه خدا می شد می گفت:

الحمد لله الذی اعطانی هذا الغلام الطّیب الارد ان...

«سپاس خدایی را که این بچه پاکیزه و آرام بخش را به ما عطا کرد، و او را در گهواره بر سایر نوزادان آقایی و بزرگی بخشید. او را در پناه این خانه که دارای ارکان است قرار می دهم... او را از شرّ صاحبان کید و پستی حسودان در پناه تو قرار می دهم، ای خدایی که نام او را در قرآن و کتاب های آسمانی دیگر «احمد» برگزیدی...»⁽¹⁾

بی گمان، رفتار عبدالمطلب برای ابوطالب سخت جالب و نشان دهنده دیدگاه او درباره محمد، است.

ص: 114

1-1 . تاریخ الخميس، ج 1، ص 204؛ المنتظم فی تاریخ الملوک، ج 2، ص 249 و حیاة محمد فی احادیث الشیعه / 20.

2 - 9 . مجد محمد صلی الله علیه و آله از نگاه عبدالمطلب

2 - 9 . مجد محمد صلی الله علیه و آله از نگاه عبدالمطلب

بسیاری از ارباب سیره و تاریخ آورده اند که برای عبدالمطلب در کنار کعبه، فرشی می گستراندند و هیچ یک از فرزندان و بستگانش جرأت نداشتند، بر آن بنشینند جز محمد. وقتی عموهایش از نشستن وی روی آن فرش جلوگیری می کردند، جدش می گفت: به فرزندم کاری نداشته باشید. سپس دست بر پشت او می کشید و می گفت: «انّ لابنی هذا شأنًا...» (1).

ابوطالب بارها چنین صحنه هایی را از پدرش دیده بود، ولی این

بار دید که محمد را چگونه نوازش کرد؛ کنارش جا داد و به فرزندانش هشدار داد که: «او آینده ای درخشان دارد و کودکی معمولی نیست».

3 - 9 . گواهی راهب به رسالت محمد

3 - 9 . گواهی راهب به رسالت محمد

دانشمند فرهیخته مرحوم علامه مجلسی (2) از امام باقر علیه السلام نقل می کند که وقتی محمد صلی الله علیه و آله به دوازده ماهگی رسید، دچار بیماری چشم شد. عبدالمطلب به فرزندش ابوطالب گفت: پسر برادرت را به «عراف جحفه» نزد طبیب راهب ببر، تا چشم او را مداوا کند. ابوطالب برادرزاده اش را به صومعه برد؛ همین که راهب فنداقه محمد را باز کرد و نگاهش به وجود مبارک آن حضرت افتاد، دید نوری درخشنده چون نور

ص: 115

1-2 . تاریخ الخميس، ج 1، ص 229؛ الخصایص الكبرى، ج 1، ص 138؛ شرح المولد النبوی... / 292؛ سیره ابن اسحق / 66؛

السیره النبویة، ج 1، ص 149 و اسد الغابة، ج 1، ص 123.

2-1 . بحار الانوار، ج 15، ص 358، ح 15.

خورشید از او ساطع گشت. بی درنگ گفت: «اشهد ان لا اله الا الله، و انك محمد رسول الله حقاً حقاً، و انك الذی یبشّر به فی التوراة والانجیل، علی لسان موسی و عیسی...» از صومعه بیرون آمد و به ابوطالب گفت: فرزندم! او را بازگردان، هیچ چیزش نیست!

ابوطالب به او می گوید: «ای راهب! وای بر تو! گفتار بس بزرگی از تو درباره او شنیدم! در جواب گفت: شأن و جایگاه پسر برادرت والاتر از سخنان من است. هنگامی که قریش تصمیم می گیرند او را بکشند، تو یاور و مدافعش هستی...» .

4-9 . تا طلوع

4-9 . تا طلوع

گروهی از تیره «بنی مدلج» که قیافه شناسانی معروف بودند، با عبدالمطلب بزرگ قریش، نشست و برخاست داشتند. روزی با نگاه کردن به محمد صلی الله علیه و آله به عبدالمطلب گفتند: «ای عبدالمطلب! در حفظ و حراست محمد صلی الله علیه و آله کوشا باش؛ زیرا ما قدمی شبیه تر به مقام ابراهیم علیه السلام از قدم او نمی بینیم. عبدالمطلب رو به ابوطالب کرد و گفت: آنچه این قوم در مورد پسر برادرت می گویند بشنوا!»⁽¹⁾.

گویا عبدالمطلب عزم آن داشته که ابوطالب را برای پس از خود و فرادهای تلخ، آماده سازد، تا او چون کوه در برابر طوفان های بنیان کن، استوار باشد.

ص: 116

ابوطالب با تمام وجودش می دید و لمس می کرد که پدرش عبدالمطلب خطاب به «أمّ ایمن» می گفت: ای «برکة!» هیچ گاه از فرزندم محمد غفلت نکن؛ زیرا اهل کتاب معتقدند او پیامبر این امت است. و عبدالمطلب هرگز طعام نمی خورد، مگر این که می گفت: فرزندم محمد را بیاورید. و تا او نمی آمد، چیزی نمی خورد». (1)

آیا کسی که شاهد چنین صحنه هایی بوده و عظمت پیامبر را چنین از زبان پدرش نقل می کند، می تواند به او ایمان نداشته باشد؟

و باز از «أمّ ایمن» نقل می کند که: وقتی عبدالمطلب مشغول غذا خوردن می شد پیامبر کنارش می نشست... و عبدالمطلب می گفت: «امیدوارم محمد صلی الله علیه و آله به شرافت و عظمتی برسد که هیچ عربی قبل و بعد از او به آن مقام رسیده باشد، و به زودی وی به جایگاهی عظیمی می رسد...» (2).

6 - 9 . شاهد طلب باران

6 - 9 . شاهد طلب باران

مکه سالیان از خشکسالی می سوخت. مردم نزد بزرگ خود یعنی عبدالمطلب شکایت آوردند. شیخ مکه پس از هفت بار طواف خانه دوست، محمد را در حالی که هفت سال داشت، روی دوش گذاشته، با گروهی برفراز کوه «ابوقیس» رفتند و با واسطه قرار دادن محمد،

ص: 117

1-2 . تاریخ الخمیس، ج 1، ص 239؛ الخصایص الکبری، ج 1، ص 138 و شرح المولد النبوی / 293.

2-3 . همان / 293 و المنتظم فی تاریخ الملوک، ج 2، ص 274.

نزول برکت آسمانی را از پیشگاه خداوند مسألت کرد و مردم نیز «آمین» گفتند. هنوز مردم به خانه های خود نرسیده بودند که باریدن باران آغاز شد و همگان را سیراب کرد. شیوخ عرب پس از شنیدن این داستان، گفتند: هنیئاً لک یا ابا لبطحاء. «رُقیقه» بزرگ مکه را این گونه وصف می کند: (1)

«شَیْبَةُ الْحَمْدِ (عَبْدُ الْمُطَّلَبِ) شَهْرٌ مَا رَأَى كَمَا حَيَاتُ وَزَنْدَاقُ فِي رَأْسِ الْبَازِ إِسْتَادَ بِوَدِّ طَلْبِ بَارَأْتِشْ مِنْ خَدَاوَنْدِ، سِيرَابِ كَرْدِ وَبَارَانَ دَرِ آن دَائِمِ شَد؛ پَسْ بِهٖ وَسِيلَهٗ آبِ، گِیَاهَانِ سَبْزِ رَوِیْدَنْدِ وَ جَوِیِ هَا جَارِیِ گِشْتِ، وَ چَارِپَایَانِ وَ دَرِخْتَانِ بِهٖ زَنْدَاقِ بَازِ گِشْتَنْدِ».

چنین صحنه ای باشکوه، برای بسیاری مردان و زنان مکه به ویژه ابوطالب، بس عظیم و اعجاب آور بود، و قطعاً برجان و روان ابوطالب تأثیر می گذاشت و او را مهیای گرویدن به آیین برادرزاده اش می ساخت.

7-9. مدال افتخار کفالت فرستاده خدا

7-9. مدال افتخار کفالت فرستاده خدا

در کتاب های تاریخی، یکی از حوادث مهم سال هشتم ولادت پیامبر اسلام را، مفتخر شدن ابوطالب به عنوان کفیل وی به حساب آورده اند. در چگونگی به عهده گرفتن این کفالت افتخارآمیز، برخی گفته اند میان «زبیر بن عبدالمطلب» و «ابوطالب» قرعه انداخته شد و

ص: 118

1-1. تاریخ الخميس، ج 1، ص 239 و الخصایص الکبری، ج 1، ص 136-137؛ دلائل النبوة، ج 2، ص 16-17؛ المنتظم، ج 2، ص 276؛ السیرة الحلبیة، ج 1، ص 82؛ سبل الهدی و الرشاد، ج 2، ص 132؛ الطبقات الکبیر، ج 1، ص 71 و اسنی المطالب / 37.

قرعه به نام ابوطالب درآمد. یا این که خود رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوطالب را برای مَحَبَت و اُنس بیش ترش برگزید. (1) ولی بنا بر شواهد، مسلم است این مسؤولیت خطیر بنابر وصیت عبدالمطلب به وی واگذار شد. اشعاری نیز که از عبدالمطلب نقل شده، این گزینه را قطعی می سازد:

أوصیک یا عبد مناف بعدی بموحد بعد ابیه فرد

اوصیتُ من کنیتُه بطالب عبد مناف وهوذو تجارب...

ای عبد مناف (ابوطالب)! بعد از خودم تو را به موحدی که تنها یادگار پدرش است، وصیت می کنم؛ توصیه می کنم به کسی که کنیه اش ابوطالب و نامش عبد مناف و دارای تجربه های زیادی است... (2).

چه این که در بخشی از وصیت عبدالمطلب می خوانیم: «وقتی در بستر مرگ قرار گرفت، به ابوطالب گفت: «ای ابوطالب! همواره حافظ و نگهبان محمد باش؛ محمدی که رایحه پدرش را استشمام نکرده است... ای ابوطالب! مواظب باش که او به منزله کبد در بدن توست. همانا من همه فرزندانم را ترک می گویم، ولی تو را به محمد سفارش می کنم؛ چون تو با پدر او از یک مادر هستی. چنانچه روزگار محمد صلی الله علیه و آله را درک کردی، بدان که من به او از هر کسی بیناتر و داناتر

بودم؛ اگر توانستی او را پیروی کنی (ایمان آوری) حتماً این کار را انجام ده، و او را با زبان و دست و مالت یاری کن؛ زیرا به خدا سوگند او بر

ص: 119

-
- 1-1 . تاریخ الخميس، ج 1، ص 253 و المنتظم فی تاریخ الملوک، ج 2، ص 281.
 - 2-2 . سیرة ابن اسحق / 69؛ المواهب اللدنیة، ج 1، ص 184؛ دلائل النبوة، ج 2، ص 22؛ حدائق الانوار، ج 1، ص 31 و تذکرة الخواص / 17-18.

شما آقای خواهد کرد و به چیزی دست می یابد که هیچ یک از پدران ما به آن دست نیافته اند...»(1).

در ادامه نقل شده که: فمات عبدالمطلب... فضمه ابوطالب الی نفسه لایفارقة ساعة من لیل و لانهار، کان ینام معه حتی لا یأتمن علیه احد(2).

اما این که چرا عبدالمطلب پس از وفاتش کفالت نوه اش را به ابوطالب می سپارد، در حالی که او فقیر بود(3)، و فرزندان دیگری حتی بزرگ تر و غنی تر از ابوطالب حضور داشتند؟ بسیار روشن است که اولاً: سپردن محمد صلی الله علیه و آله به دست هر کسی، کار آسانی نبود؛ زیرا عبدالمطلب با اندیشه و آزمودن کافی، شایستگی های ابوطالب را برای این کار، دریافته بود، و خوب می دانست که از عهده این مهم بر می آید، ولی تأکید فراوان می کند، تا آن جا که ابوطالب می گوید: (4)

لاتوصنی ان کنت بالمعاتب بثابت الحق علیّ واجب... :

«درباره محمد سفارش های شدید و غلیظ نکن؛ چون ثابت قدم ماندن بر حق بر من واجب است. محمد دارای شکیبایی و درخشش است، قلب من با او است...» .

ثانیاً: عبدالمطلب همچون مردان دیگر، انسانی عادی نبود و همانند دیگران نمی اندیشید، او که سال ها اداره پاک ترین خانه را بر عهده داشت و بزرگ و سر رشته دار قریش بود، هیچ گاه نمی توانست

ص: 120

1-1 . حیاة محمد فی احادیث الشیعه / 27.

2-2 . کمال الدین و تمام النعمة / 169 و الخصایص الکبری، ج 1، ص 138.

3-3 . الطبقات الکبیر، ج 1، ص 98: «قبض ابوطالب رسول الله صلی الله علیه و آله ... و کان ابوطالب لا مال له...».

4-4 . سیرة ابن اسحق / 69-70.

سرنوشت پیامبر آینده خدا را به دست ابولهب و همسرش «حمالة الحطب» بسپارد، و شاید این امری اختیاری نبوده باشد، بلکه وی از سوی خداوند مأمور بوده است که ابوطالب و فاطمه بنت اسد را میزبان گرم و صمیم محمد سازد(1).

8 - 9 . تو مبارک هستی

8 - 9 . تو مبارک هستی

ابوطالب علیه السلام در طول میزبانی خود از پسر برادرش مسایل اعجاب انگیز و غیر عادی فراوان دیده است؛ از جمله این که چون او، هم از نظر مالی وضع خوبی نداشت و هم عایله مند بود، در سیرکردن خانواده اش دچار مشکل می شد، اما وقتی محمد صلی الله علیه و آله به جمع خانواده پیوست وضعیت فرق کرد. یعنی آن گاه که اهل و عیالش بدون محمد صلی الله علیه و آله غذا می خوردند، سیر نمی شدند ولی هنگامی که با محمد صلی الله علیه و آله غذا صرف می کردند، نه تنها سیر می شدند که اضافه هم می آمد؛ از این رو، وقتی غذا را حاضر می کردند، ابوطالب می گفت: «انتم کما انتم: صبر کنید تا پسرم بیاید. ابوطالب بارها وقتی این صحنه را می دید، به رسول خدا می گفت: انک لمبارک»(2).

ابوطالب موارد زیادی از این قبیل را دیده و با جان و دل لمس کرده، که هر کدام به تنهایی در تحول و رستگاری او کافی است.

ص: 121

1-1 . اسنی المطالب / 10.

2-2 . السیرة الحلبیة، ج 1، ص 81 و شرح المولد النبوی... / 300؛ الخصایص الکبری، ج 1، ص 140؛ الطبقات الکبیر، ج 1، ص 98 و 142؛ السیرة النبویة المسمی بعیون الاثر...، ج 1، ص 59؛ سبل الهدی والرشاد...، ج 2، ص 135؛ المنتظم فی تاریخ الملوک، ج 2، ص 183 و اسنی المطالب... / 38.

محمد، که مرحله کودکی را پشت سر گذاشته و به دوره نوجوانی و

جوانی پا نهاده، و با شتاب خود را برای رسالتی بزرگ آماده می ساخت، هیچ گاه از عموی فداکارش وزحمت های او، غافل نبود و تلاش می کرد با او، در اداره امور و معاش خانواده همکاری کند. از این رو، آن گاه که ابوطالب بار سفر تجارت شام را بست، موافقت عمویش، را جلب کرد تا او را در این سفر همراهی کند. در مسیر شام، وقتی کاروان عمو و همراهان در کنار «دیر» راهب مسیحی اتراق می کنند، عالم مسیحی که «جرجیس» نام داشته، متوجه امری غیر عادی می شود. وی با دعوت مسافران به این نتیجه می رسد که نوجوان 12 ساله در کاروان، همان موعود گذشتگان و پیامبر آیندگان است.

راهب، برای این که یقین کند این نوجوان، پیامبر خاتم است، ابتدا در حضور ابوطالب او را به «لات» و «عزی» بت های بزرگ قریش، سوگند می دهد که هر آنچه می پرسد، جواب دهد. پیامبر خدا می فرماید: «با قَسَم دادن به لات و عزی از من چیزی نپرس، که نزد من چیزی مبعوض تر از آن ها نیست»، بحیرا او را به خداوند سوگند داده و پاسخ هایش را می گیرد. آن گاه که به یقین می رسد او همان است که بشر در انتظارش است، به ابوطالب می گوید: «با فرزند برادرت به شَهت بازگرد و او را از شرّ یهود حراست کن. به خدا سوگند اگر یهود او را ببینند و آن گونه که من شناختم بشناسند حتماً به وی آسیب خواهند رساند؛ زیرا پسر برادرشما شأن عظیمی دارد. فخرج عمّه

قسطلانی و سیوطی و عده ای دیگر می نویسند: وقتی راهب

نصاری محمد صلی الله علیه و آله را شناخت، به ابوطالب گفت: «هذا سيد للعالمين، هذا يبعثه الله رحمة للعالمين، (هذارسول رب العالمين!) حاضران گفتند: از کجا می دانی؟ گفت: وقتی شما از گردنه عبور می کردید هیچ درخت و سنگی باقی نماند، مگر این که برای سجده کردن به زمین افتاد و آن ها، جز برای پیامبر سجده نمی کنند. در نقل قسطلانی این جمله نیز از قول راهب افزوده شده است: «من خاتم انبیا را از غضروفی که پایین کنفش قرار دارد می شناسم؛ چون این علامت را در کتاب های خود یافتیم»(2).

با توجه به این واقعه هر خردمندی، نتیجه می گیرد ابوطالب با این که از گذشته در جریان قضایا بوده، در این حادثه ویژه به اسراری بیش تر پی می برد که او را مصمم تر می سازد: نخست، با مشاهده نشانه های نبوت در پسر برادرش و این که او از شنیدن نام «لات» و «عزی» سخت برآشفته می شود، و نیز وقتی که سؤالاتی که سؤالات عالم مسیحی را با به ترین وجه پاسخ می گوید، تردیدی برایش باقی نمی ماند که برادرزاده اش فرستاده خدا خواهد بود و گفته ها و

ص: 123

1-1. المواهب اللدنية...، ج 1، ص 187. سيرة ابن اسحق / 72 - 75؛ اكمال الدين و تعام النعمة ص 183-187، باب 14 و صفة الصفوة، ج 1، ص 33.

1-2. المواهب اللدنية، ج 1، ص 187؛ الخصائص الكبرى، ج 1، ص 141؛ تاريخ الخميس، ج 1، ص 258؛ الروض الانف، ج 2، ص 220-216؛ المنتظم في تاريخ الملوك و الامم، ج 2، ص 290-295؛ محمد پیامبر خدا / 35-38؛ الهداية الكبرى / 49؛ شرح المولد النبوی... / 30؛ الطبقات الكبير، ج 1، ص 129؛ دلائل النبوة، ج 2، ص 27-29؛ صفة الصفوة، ج 1، ص 33 و السيرة النبوية، ج 1، ص 161.

سفارش های پدرش عبدالمطلب را تحقق یافته می یابد.

دوم، این که خطر یهود را برای پیامبر جدی می شمارد، و از همان لحظه مسؤلیت خود را سنگین تر از گذشته احساس می کند؛ چرا که: فخر ج عمه ابوطالب سریعاً حتی اقدامه مکه... (1) و برای حفظ و حراست برگزیده خدا، عزمش را جزم می کند و می گوید: «کلاً، ان شاء الله لم

یکن الله لیضیعه» (2)، چنان که همین احساس را در قالب اشعاری این گونه بازگو می کند (3):

ان ابن آمنة النبی محمداً عندی بمثل منازل الاولاد:

«راستی که محمد صلی الله علیه و آله فرزند آمنه، نزد من از فرزندانم بلند مرتبه تر است. و هنگامی که شتران سرخ مو [در کاروان] با توشه هاشان ره می سپردند، او، افسار شتر مرا گرفت و دلم برایش سوخت... کاروان به سوی دورترین جهت معین ره سپردند... تا این که به بصری، رسیدند و... دانشمندی (بحیرا) را ملاقات کردند، که داستان و خبری درست از او (محمد) به آن ها داد و جماعت حسودان را از وی منع کرد. گروهی یهودی آن هنگام که سایه ابرها ظاهر شدند، برای کشتن محمد هجوم آوردند، ولی بحیرا آن ها را نهدی کرد...» .

سوم، با توجه به این که ابوطالب در جریان این سفر تاریخی پس از دیدن صحنه های اعجاب انگیزی چون: توجه عالم مسیحی به امر غیر عادی در کاروان به دلیل حضور محمد صلی الله علیه و آله (حرکت ابرها)، نشان

ص: 124

1-2 . المواهب اللدنیة ...، ج 1، ص 187.

2-1 . کمال الدین و تمام النعمة، ص 183، ح 33.

3-2 . سیرة ابن اسحق / 77.

دادن علامت های نبوت و ... هرگز درصدد انکار آن ها بر نمی آید، معلوم می شود او موحد و خدا باور بوده است؛ چرا که اولاً: خود ابوطالب حرکت ابرها را بالای سر کاروان این گونه وصف می کند: «هرگاه حرکت می کردیم ابرها نیز حرکت می کردند، و وقتی توقف می کردیم ابرها نیز باز می ایستادند»(1).

ثانیاً: ابوطالب، هنگام گفت و گوی محمد با جرجیس راهب، شاهد تنفر شدید برادرزاده اش از لات و عزّی بوده است، اما نه تنها در برابر توهین به بت ها عکس العمل منفی نشان نمی دهد که در هیچ موردی تاریخ، ابوطالب را مدافع و حامی خدایان ساختگی یاد نکرده است. به راستی اگر او مشرک و بت پرست بود، چگونه با وجود توجه به حساسیت عجیب کافران قریش، به بت ها، از خدایانش دفاع نکرد؟

10 - 9 رهایی از تشنگی

10 - 9 رهایی از تشنگی

ابن سعد و خطیب و ابن عساکر از عمرو بن سعید نقل می کنند که ابوطالب می گفت: «من با برادرزاده ام محمد در «ذی المجاز» بودیم، که تشنگی شدیدی مرا فراگرفت. به محمد گفتم: تشنگی، مرا آزار می دهد. در حالی که چیزی همراه او نبود، به طرف زمین خم شد و ناگهان آب را مشاهده کردم و به من گفت: ای عموا بنوش. من هم نوشیدم و از تشنگی رهایی یافتیم»(2).

ص: 125

1-3. الخرائج والجرائح فی معجزات النبی، ج 1، ص 138، ح 224.

2-1. المنتظم فی تاریخ الملوک، ج 2، ص 284؛ ... فثنی ورکه، فقال یا عم اعطشت؟ قال: نعم. فاهوی بعقبه الی الارض فاذا بالماء، فقال: اشرب یا عم! فشربت. الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 7؛ السیرة الحلیة، ج 1، ص 90؛ الطبقات الکبیر، ج 1، ص 27، ذکر علامات النبوة فی رسول الله و تذکرة الخواص...، ج 1، ص 35.

آنچه یادآوری شد، نمونه‌هایی بود که ابوطالب قبل از رسالت برادرزاده اش با همه وجود خود، لمس کرد، با وجود این، چگونه امکان دارد او با دیدن و شنیدن این همه شگفتی از محمد به دین و رسالت وی، ایمان نیاورده باشد؟

10. به محاکمه کشیدن وجدان قریش

10. به محاکمه کشیدن وجدان قریش

یکی دیگر از شواهد همیشه جاوید و زنده بر اثبات ایمان

ابوطالب، جریان نقض شدن منشور بین اقوام جزیره العرب بر ضدّ خاندان ابوطالب است. منشوری که از سوی سران قریش برای به ستوه آوردن ابوطالب و تسلیم کردن پیامبر خدا به آنان، وضع و در خانه خدا آویخته شده بود، و همگان خود را به مضامین آن که تحریم همه جانبه بنی ابوطالب بود، متعهد می دانستند. ابوطالب که برای حراست از رسول خدا صلی الله علیه و آله چاره ای جز ترک شهر نداشت، با همه بستگان به شعب رفتند و نزدیک سه سال، تلخ ترین و جانکاه ترین شرایط را بر خود هموار ساختند؛ به گونه ای که ابن کثیر می گوید: «شب ها ناله و فریاد جانسوز بچه های خردسال از شدت گرسنگی تا آن سوی شعب شنیده می شد».⁽¹⁾

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله عمویش را از بطلان قطعنامه قریش آگاه کرد،

ص: 126

1-1 . البداية والنهاية، ج 3، ص 93.

ابوطالب با شگفتی تمام پرسید: «چه کسی این خبر را به تو داده، در حالی که نه کسی وارد این دژ شده و نه کسی خارج از آن رفته است و تو هم که اهل کذب نیستی؟ در جواب فرمود: اخبرنی ربی! ابوطالب گفت: «انّ ربّک الحقّ و انا اشهد انّک صادق!» (1).

عموی پیامبر بدون درنگ نزد بزرگان قریش شتافت و گفت: «من نزدتان آمده ام تا امری را که در آن انصاف است به شما خبر دهم»، آنان وقتی شیخ مکه را با این حال دیدند و حرف هایش را شنیدند، به وجد آمدند از این که توانسته اند او را به زانو در آورند و اکنون آمده یگانه دشمن آنان، یعنی محمد را تسلیم کند، ولی ابوطالب برخلاف انتظار

آنان گفت: «پسرِ برادرم که هرگز دروغ نمی گوید، به من اطلاع داد خداوند از قطعنامه تان بیزار است و جز نام خدا همه محتوای آن را محو کرده است، فقط کینه و قطع صیله رَحِم شما را به ما باقی نهاده است، شما واقعاً نسبت به ما عمداً ستم روا داشتید. صحیفه را باز کنید، اگر سخن برادر زاده ام درست باشد، هوشیار باشید که به خدا سوگند تا واپسین نَفَس و آخر کسی که از ما به دام مرگ می افتد، محمد را تسلیم تان نخواهم کرد ولی اگر نادرست باشد، او را تسلیم شما می کنم؛ می خواهید بکشید، می خواهید زنده بگذارید! همه گفتند: منصفانه گفتی (قالوا قد انصفنا...).

ص: 127

1-2 . حلیة الابرار فی احوال محمد و آله الاطهار، ج 1، ص 101 باب 11: انما اُتیتکم لاعطیکم امرأً فیہ نصف . در بعضی نقل ها آمده که ابوطالب گفت: انّ اللّٰه عزوجل قد بعث علی صحیفتمکم الارضه، فلم تدع لله تعالی اسماً الا اثبتته و نفت منها الظلم و القطیعة والبهتان: همان 102؛ و البداية و النهایة، ج 3، ص 92.

اما وقتی قطعنامه را آوردند و گشودند، همان گونه یافتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بود، یعنی جز نام خدا چیزی باقی نمانده بود! عده بسیاری که وجدان شان مرده بود و پای کبر و غرور روی آن گذاشته بودند، گفتند: «هذا سحرٌ من صاحبکم!» (1).

ابوطالب که از یک سو: حقیقت را آن گونه آشکارا یافت و چشم های سرانِ سنگدل قوم را آن چنان خیره شده دید و از سوی دیگر: لجاجت های آنان را در برابر خدا و رسولش، غیر منصفانه و ظالمانه یافت، سخت محزون گردیده، با یاران خود به خدا پناه بردند و در حالی که پرده کعبه در دست ها و عظمت خدا در دل های شان بود، این جمله ها را بر سر زبان ها راندند: «اللّهم انصرنا ممّن ظلمنا، و قطع ارحامنا، واستحلّ ما یحرم علیه متّاً...» (2) وقتی به شعب بازگشتند، با

مشورتِ رسول خدا دستور داد به خانه های خود باز گردند.

نگاه منصفانه به داستان، نه تنها هیچ شکی را در ایمان آن مرد فداکار باقی نمی گذارد، که از اوج ایمان او پرده بر می دارد؛ زیرا اولاً: نفس تحمل آن همه رنج ها و دست کشیدن از همه دارایی ها و هستی خود و زندگی در دژ، آن هم در شرایطی بس دردآور، نمی تواند جز معلول یک نیروی فوق تصور بشر و الهی که همان نیروی ایمان است، باشد. ثانیاً: جمله هایی که ابوطالب بر زبان جاری می کند، همچون:

ص: 128

1-1 . البداية والنهاية، ج 3 ، ص 92 و 104؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 31؛ الطبقات الکبیر، ج 1، باب ذکر علامات النبوة؛ السیرة النبویة، ج 1، ص 306-309؛ الحجّة علی الذاهب... / 196؛ اسنی المطالب... / 41؛ دلائل النبوة، ج 2، ص 313؛ الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 85، ح 141؛ محمد پیامبر خدا 131 و سیرة ابن اسحق / 162.

2-2 . الطبقات الکبیر، ج 1، ص 179.

«ان ربك الحق و أنا اشهد أنك صادق»، «ان ابن اخی اخبرنی و لم یكذبنی»، «ان الله برئ من هذه الصحیفتكم» و دعای «اللهم انصرنا ممن ظلمنا...» با کدام شرک و کفری سازگاری دارد؟ اگر ابوطالب با همه این ها مشرک و کافر بوده و مشرکان قریش نیز، مانند ابوطالب می اندیشیدند و همانند او می گفتند و عمل می کردند، پس مبارزه پیامبر خدا با کدام مظاهر شرک بوده است! در نتیجه دو جبهه کفر و ایمان، و دعوی قریش و پیامبر خدا، معنایی نداشته، در حالی که قطعاً چنین نیست.

11. مباهات به پدر

اشاره

11. مباهات به پدر

تردیدی نیست که پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام با قطع نظر از جنبه عصمت و امامتش، نخستین فردی است که سبیل و آینه تمام نمای ابعاد شخصیتی (خداپرستی، زهد، اخلاق، شجاعت، سیاست، دانش، تقرب به رسول خدا و...) یک مسلمان واقعی محسوب می شود، و نه تنها از مذاهب و فرق اسلامی، که گروه های

غیراسلامی نیز او را سرآمد یک انسان متعالی و کامل می شمارند (1).

علی، آن مردی است که ابن ابی الحدید (2) دانشمند مشهور اهل سنت او را در بُعد انسان شناختی این گونه معرفی می کند: «من درباره مردی که دشمنانش به فضل و برتری او اعتراف دارند، چه بگویم؟»

ص: 129

1-1 . الامام علی بن ابی طالب، ج 1، ص 67 و الامام علی صوت العدالة الانسانیة، ج 1، ص 106.

2-2 . شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 16-17.

مردی که بدخواهانش ممکن نیست مناقب و فضایل او را انکار و کتمان کنند؛ فضل و کرامت او چون «مُشک» ماند، که هرچه پنهانش کنی، رایحه اش منتشر می گردد و هرچه مکتومش بداری، بیش تر می دمد؛ و چون خورشید ماند، که باد نمی تواند او را مستور سازد و او چون پرتو نور خورشید است که اگر چشمی آن را نبیند، چشم های فراوانی خواهند دید...».

چنین شخصیتی که کوچک ترین تا بزرگ ترین اندیشه ها و کرده هایش را جز بر معیار «رضای خدا» استوار نمی سازد، در مواردی به پدرش ابوطالب چنین افتخار می کند.

1 - 11 . برتری ابوطالب بر عفان

11 - 1 . برتری ابوطالب بر عفان

در جریان تبعید «اباذر» صحابی گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط عثمان بن عفان به «رَبْدَه» مروان بن حکم، مأمور اجرای دستور خلیفه اعلام کرد کسی حق ندارد اباذر را بدرقه کند، ولی علی علیه السلام، حسنین علیهما السلام؛ عقیل، عبدالله بن جعفر و عمّار یاسر، آن یار رسول خدا را تا قسمتی از مسیر همراهی کرده، او را با هزاران اندوه، وداع گفتند. با رسیدن این خبر به عثمان، میان وی و علی علیه السلام در همین

زمینه سخنانی رد و بدل شد. عثمان با حمایت از مروان گفت: «به خدا، نزد من تو بر مروان برتری نداری و پدرت نیز از پدر او به تر نیست...!».

علی بر آشفت و فرمود: «...به خدا سوگند! به حق من از تو والاترم و پدرم از پدرت، و مادرم از مادرت با فضیلت تر است. این خانواده

صیل من است، اگر راست می گویی تو خانواده ات را با همین ویژگی ها برشمار!» عثمان از فرموده امام، سخت غضبناک شد؛ به گونه ای که چهره اش سرخ گردید(1).

2- 11 . ابوطالب و ابوسفیان

2- 11 . ابوطالب و ابوسفیان

میان علی و معاویه، مکاتبات و نامه هایی متعدد مبادله شده است. روزی معاویه به مشاور تبهکارش گفت: می خواهم دیگر بار به علی بن ابی طالب نامه بنویسم و او را به شام فراخوانم! عمرو خندید و گفت: «ای معاویه! تو کجا و خدعه کردن علی کجا؟ معاویه پاسخ داد: مگر من از عبد مناف نیستم؟ او گفت: هستی، ولی علی و یارانش نبوت دارند، اگر می خواهی بنویس».

پسر ابوسفیان در نامه اش برای علی علیه السلام ضمن بیان این که جنگ، هیچ کدام از ما را بر دیگری برتری نمی بخشد، نوشت: «تو شام را می خواهی، ولی بدان که من نه با شما بیعت می کنم و نه از شما فرمان می برم، هر آنچه تو آن را می خواهی من هم می خواهم؛ زیرا ما هم از فرزندان عبد مناف هستیم. دیگر برتری نداریم مگر به فضیلتی که هیچ عزیزی به آن ذلیل نمی گردد و هیچ آزادی به آن بنده و عبد نمی شود. والسلام»(2).

علی علیه السلام پس از دریافت نامه، به کاتب خود «عبدالله بن رافع»

ص: 131

1-1 . بلوغ المأرب فی نجات آبائه و عمه ابی طالب / 158: فلأنا والله افضل منك، و أبی افضل من ابیک، و امی افضل من امک... .

2-1 . الامامة والسياسة، المعروف بتاريخ الخلفاء، ج 1، ص 138.

دستور می دهد، جواب فرزند ابوسفیان را چنین بنویسد: «...واین که ادعا کردی همه فرزندان «عبد مناف» هستیم، آری چنین است، اما جدّ شما «امیه» چونان جدّ ما «هاشم» و «حرب» همانند «عبدالمطلب» و «ابوسفیان» مانند «ابوطالب» نخواهند بود! هرگز ارزش مهاجران چون اسیران آزاد شده نیست، و حلال زادگان همانند حرام زادگان نخواهند بود و آن که را بر حق است با آن که بر باطل است نمی توان مقایسه کرد...»⁽¹⁾.

ابن مزاحم پس از نقل متن نامه، می افزاید: «وقتی نامه علی علیه السلام به معاویه رسید، آن را مدتی از «عمر و بن عاص» مخفی نگه داشت و پس از مدتی برای وی خواند. عمرو معاویه را سخت شماتت و علی را آن چنان تعظیم کرد که آخدی از قریش او را چنان به عظمت یاد نکرده بود و اشعار زیر را برای فرزند ابوسفیان خواند:

ألا لله درّك يا ابن هند ودرّ الأمرين لك الشهود

اتطمع لأبالك في عليّ وقد قرع الحديدُ علي الحديد

معاویه از اشعار عمرو و سخت متعجب شد و به وی گفت: ای عمرو! رأی مرا ضایع و علی را به عظمت یاد کردی؟ او در جواب گفت: «اما رأی و نظر تو برباد رفته بود، اما این که علی را تعظیم کردم،

ص: 132

1-2. همان؛ نهج البلاغه همراه معجم المفهرس، نامه 17؛ مروج الذهب و معادن الجواهر، ج 3، ص 23؛ وقعة الصفین / 471 و شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 123؛ در این کتاب با این که از کتاب ابن مزاحم نقل می کند، جمله «ولا ابوسفیان کابی طالب» را نمی آورد، در حالی که در منبع اصلی وجود دارد.

تو عظمت و بزرگی علی را بیش تر از من می دانی ولی آن را کتمان

می داری و من آن را آشکار می سازم...»(1).

3- 11. ذریه ابراهیم علیه السلام

3- 11. ذریه ابراهیم علیه السلام

علی علیه السلام در نامه ای دیگر، محکم ترین و منطقی ترین مطالب را به معاویه گوشزد می کند، که به بخش هایی از آن اشاره می گردد:

- ای معاویه! آگاه باش، ما همان اهل بیت آل ابراهیم علیه السلام هستیم که مورد حسادت قرار گرفته ایم. حسادت به ما همچون حسادت به پدران ما، در زمان های پیشین است. خداوند فرمود: «آل ابراهیم و آل لوط»... و نحن آل نبینا محمد صلی الله علیه و آله،... و نحن اولوالارحام... و نحن اهل البيت الذی «اذهب عنهم» الرجس اهل البيت و طهرهم تطهیراً»(2).

- هر پیامبری برای خودش در دعوت به خدا روش خاص، ذریه و اهل، وصی و جانشینی در میان اهلس دارد. تو ای معاویه! نمی دانی که ابراهیم فرزندش یعقوب را و او هنگام مرگ، فرزندانش را جانشین خود قرار داد؟ و محمد صلی الله علیه و آله این جانشینی را به اهل بیتش وصیت کرد و... و ما اهل این دعوت هستیم.

- رسول خدا از ما است و ما از او... بعضی از ما سزاوارتر در ولایت و میراث هستیم... تو عداوت و حسادت و بغضت را به ما

ص: 133

1-1. وقعة الصفین / 471؛ شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 123-124: ای پسر هند! بدان این ثروت (یا این جایگاه) از آن خداند است. جایگاه حاکمان گواه کارهای توست. تو طمع این را نداشته باش که پدری همانند پدر علی داشته باشی، در حالی که کار تو گرفتن آهن روی آهن است.

2-2. احزاب / 33.

آشکار کردی و در شکستن عهد خدا و تحریف آیات الهی زیاده روی می کنی... .

- ای معاویه! تو را به سوی خدا و رسول او و کتاب خدا و ولیّ امر

از آل ابراهیم علیه السلام... فرا می خوانم... (1).

پسر ابوسفیان در جواب نامه امیرالمؤمنین می نویسد: «نامه ات به من رسید، بسیار از ابراهیم، اسماعیل، آدم، نوح، انبیا و محمد صلی الله علیه و آله و قرابت و منزلت و حق به پیامبر سخن گفته بودی، در حالی که خداوند در کتابش فرمود: «لم يتخذ ولداً و لم یکن له شریک فی الملک» (اسرا/111) پس در کجای قرآن فضیلت قرابت و حق و اسم و امامت تو... آمده است؟» (2).

علی علیه السلام به این نامه معاویه نیز پاسخی محکم تر از گذشته داد: «...ای معاویه! این که در جواب نامه ام مرا به دلیل نام بردن پدرانم چون: ابراهیم، اسماعیل و انبیای الهی سرزنش کردی، [بدان] کسی که پدرانش را یاد می کند بدان جهت است که آنان را دوست می دارد؛ زیرا یاد آنان محبت و دوستی با خدا و رسول است؛ و من تو را بر دشمنی و بغض آنان عتاب می کنم؛ زیرا بغض شان بغض خدا است، و همچنین تو را برای یادآوری پدرانت سرزنش می کنم؛ چون دوستی آنان کفر است!» (3).

ص: 134

1-1 . الغارات، او الاستتار والغارات، ج 1، ص 199.

2-2 . همان.

3-3 . الغارات / 123: اما الذی عیرنی به یا معاویه من کتابی و کثرة ذکر آبائی، ابراهیم و اسماعیل و النبیین، فانه من احبّ آباءه اکثر ذکرهم؛ فذکرهم حبّ الله و رسوله، و أنا أعیرک ببغضهم، فانّ بغضهم بغض الله و رسوله، و اعیرک بحبّک آبائک و کثرة ذکرهم، فانّ حبهم کفر... .

علی علیه السلام در نامه ای دیگر به خود خواهی های زاده ابوسفیان چنین پاسخ می دهد: «معاویه! از ادعاهای بی جای دست بردار، که تیرت به خطا رفته است. همانا ما، دست پرورده و ساخته پروردگار خویشیم، و مردم تربیت شدگان مایند. این که با شما طرح

خویشاوندی ریختیم، ما از شما همسر برگزیدیم و شما نیز از ما همسر انتخاب کردید، و با شما برابر رفتار کردیم، هیچ گاه عزت گذشته و فضیلت پیشین را از ما باز نمی دارد. شما چگونه با ما برابری؟ در حالی که رسول خدا از ما و دروغگوی رسوا (ابوجهل) از شماست؛ حمزه شیر خدا (اسدالله) سیدالشهدا از ما و ابوسفیان (اسدالاحفاف)(1) از شما و دوآقای بهشت از ما، کودکان در آتش افکنده شده (صبیبة النار)(2) از تو و به ترین زنان عالم از ما و (حمالة الحطب) از تو... از ما این همه فضایل و از شما آن همه رسوایی ها»(3).

با توجه به این که امام بارها معاویه را به دلیل بدکاری و پیشینه پدرانش مذمت می کند، ولی معاویه هیچ گاه به پدر او یعنی ابوطالب اشاره نمی کند؛ و به راستی اگر ابوطالب به ایمان و خداواری شهرت

ص: 135

-
- 1-1 . ابوسفیان را به دلیل سوگند دادن قبیله های گوناگون برای نبرد با رسول خدا، به تمسخر «شیر سوگندها» نامیدند.
 - 2-2 . وقتی «عُقبه» از سران کینه توز قریش در جنگ بدر دستگیر شد، هنگام کشته شدن از پیامبر پرسید: مَنْ لِلصَّبِيَّةِ يَا مُحَمَّد؟ (چه کسی سرپرست فرزندانم باشد؟) پیامبر فرمود: النَّارُ (آتش جهنم) از آن پس به «صبيبة النار» شهرت یافت.
 - 3-3 . سفينة البحار / 324 و نهج البلاغه، نامه 28، بند 11 معجم.

نمی داشت قطعاً عدم ایمان وی را به رخ فرزندش می کشید. چنان که معاویه در برخوردهایی غرض آلود با عقیل بن ابی طالب، او را به کفر عمویش ابولهب سرزنش می کند.

4- 11. حاضر جوابی عقیل

4- 11. حاضر جوابی عقیل

معاویه برای این که از یک طرف نمی توانست دشمنی دیرینه خود را با علی پنهان بدارد و از طرف دیگر می خواست عظمت عقیل بن

ابی طالب را بشکند، روزی به وی گفت: «مرحبا برجل عمّه ابولهب» عقیل بی درنگ گفت: «اهلا برجل عمّته حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسدّ»⁽¹⁾. یا این که وقتی معاویه به عنوان تمسخر به عقیل گفت: «یا ابا یزید، ماظنک بأبی لهب (بعمّک ابی لهب⁽²⁾) عقیل این گونه جوابی در خور شأن او داد: «یا معاویه، اذا دخلت النار، فخذ علی یسارک تجده مفترشاً عمّتک حمالة الحطب، أفنا کح فی النار خیرٌ ام منکوح؟ پسر ابوسفیان مجبورانه گفت: کلاهما سواء»⁽³⁾.

بخش هایی از مکاتبات امام علی علیه السلام با معاویه که یادآوری شد⁽⁴⁾

ص: 136

1-1. خوش آمدی که عمه اش هیزم کش دوزخیان و در گردنش طناب از آتش محکم تنیده است.

2-2. ای ابایزید! درباره عمویت ابولهب چه نظری داری؟!

3-3. الغارات، ج 2، ص 553، ای معاویه! وقتی وارد جهنّم شدی به چپ خویش نگاه کن، عمّه ات هیزم کش دوزخیان را خواهی دید. آن گاه در خواهی یافت که شوهری در آتش (ابولهب) به تر است یا همسر در آتش (امّ جمیل دختر حرب عمه معاویه؟!)، همسر ابولهب) معاویه گفت: هر دو مساوی هستند و به خدا سوگند هر دو شرورند.

4-4. قسمت هایی از مکاتبات به تفصیل آورده شد، بدان جهت است که خوانندگان عزیز بدانند که علی از جهات مختلف معاویه را نکوهش می کند، اما معاویه هرگز از ابوطالب چیزی نمی گوید.

همه بیانگر مباحثات کردن علی به پدراش از جمله ابوطالب است. و با توجه به این که دوست و دشمن به خوبی می دانند علی علیه السلام اولاً: فرزند ابوطالب کسی نیست که کوچک ترین حرکتش را بدون رضای خداوند انجام دهد، و آن همه مجد و عظمت را که با پایمردی و ایثار، در راه خدا به دست آورده، فدای فخر فروشی کند، و این که در عین حال ده ها برتری و کرامت را برای پدراش از جمله ابوطالب بر می شمارد، از یک حقیقت مسلم پرده بر می دارد، و آن ایمان و اسلام ابوطالب است. به عبارت دیگر: امیر مومنان در مطالب عنوان شده به

چند محور اساسی و بنیادی اشاره می کند، که عبارت اند از:

- برتر دانستن پدرش ابوطالب را از «عقّان» پدر عثمان و «ابوسفیان» پدر معاویه.

- تعظیم عمرو بن العاص، به علی علیه السلام و گوشزد به معاویه که: تو بیش تر از من عظمت و جایگاه علی علیه السلام را می دانی، ولی پنهان می کنی و من آشکار می سازم!

- علی علیه السلام خود را از ذراری ابراهیم خلیل و اسماعیل و جزء اهل البیت رسول خدا و وصی، و امام مردم می شمارد، و بالتّبع ابوطالب نیز جزئی از پیکر آن شجره طیبه است.

- یاد و گرامیداشت پدراش را، محبت به خدا و رسولش، و یاد و مباحثات به پدران معاویه را، کفر و بغض با خدا و رسول می داند.

- میان خاندان ابوطالب و تبار بنی امیه، هیچ گاه برابری و مقایسه

وجود ندارد؛ زیرا راستگو از ما، درغگو از شما، حمزه سیدالشهدا از ما، ابوسفیان بدنام از شما... .

- گفت و گوی نیشدار معاویه و عقیل بن ابی طالب که در واقع زمینه نیش زدن به علی علیه السلام را کاملاً فراهم می سازد، همه از یک سو: حاکی از قطعی بودن این نکته است که: پدران و اجداد رسول خدا و علی از جمله ابوطالب، موحد و خدا باور بودند .

از سوی دیگر: عثمان و معاویه با توجه به این که، هر دو، هم ابوطالب را دیده بودند و هم از فداکاری ها و اعتقادات فردی و اجتماعی او اطلاع داشتند، و همچنین با توجه به این که پدران آن دو، ظاهراً اسلام آورده بودند، در عین حال در هیچ بخشی به شرک و کفر ابوطالب اشاره نمی کنند. به ویژه معاویه که آنچه از دستش بر می آمد، همچون: دستور لعن و سب علی علیه السلام بر منابر، جعل احادیث مذمت،

آزار و ترور و زندانی کردن پیروانش و... را از علی علیه السلام دریغ نمی داشت، ولی حتی یک مورد طعن به ابوطالب در نامه های او دیده نمی شود، در حالی که علی علیه السلام بارها پدران وی از جمله ابوسفیان را مذمت کرده، دوستی او را کفر می شمارد(1).

ثانیاً: اگر ابوطالب علیه السلام مشرک از دنیا می رفت، علی علیه السلام هرگز با آن همه زهد و پارسایی اش، به وجود پدرش مباحثات نمی کرد؛ زیرا بی تردید پس از پیامبر خدا، علی علیه السلام نخستین، بلکه تنها کسی است که نه تنها با اصول و معیارهای دین اسلام و قرآن آشناست، که قرآن

ص: 138

1-1 . عقیده ابی طالب / 47 (سی دی معجم العقائدی)؛ ابوطالب موءمن قریش / 273 و سیره الامام علی بن ابی طالب علیه السلام ، ج 1، ص 55 .

گویا و تصویر عینی از رسول خدا خواهد بود. چه این که اگر در طول تاریخ کسی به آیات 22 مجادله و یکم ممتحنه که مودت و دوستی با دشمنان خدا (کافران) را به شدت نفی می کند، پای بند بوده باشد، علی علیه السلام در رأس آنان می درخشد، و در نتیجه نَفْسِ مَبَاهَتِ علی علیه السلام به ابوطالب، گواهی زنده و گویا بر ایمان و رستگاری پدرش است.

12 - واپسین کلام

اشاره

12 - واپسین کلام

یکی از بخش های تاریخ اسلام که حساسیت زیادی دارد، واپسین لحظات حیات ابوطالب علیه السلام است؛ لحظه ای که از یک طرف: پیامبر خدا و مسلمانان بزرگ ترین حامی خود را از دست می دادند، و از طرف دیگر: قریشیان برداشته شدن مانع دستیابی به محمد صلی الله علیه و آله را انتظار می کشیدند. و از آن جا که در منابع اسلامی، داستان رحلت ابوطالب به شکل های مختلف ثبت شده، شایسته است نخست متن حادثه را نقل کرده، آن گاه به نقد آن پردازیم (1).

محمد بن اسحاق بن یسار (85-151) حادثه را این گونه نقل می کند:

«وقتی ابوطالب در بستر بیماری قرار داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار او آمد و فرمود: «ای عمو! کلمه «لا اله الا الله» را بر زبان جاری کن تا روز قیامت شفاعتم بر تو حلال گردد. ابوطالب گفت: به خدا سوگند اگر نبود که تو و خاندانت پس از من سرزنش می شوید و این که

ص: 139

1-2. در منابع اسلامی این داستان با عنوان حدیث مطرح شده است ولی چون مستند به یکی از معصومین علیهم السلام نیست، در این جا به عنوان شاهد تاریخی یادآوری شده است.

برای ترس از مرگ به آن اقرار کرده ام، تو را با گفتن آن خوش حال می کردم. اما چون از شدت مرض سنگین شد، دیدم لب هایش به حرکت افتاد. عباس نزدیک وی شد تا کلامش را بشنود، سپس گفت: یا رسول الله! آنچه را خواسته بودی بر زبان جاری کرد. پیامبر فرمود: من نشنیدم»(1).

بیهقی همین حادثه را از ابن عباس این گونه نقل می کند: قال ابن عباس: «لَمَّا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ اباطالِبَ فِي مَرَضِهِ...»(2).

ابن هشام داستان را طولانی تر از دیگران باز می گوید: «بزرگان قوم چون: ابوجهل، امیة بن خلف، ابوسفیان، عتبه و شیبه نزد ابوطالب اجتماع کرده، به او گفتند: «تو از ما هستی، می ترسیم از دنیا بروی، در حالی که میان ما و پسر برادرت سخت آشفته است. می خواهیم رهایش کنی؛ او ما را ذلیل ساخته و ما وی را خوار کرده ایم. او را از ما و ما را از او باز دار... ابوطالب کسی را به دنبال پیامبر فرستاد تا حضرت نزد ابوطالب آمد. ابوطالب گفت: ای پسر برادر! این ها همه

آشراف و بزرگان قومت هستند، این جا آمده اند تا چیزی به تو بدهند و تو چیزی از آن ها بگیری. پیامبر خدا فرمود: یک کلمه به من عطا کنند و در عوض، عرب را مالک شوند... وقتی آنان این حرف را شنیدند، متفرق گشتند.

سپس ابوطالب گفت: ای پسر برادر! چیز زیادی از این ها

ص: 140

1-1 . سيرة ابن اسحق / 238: نا، احمد، نا يونس عن ابن اسحق قال: حدثني العباس بن عبد الله بن معبد، عن بعض اهله، عن ابن عباس قال: لَمَّا... .

2-2 . دلائل النبوة...، ج2، ص 346 و المواهب اللدنية ، ج1، ص 362.

درخواست نکردی؛ رسول خدا به طمع اسلام وی فرمود: ای عمو! آن کلمه را بر زبان جاری کن...»(1).

ابن عساکر این داستان را از عباس بن عبدالمطلب می آورد که: «وقتی رسول خدا در کنار ابوطالب به وی فرمود: «آن کلمه را بر زبان جاری کن تا...» ابوطالب گفت: اگر بیم عار و سرزنش بر تو و خاندانت نبود چشمت را به آن روشن می ساختم، و چنانچه آن را در زندگی از من می خواستی حتماً انجام می دادم... در آن لحظه که «جميلة بنت حمالة الحطب» نزد ابوطالب حضور داشت گفت: بر دین اسلام مُرد... تا این که عباس آن جمله را گفت و رسول خدا فرمود: لم اسمعه»(2).

علامه مجلسی حادثه را همانند ابن عساکر آورده است، با این تفاوت که: جميلة بنت حرب حمالة الحطب گفت: یا اباطالب مت علی دین الاشیاخ...»(3).

ابی الفداء در کتاب خود با عنوان ذکر وفات ابی طالب می نویسد: بعد از نقل داستان به همان مضمونی که بازگوشد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در

جواب عباس که گفت: واللّه یابن اخی لقد قال الکلمة التي امرته ان یقولها، فرمود: حمد خدایی را که تو را هدایت کرد، ای عمو! در ادامه

ص: 141

1-1 . السيرة النبوية، ج 2، ص 27-29 و البداية والنهاية، ج 3، ص 99؛ با تلخیص.

2-2 . تاریخ دمشق، ج 70، ص 228-255؛ به شماره 894: اخبرنا ابوالقسام بن السمرقندی، أنا عاصم بن الحسن بن محمد بن علی، أنا ابو عمر بن مهدی، انبئنا ابوالعباس بن عبده، أنا احمد بن یحیی الصوفی، نا عبدالرحمن بن شریک، نا ابی، عن ابی اسحق، عن العباس بن معبد بن العباس، عن بعض اهله، عن العباس بن عبدالمطلب انه قال:....

3-3 . بحار الانوار، ج 35، ص 76: باب 3، فی نسب و احوال والدين علی، روایت 11.

می گوید: هکذا روی عن ابن عباس، والمشهور أنّه مات كافراً⁽¹⁾.

ابن ابی الحدید در این باره می نویسد: وقد روی باسانید كثيرة، بعضها عن العباس بن عبدالمطلب، وبعضها عن ابی بکر بن ابی قحافة، أنّ اباطالب ما مات حتى قال: «لا اله الاّ الله محمد رسول الله». والخبر مشهور أنّ اباطالب عند الموت قال كلاماً خفياً، فاصغى اليه اخوه العباس، ثم رفع رأسه الى رسول الله فقال: يابن اخي، والله لقد قالها عمك ولكنه ضعف عن أن يبلغك صوته⁽²⁾.

مرحوم بحرانی می گوید: رسول خدا به عمویش فرمود: «يا عم، كلمة واحدة تجب لك بها شفاعتي يوم القيامة، فقال: يابن اخي، صدقت، انت نبي حقّ، وربك اله الحق، ودينك دين حقّ»⁽³⁾.

روضه الواعظین حادثه را چنین نقل می کند: وقتی ابوطالب از دنیا رفت، فقالوا: «انّ اباطالب يحرك بها شفتيه، و اشار باصبعه، فسرّ النبي بذلك و استغفر له»⁽⁴⁾.

نقد و تحلیل

نقد و تحلیل

این داستان که به عنوان روایت مطرح شده، با قطع نظر از اسناد آن، از چند جهت قابل ارزیابی است:

1. در بسیاری از منابع (سیره ابن اسحاق، دلائل النبوة و سیره ابن

ص: 142

1-1. المختصر فی اخبار البشر، ج 1، جزء 2، ص 19.

2-2. شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 7.

3-3. حلیة الابرار فی احوال محمد و آله الاطهار، ج 1، ص 74.

4-4. روضة الواعظین / 52-55.

هشام) شاهد و نظاره گرسحنه «ابن عباس» یعنی عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، قلمداد شده است، ولی این معنا با واقعیت های عینی، سازگاری ندارد؛ زیرا ابن عباس یا در سال هجرت رسول الله از مکه به مدینه متولد شده، که در این صورت اصلاً ابوطالب را ندیده است، یا در واپسین سال محاصره شیب ابی طالب به دنیا آمده، که براساس این احتمال هنگام مرگ ابوطالب سه سال بیش تر نداشته است (1). قطعاً پسر بچه چند ساله نمی توانسته، شاهد حادثه ای بس بزرگ که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را سال حزن و اندوه نامید، باشد؛ از این رو، ابن عباس با عباس بن عبدالمطلب اشتباه شده است.

2. از نظر محتوا نیز، ناسازگاری در آن به چشم می خورد؛ زیرا اولاً: در برخی نقل ها عکس العمل رسول خدا صلی الله علیه و آله را منفی و در قالب «لم اسمع» و در برخی نقل ها واکنش حضرت را مثبت و با جمله «الحمد لله الذی هداک یا عم!» نشان می دهد، چه این که براساس نقل مرحوم بحرانی و ابن فتال، خود ابوطالب به وحدانیت خدا و رسالت پسر برادرش تصریح می کند.

ثانیاً: براساس نقل ابن عساکر، هنگامی که ابوطالب رحلت کرد، «جمیلة بنت حرب» در آن مجلس حضور داشته و گفته: «ابوطالب به آیین اسلام مُرد» و در نقل بحار الانوار، گفته: «برآیین اشیاخ» مُرد. ثعلبی در تفسیر خود به همین جمله «دختر حرب»، احتمال مسلمان بودن ابوطالب را قوی ارزیابی کرده، آن را با نامه علی علیه السلام که به معاویه

ص: 143

نوشت: لیس ابوطالب کأبی سفیان... (1) تأیید می کند. (2)

3. در منابع متعدد، این روایت به عنوان دلیل و شاهی بر ایمان و اسلام ابوطالب علیه السلام قلمداد شده است، و طبعاً عده ای دیگر از دانشمندان اهل سنت آن را نادرست خوانده و نقد کرده اند:

- سهیلی بعد از نقل روایت می نویسد: «اگر شهادت عباس بر اسلام ابوطالب بعد از اسلام آوردن عباس می بود، مورد قبول بود، و به فرمایش رسول خدا (لم اسمع) ایراد وارد نمی کرد؛ چون در گواهی فرد عادل بر این که بگوید «من شنیدم» قول آن که شنیده اخذ می گردد؛ زیرا برای شنیدن عادل تر موانعی وجود داشته است، ولی این شهادت، قبل از اسلام آوردن او بوده، در نتیجه: شهادت وی قبول نبوده و ابوطالب در حال کفر و شرک از دنیا رفته است» (3).

ابن حجر در کتاب خود بعد از نقل روایت یاد شده، می گوید: به تصنیف بعضی از شیعه ها دست یافتم که در آن، اسلام ابوطالب را اثبات کرده بودند، و یکی از دلیل های اقامه شده همین روایت عباس بن عبدالمطلب است. سپس در رد آن می گوید: «این روایت با روایت صحیح سعید بن مسیب معارض است، و این جواب ما به تر از جوابی است که گفته شده: عباس این شهادت را قبل از این که اسلام بیاورد، داده است» (4).

ص: 144

-
- 1-2 . تفصیلِ نامه به شاهد تاریخی شماره 11 یادآوری شده است.
 - 2-3 . الکشف والبیان، معروف به تفسیر ثعلبی، ج 7، ص 254-255.
 - 3-1 . الروض الانف...، ج 3، ص 27 و المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة، ج 1، ص 262.
 - 4-2 . الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 7، ص 167، ترجمه ابی طالب به شماره 1175.

ابن کثیر پس از این که می گوید: بعضی از شیعیان و غیر آن ها از غلات، به روایت عباس بن عبدالمطلب بر ایمان ابوطالب استدلال کرده اند، می نویسند: اولاً: سند این روایت ضعیف است؛ چون گفته: «عن بعض اهله» ثانیاً: با روایت صحیح ناسازگاری دارد(1).

با توجه به آنچه یاد آوری شد سه چالش در روایت عباس بن عبدالمطلب طرح شده است که اولاً: از نظر سند منقطع است. ثانیاً: با روایت صحیح معارض است. ثالثاً: روایت گزارش و شهادت عباس است که مقبول نخواهد بود.

ولی با نگاهی منصفانه و غیر جانبدارانه، اشکالات مطرح شده از چند جهت قابل قبول نخواهند بود.

الف: معتقدان به اسلام و ایمان ابوطالب به ویژه شیعیان هیچ گاه تنها این روایت را دلیلی بر مدعای خود نمی دانند؛ زیرا اولاً؛ با وجود روایات و شواهد تاریخی و اشعاری فراوان از خود آن مرد فداکار، هیچ نیازی به این روایت نمی بینند(2).

ثانیاً: طرفداران ایمان شیخ مکه معتقدند او از گذشته های دور، دیندار بوده است، ولی از روی مصالح، ایمان خود را از کافران قریش پنهان نگاه می داشت(3) و چه این که مسلمان شدن در واپسین لحظات عمر، هیچ ارزشی نخواهد داشت، و آیه 18 سوره نسا، آشکارا چنین اسلام آوردنی را مردود می شمارد. و این که در مکتب اهل بیت،

ص: 145

1-3 . البداية والنهاية، ج 3، ص 99.

2-1 . نک: فصل اول همین بخش .

3-2 . نک: بحث «ضحضاح از منظر امامان معصوم».

شهادتین و گواهی به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله اهمیت ویژه ای دارد، از باب حسن و استحباب است (1) نه از آن جهت که کافر یا مسلمان بودن میت آشکار گردد.

ب: ضعف سند روایت عباس، با توجه به روایات فراوانی که ایمان ابوطالب را ثابت می کند و همچنین شواهد تاریخی و اشعار زنده و گویا جبران خواهد شد.

ج: مراد از روایت یا روایات صحیحی که ادعا شده با روایت عباس در تعارضند، همان روایت ضحضاح، است که به تفصیل، نقد شد و معتبر نبودنش اثبات گردید.

د: اما این که شهادت عباس بن عبدالمطلب را بدان جهت که او آن روزها مسلمان نبوده است، غیر مقبول پنداشته اند، نه تنها دلیل ندارد، که شواهدی خلاف آن را ثابت می کند. به عبارت دیگر: اگرچه گفته شده: عباس بعد از هجرت پیامبر خدا به مدینه، و قبل از فتح مکه به دین اسلام گرویده، (2)

ولی بسیاری معتقدند او مدت ها قبل، اسلام اختیار کرده بود، اما آن را مخفی نگاه می داشت تا اولاً: در مکه بماند اوضاع و حوادثی که در آن شهر اتفاق می افتد، برای رسول خدا گزارش کند.

ثانیا: ماندن او در مکه، باعث تقویت مسلمانان باقی مانده در آن دیار، می شد. (3)

ص: 146

-
- 1-3 . جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج 2، ص 12، کتاب الطهارة، الاول فی الاحتضار (مجموعه 15 جلدی).
 - 2-1 . سیرة آل البيت النبوی، ج 1، ص 285 و اسدالغابة...، ج 3، ص 109.
 - 3-2 . سیرة آل البيت النبوی، ج 1، ص 285؛ اسدالغابة، ج 3، ص 109؛ الطبقات الکبیر، ج 4، ص 12 و الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 3، ص 511، به شماره 4552.

ثالثاً: بانگاہ بہ شواہد تاریخی و عمیق شدن در آن ها، این مدعا بہ اثبات می رسد:

- حضور در عقبہ: یکی از شواہدی کہ مسلمان بودن عباس را بہ قبل از ہجرت پیوند می دہد، حضور و شاہد بودن او در عقبہ دوم است؛ شبی کہ مردمانی تشنہ از یثرب آمدند تا از چشمہ سار ہدایتگر فرستادہ خدا، جرعہ ای برگیرند؛ عباس ہمراہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ در جمع آنان حضور داشت. حتی گفتمہ اند: وقتی انصار، جویای پیامبر خدا

بودند، حضرت را در خانہ عباس بن عبدالمطلب یافتند و نخستین قرار ملاقات با رسول خدا را با عموی او گذاشتند، و عباس بہ آنان گفت: «نیت های خود را با کسی در میان نگذارید تا دشمنان شما و رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ از این ملاقات اطلاع پیدا نکنند»⁽¹⁾.

ہمچنین او، در آن اجتماع سرنوشت ساز در حالی کہ دو ثلث از شب سپری شدہ بود، خود را سپر رسول خدا کردہ، تا عقبہ وی را ہمراہی کرد و نخستین کسی بود کہ زبان بہ سخن گشود و خطاب بہ مردان دلباختہ مدینہ گفت: «ای گروہ خزرچ! همانا محمد صلی اللہ علیہ و آلہ از آن ماست و خوب می دانید کہ او در عزت و امنیت بہ سر می برد... پس اگر شما بہ آنچه او را فرا می خوانید، وفادارید و بر آن پای می فشارید، این شما و این پیامبر خدا. ولی اگر بخواہید او را تحویل کفار بدهید، از ہمین لحظہ دست از او بردارید کہ او عزت و سربلند است...»⁽²⁾.

ص: 147

1-1 . ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی / 186 و الطبقات الکبیر، ج 4، ص 7-8.

2-2 . تاریخ الطبری، ج 1، ص 513؛ الطبقات الکبیر، ج 4، ص 13 و ذخائر العقبی.../188.

نویسنده کتاب ذخایر العقبی بعد از نقل داستان می نویسد: «عباس در همان جلسه دست پیامبر خدا را گرفت و با او تجدید بیعت کرد»⁽¹⁾.

این شاهد تاریخی، آشکار می سازد که عباس، قبل از این حادثه مسلمان بوده است. گرچه طبری و ابن حجر اصرار دارند که وی در آن زمان کافر بوده است، نمی شود پذیرفت او، با این که کافر بوده، با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن گونه همکاری کند. همچنین حضور رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه عباس، تنظیم قرار ملاقات توسط او و تجدید بیعتش با پیامبر خدا، هیچ کدام با کفر وی سازگاری ندارد؛ چرا که ابولهب نیز عموی دیگر حضرت بود و هیچ گاه کوچک ترین همکاری از وی سراغ نداریم.

عمویم عباس را نکشید!؛ قریش، در نخستین نبرد تمام عیار خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان، از همه امکانات و نیروی خویش، بهره گرفتند، حتی بنی هاشم و به ویژه عموی پیامبر خدا عباس را در این جنگ آوردند، تا آنچه را در توان داشتند برای نابودی دین اسلام، به نمایش بگذارند، به اجماع همه مورخان، آوردن عباس در صحنه نبرد، به اجبار صورت گرفته است. ابن حجر درباره وی می نویسد: «عباس دو سال قبل از رسول خدا متولد شد... و در جنگ بدر همراه مشرکان حضور داشت»⁽²⁾؛ از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر، میان مبارزان مسلمان اعلام کرد: «من لقی العباس فلا یقتله، فانه خرج مستکرها»⁽³⁾.

ص: 148

1-3. ذخائر العقبی... / 189.

2-1. الاصابة فی تمییز الصحابة، ج 3، ص 511.

3-2. ذخائر العقبی، ج 1، ص 191 و اسد الغابة ج 3، ص 109.

ای عموا! مقام خود را حفظ کن: ابن اثیر با اسناد خود از سهل بن الساعدی نقل می کند که: عباس، در ابتدای هجرت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواست که مکه را ترک گفته و در مدینه حضور پیامبر برسد. حضرت فرمود: «یا عم! اقم مکانک الذی انت، فانّ الله یختم بک الهجرة کما ختم بی النبوة...»⁽¹⁾، و در جای دیگر آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمویش نوشت: «انّ مقامک بمکه خیر لک...»⁽²⁾.

جایگاه عباس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله: بی گمان احترام و ارج گذاری رسول خدا به یارانش، القا کننده یک نوع پیام خواهد بود، و آن این که شخصیت و تأثیرگذاری آنان باید با توجه به جهات مختلف و شرایط آن روزگار تحلیل شود. از این رو، در شرح حال عباس، این نکته

برجستگی خاصی دارد که: رسول خدا صلی الله علیه و آله عمویش را بسیار گرامی می داشت، تا آن جا که هشام بن عروه از پدرش و او از عایشه نقل می کند که: «به راستی که بزرگداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از عمویش عباس برای من اعجاب آور بود!»

همچنین انس بن مالک می گوید: کان رسول الله صلی الله علیه و آله اشدّ الناس لطفاً بالعباس⁽³⁾، در بخشی دیگر از پیامبر خدا نقل شده که فرمود: «مردم! هر کسی عمویم عباس را بیازارد، گویا مرا آزرده است؛ چون عموی مرد از ریشه پدرش است...»⁽⁴⁾.

ص: 149

1-3 . اسد الغابة، ج 3، ص 11. ترجمه: ای عموا! همان جا که هستی (مکه) بمان، خداوند به تو هجرت را پایان می دهد؛ همان گونه که به من نبوت را پایان داد.

2-4 . ذخائر العقبی / 191: جایگاه تو در مکه برتر است برای تو.

3-1 . همان / 192.

4-2 . اسد الغابة...، ج 3، ص 110 و الاصابة...، ج 3، ص 511.

با توجه به موارد اشاره شده، نه تنها نمی توان گفت عباس بن عبدالمطلب هنگام مرگ ابوطالب، مسلمان نبوده، که گواه روشن بر اسلام او خواهند بود. به ویژه اگر میان برخوردهای عباس در سال های نخست بعثت(1) با سال های پنجم بعثت به بعد که نمونه های آن در قضیه عقبه دوم ذکر شد مقایسه ای صورت گیرد، قطعاً احتمال یاد شده تقویت خواهد شد.

گذشته از این، ابوطالب آن مرد دلسوز و عاقبت اندیش، قبل از مرگش به برادرش عباس، سفارش پیامبر را می کند:

اوصی بنصرالامین الخیر مشهده بعدی علیاً و عمّ الخیر عباساً(2)

تردیدی نیست که اگر عباس، اسلام نیاورده بود، هیچ گاه ابوطالب هنگام مرگ به اوسفارش رسول خدا را نمی کرد! زیرا میان او و ابولهب از این جهت هیچ تفاوتی وجود نخواهد داشت.

در نتیجه شهادت عباس بر این که: ابوطالب در واپسین لحظه های عمرش شهادتین را بر زبان جاری ساخت، مورد قبول خواهد شد؛ البته این، هیچ گاه بدان معنا نخواهد بود که ابوطالب قبل از آن، رستگار نبوده است؛ زیرا او نیز مانند دیگر مسلمانان «شهادتین» را واپسین جمله های حیات خویش قرار داده و به سوی پروردگارش شتافته است.

بر اساس همین معنا، علامه مجلسی در توضیح جمله «لولا ان یکون علیک و بنی ابیک غضاضة، لاقررت عینک...» می نویسد: «بنابر

ص: 150

1-3 . که عکس العمل خصمانه داشته است؛ نک: شواهد تاریخی شاهد ششم.

2-4 . الفصول المختارة / 284 و حلیة الابرار، ج 1، ص 74 .

صحت این روایت عباس، رسول خدا صلی الله علیه و آله با این که می دانست، ابوطالب مومن است او را مکلف به اظهار اسلام کرد تا قومش اسلام او را بدانند؛ و اگر ابوطالب در لحظات نخست از آن امتناع ورزید، بدان جهت بود که چنانچه ایمان خود را آشکار سازد و پس از آن زنده بماند، نتواند از پیامبر خدا حمایت کند، اما وقتی از زندگی مایوس گشت ایمانش را اظهار کرد» (1).

چه این که زینی دحلان دانشمند اهل سنت همین دیدگاه را ابراز می دارد. او ضمن بر شمردن علل و انگیزه های امتناع ابوطالب علیه السلام از اظهار اسلام می گوید: «یکی از علت های جواز مخفی نگهداشتن عقیده به اسلام، این خواهد بود که یکی از بستگان انسان مورد آزار و اذیت قرارگیرد، بلکه بالاتر اگر ظالمی او را به تلفظ به کفر وادارد، مُجاز است تلفظ کند»؛ چون قرآن فرمود: «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (2).

به همین جهت ابوطالب در ظاهر از اظهار اسلام، امتناع ورزید تا

بتواند از برادرزاده اش حمایت و دفاع کند؛ زیرا ابوطالب بعد از عبدالمطلب رئیس قریش بود و کفار قریش به احترام او از آزار و رسول خدا پرهیز می کردند، چون می پنداشتند ابوطالب به آیین آنان است حمایت های او از پیامبر را قبول داشتند. ولی اگر می دانستند اسلام آورده، نه تنها حمایت هایش را قبول نداشتند، که با خود ابوطالب به قتال بر می خاستند و او را بیش از پیامبر آزار می دادند. و

ص: 151

1-1 . بحار الانوار، ج 35، ص 74، باب 3، فی احوال والدیه، روایت 11.

2-2 . نحل / 106.

شکی نیست که این عذر، برای امتناع وی از اظهار اسلام، عذری قوی و محکم است، در حالی که قلب او مملو از ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود(1).

13. جلوه ایمان در زبان شعر

اشاره

13. جلوه ایمان در زبان شعر

یکی از شواهد تاریخی، بر ایمان و رستگاری ابوطالب، اشعار و قصاید بلند و زیبایی است، که از آن مرد نستوه به جای مانده اند؛ زیرا همان گونه که واژه های «نثر» و عادی می توانند بیانگر بینش و اعتقادات انسانی باشند، قطعه های منظوم، ظریفانه تر و گویاتر این رسالت را عهده دار خواهند بود. به ویژه اگر هر محقق تیزبین، به زمان و شرایط شکل گیری قصاید توجه کند، بی تردید پرده های ابهام زدوده و واقعیت بسان خورشید تابناک نمایان می گردد.

اشعاری که از ابوطالب علیه السلام بر جای مانده، با توجه به این نکته که زبان شعر، در زمان او بُرنده ترین و کاربردی ترین ابزار اندیشه قلمداد می شده، اهمیت دو چندان می یابد. در این جا به چند نمونه از قصاید و قطعه های او که گرایش را به اسلام، بسنده می گردد. هر چند در

بحث های گذشته به گزیده هایی از اشعار پر محتوای او اشاره شد.

1 - 13. ایثار علی

1 - 13. ایثار علی

ابوطالب سه سال در شعب، هر شب بستر خواب پیامبر خدا را

ص: 152

1-1. اسنی المطالب... / 6؛ با تلخیص.

جابه جا می کرد و فرزندش علی علیه السلام را به جای او می خواباند. شبی علی از پدرش پرسید: «یا ابتاه! انی مقتول؟» (1) ابوطالب در پاسخ اشعار زیر را انشا کرد:

اصبرن یا بُنَّیْ فَالصَّبْرُ أَحْجَى کُلِّ حَیِّ مَصِیْرِهِ لَشَعُوبٍ...

«فرزندم! صبرکن که صبر شایسته است، و هر زنده ای به سوی مرگ باز خواهد گشت. همانا که تورا بذل این راه کردم. بلا آزمایش بسیار سخت است؛ آزمایش در راه دوست و فرزندش (عبدالله و پیامبر) هر زنده ای اگرچه از افزونی عمر خسته شود، سرانجام طعم مرگ را خواهد چشید».

شیرمرد جوان، علی علیه السلام، در جواب پدرش پایمردی و جان نثاری خود را این گونه به تصویر می کشد:

أَتَأْمُرْنِي بِالصَّبْرِ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ؟ وَاللَّهِ مَا قَلَّتِ الذِّي قَلَّتْ جَازِعًا...

«آیا مرا به صبر و پایداری در یاری محمد صلی الله علیه و آله فرمان می دهی؟ حال آن که به خدا سوگند آنچه گفتم از سر ترس نبود، ولی دوست داشتم که یاری ام را ببینی، و بدانی که همواره فرمانبردارم. زود باشد که در راه خدا برای یاری احمد، پیامبر هدایت و ستوده در کودکی و نوجوانی بکوشم...» (2).

ص: 153

-
- 1-1 . ای پدر! آیا من کشته خواهم شد؟
 - 2-2 . الحجّة علی الذاهب / 275؛ مناقب ال ابن طالب، ج 1، ص 64؛ حلیة الابرار فی احوال محمد و آله الاطهار، ج 1، ص 72؛ شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 64 و الدرجات الرفیعة / 42.

2 - 13 . مدح پیامبر صلی الله علیه و آله ، در قصیده لامیه

قصیده «لامیه» از مشهورترین و طولانی ترین اشعار ابوطالب و حدود صد و یازده بیت است، که کتاب های تاریخی و سیره به بخش هایی از آن پرداخته اند. در این جا، برخی ابیات قصیده را از نظر می گذرانیم.

پسر برادرم دروغگو نیست

هنگامی که قریش، محمد را به بهانه های مختلف تکذیب می کند، ابوطالب علیه السلام چنین به تصدیق او بر می خیزد:

وایده رب العباد ینصره و اظهر دیناً حقه غیر زایل

فقد علموا انّ ابننا لا مکذب لدینا و لا یعنی بقول الا باطل...

پروردگار بندگان، او (محمد) را تأیید و یاری می کند و دین حق او را تثبیت و زایل ناشدنی خواهد کرد. آیا نمی دانید که فرزند ما محمد، نزد ما تکذیب نشده است و ما در مورد او، به گفتار شیاطین اعتنا نمی کنیم؟ او بزرگ مردی است از زمره بلندمرتبه ترین مهتران، که منسوب است به خاندانی که در عرصه بزرگی ها صاحب برتری اند، به جان خودم سوگند که از روی دل بستگی به احمد، خود را به مشقتی بیرون از طاقت افکندم و او را پیوسته، چون دوستاناران دوست داشته ام... (1).

دشمنی قریش و عکس العمل ابوطالب

آن گاه که قریشیان، با سرسختی ابوطالب مواجه و از متوسل شدن

ص: 154

به او برای حلّ قضیه ناامید گردیدند، راه کینه و تهدید را در پیش گرفتند . ابوطالب در قصیده ای دشمنی آنان را غیر کارآمد وصف می کند:

لَمَّا رَأَيْتَ الْقَوْمَ لَا وُدَّ فِيهِمْ وَقَدْ قَطَعُوا كُلَّ الْعُرَى وَالْوَسَائِلِ...

«آن گاه که دیدم در قوم محبتی نیست، و تمام بندها و پیوندها را گسسته اند، و ما را با دشمنی و آزار تمام افکنده اند، و... بر ضدّ ما با گروهی متهم و مظنون پیمان بسته اند و پشت سر ما، از غیض، انگشت به دندان می گزند، خود را چون نیزه انعطاف پذیر و شمشیر بران درخشانی از یادگارهای بزرگان به صبوری واداشتم . از هر که با بدی با ما طعنه زَند و به باطل با ما ستیزد، و از هر کینه ورزی که در عیبجویی ما بکوشد،.. از همه این ها به خداوند مردم پناه می برم... به خدا محمد را تسلیم نخواهیم کرد مگر آن که در اطرافش به خاک افتیم. و در این راه، فرزندان و زنان مان را فراموش می کنیم. و به خدا سوگند اگر کار از آنچه می بینم سخت تر شود، ما نیز شمشیر خود را بر بزرگان خواهیم کشید، و...»(1).

3 - 13 . خطاب به نجاشی

3 - 13 . خطاب به نجاشی

در بخشی ، خطاب به نجاشی پادشاه حبشه می گوید:

تَعْلَمُ مَلِيكَ الْحَبَشِ اِنَّ مُحَمَّدًا وَّزِيْرٌ لِّمُوسَى وَالْمَسِيْحُ بِنُ مَرْيَمَ...:

«پادشاه حبشه (مردان نیک و برگزیده) می دانند که محمد، وزیر

ص: 155

1 - 1 . سيرة ابن اسحق / 156؛ البداية والنهاية، ج 3، ص 43؛ الروض الانف، ج 3، ص 63؛ الحجة على الذاهب / 296-299 و المواهب اللدنية، ج 1، ص 185-186.

وجانشین موسی و پسر مریم (عیسی) است. و هدایتی از آن دست که آن ها آوردند، به ارمغان دارد و همگی به فرمان خدا راه می نمایند، و به او پیوند می دهند. و- شما- مسیحیان در کتاب تان احوال او (محمد) را می خوانید؛ خواندنی دُرُست و نَه داستانی و دروغین. و تو نجاشی! آن چنان که از امت محمد به توری نیورده اند، مگر آن که با بزرگداشت و تجلیل تو باز گشته باشند...»(1).

4 - 13 . هشدار به بنی کعب

4 - 13 . هشدار به بنی کعب

زمانی که سردمداران شرک نتوانستند با مذاکره ابوطالب را متقاعد سازند تا برادرزاده اش را از انجام رسالتش باز دارد، از یک سو: آزار رسول خدا را پیشه کردند و به سفیهان و جاهلان خود دستور دادند به محمد در معابر و گذرگاه ها توهین کنند، و از سویی نیز: تحریم همه جانبه بنی هاشم را در ضمن قطعنامه ای امضا کردند. روزی که سفیهان شان محتوای شکمبه شتر را بر سر و صورت حضرت انداختند، ابوطالب سخت غضبناک شد. ابتدا دستور داد حاضران قریش، همان کثافات را بر سبیل های خود بمالند، سپس اشعار زیر را انشا و آنان را به شدت تهدید کرد:

ألا ابلغا عني علي ذات بيننا لويأً و خصاً من لوي بني كعب

والم تعلموا انا وجدنا محمداً نبياً كموسى خطّ في اول الكتب...

«آیا دشمنی و بدی از ما بر تیره «لوی» مخصوصاً کعب از لوی

ص: 156

1-1 . سيرة ابن اسحق / 221-222؛ الروض الانف، ج 3، ص 244؛ المناقب والمثالب / 109؛ اعلام الوری باعلام الهدی، ج 1، ص 117 و المستدرک الصحیح، ج 2، ص 623.

رسیده است؟ آیا ندانستند که ما محمد را پیامبری چون «موسی» یافتیم که نامش در کتاب های پیشین آمده است؟ همانا در میان بندگان، مَحَبَّتِ محمد را قرار نداده و تردیدی نیست که خداوند مَحَبَّتِ و دوستی را مخصوص او قرار داده است. و همانا آنچه را شما

(جماعت قریش) به عنوان صحیفه بر دیوار کعبه آویخته اید، برای تان چون فریاد بچه شتر شوم و نحس ماند. به هوش باشید، به هوش باشید! قبل از این که خاکِ نمناک شما را دریابد... و به پروردگار این خانه سوگند که ما احمد را تسلیم تان نخواهیم کرد... (1).

در بخشی دیگر ضمن هشدار به قریش چنین به «خاتمیت» رسول خدا اعتراف می کند: «خواب های شیطانی را در مورد محمد صلی الله علیه و آله به نادانی به کار نبندید. و در این باره امر و دستوره های گمراهان چپ رو و نامبارک را پیروی نکنید. شما آرزو می کنید محمد صلی الله علیه و آله را بکشید و همانا این آرزوی تان چون خواب شیطانی است. سوگند به خدا! که نمی توانید او را بکشید... پنداشته اید که ما محمد صلی الله علیه و آله را تسلیم تان خواهیم کرد و حال آن که به سنگ های پرتاب شده شما پاسخ محکم می دهیم... او امین و محبوب در میان بندگان است و پروردگار قاهر، او را «خاتم» در خاتمه ها نامگذاری کرده است، مردم بر پیامبری او

ص: 157

1-1 . سیره ابن اسحق / 157؛ البداية و النهاية، ج 3، ص 70؛ الروض الانف، ج 3، ص 283؛ المناقب و المثالب / 120؛ حلیة الابرار، ج 1، ص 33؛ مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 63؛ الرسول و الرسالة... / 41؛ الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة / 52؛ ایمان ابوطالب / 22؛ شیخ می فرماید: این داستان خود دلیل بر این است که اولاً: ابوطالب بر آن جماعت ریاست داشته و قریش به او احترام می گزاردند، ثانیاً: غضبناک شدن او به دلیل حمایت از رسول خدا بوده است.

بُرهان و شکوه می بینند، و هیچ جاهلی در میان پیروان او جایگاه عالم را ندارد. او پیامبری است که پروردگارش به او وحی می کند و کسی که طریق او را بر نگزیند راه پشیمانی را پیموده است»(1).

5 - 13 . محمد مصطفی

5 - 13 . محمد مصطفی

ابوطالب، وقتی سرسختی سران قریش را می بیند، بنی هاشم را برای پاسداری از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا می خواند و او را، مایه افتخار آنان بر می شمارد:

إذا جمعت يوماً قریش لمفتخر فعبد مناف سرّها و صمیمها....

«اگر تمام قریش، روزی برای بزرگ نمایی و برشمردن افتخارها، گرد هم آیند، عبد مناف بی پیرایه ترین و بخشنده ترین آن ها است. و اگر بزرگان عبد مناف گرد هم آیند، شریف ترین و کهن ترین و دیرپاترین شان بنی هاشم خواهد بود. و اگر بنی هاشم روزی تفاخر کند. باید به محمد تفاخر کنند؛ چرا که او از میان پاک ترین و بخشنده ترین آن ها برگزیده شده است».(2)

6 - 13 . برترین دین

6 - 13 . برترین دین

آن گاه که ابوطالب می بیند، به راستی قریش ظالمانه درمقابل پیامبر خدا قد برافراشته اند و جز به کشتن او رضا نمی دهند، ضمن اعلام

ص: 158

1-2 . شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 73.

2-1 . سيرة ابن اسحق / 149؛ البداية والنهاية، ج 3، ص 40؛ المناقب والمثالب / 89؛ الروض الانف، ج 3، ص 48 و السيرة النبوية ج 1، ص 194.

حمایت شدید، به صداقت و امانتداری محمد صلی الله علیه و آله و برتری دین او، گواهی می دهد و می گوید: به مرامت پایدار باش، و آنچه دوست می داری انجام بده: «فوالله لا اسلمک لشیء ابداً»:

والله لن يصلوا اليك بجمعهم حتى اوسد في التراب دفيناً...

«به خدا سوگند که با تمام جمع و نیروی شان هرگز به تو دست نخواهند یافت، مگر آن که من چهره درخاک کشم. پس دعوت را آشکار کن، که بر تو عیب و ننگی نیست. و با دعوت بشارت ده و چشم ها را روشن ساز. مرا دعوت کردی و دانستم که تو نصیحت گرما

هستی، و فراخواندی، و در دعوت امین بودی...»(1).

ص: 159

1-1 . سيرة ابن اسحق / 155؛ تذكرة الخواص / 18؛ شرح المولد النبوی / 234؛ الروض الانف، ج 3، ص 55؛ الكشف، ج 2، ص 13 و الدرجات الرفیعة / 52.

آنچه گذشت، این نتیجه را به ارمغان آورد که ابوطالب، آن مرد ایثارگر و نستوه، نه تنها مسلمان از دنیا رخت بر بست، که ایمان ورستگاری او با ایمان توده امت اسلامی قابل مقایسه نخواهد بود و نور او چون خورشید می درخشید، و خود اگر بخواهد در صفِ شفاعت کنندگان قرار می گیرد(1). اما این سوءال باقی می ماند که ایمان او به چه کیفیت بوده؟ آیا وی ایمانش را از دیگران مخفی می داشت، یا بی پرده رستگاری خود را ابراز می نمود؟ و اگر چنین است چرا فراوانی از اهل سنت، مصرّانه او را کافر می پندارند؟

از این رو، شایسته است در این قسمت به چگونگی ایمان عمومی نامدار رسول خدا اشاره ای هر چند کوتاه صورت گیرد؛ باشد که خواننده ارجمند به گونه ای شایسته، پاسخ سوءال های یاد شده را

ص: 160

دریابد.

نخست باید گفت: با توجه به منابع تاریخی و سرگذشت نامه ها،

چند دیدگاه در بُعد دینی ابوطالب ابراز شده است:

1. گروهی معتقدند ابوطالب از ابتدای بعثت به برادرزاده اش ایمان آورد، ولی برای مصلحت (حفظ و حراست و حمایت از رسول خدا) ایمانش را مخفی نگاه داشت.

2. بسیاری بر این عقیده اند که او مشرک از دنیا رفت، و به دعوت پیامبر خدا و اسلام، جواب منفی داد.

3. گروهی دیگر اعتقاد دارند وی صراحتاً و بدون هیچ هراسی ایمان آورد و آن را ابراز داشت.

4. دسته ای ایمان او را به دلیل حمایت های بی دریغش از رسول خدا، به خدا واگذار کرده اند.

5. برخی که در رأس آن ها عبدالحمید بن ابی الحدید قرار دارد، متوقف و متحیر مانده اند(1).

چهار دیدگاه نخست را دکتر رفاعی در کتاب خود طرح و به شواهد هر کدام اشاره ای کوتاه کرده است(2). او می افزاید: دیدگاه سوم از آن شیعیان امامیه، بسیاری از زیدیه، برخی شیوخ معتزله، گروهی از صوفیه و اندکی از اهل سنت است. وی دیدگاه دوم را به سیره نویسان و جمهور اهل سنت نسبت می دهد.

آن گاه با توجه به بحث های صورت گرفته، این نتیجه را فراروی ما

ص: 161

1-1 . شرح نهج البلاغه ج 14، ص 82.

2-2 . امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب من المیلاد الی استشهاد و المواهب الواهب... / 253.

قرار می دهد که: دیدگاه های دوم و چهارم و پنجم از جهات مختلف بی اعتبار است و هیچ تردیدی در بی پایگی آن ها باقی نمی ماند و از میان دو دیدگاه دیگر، دیدگاه نخست را می توان تأیید کرد. به عبارت دیگر: می توان میان دو دیدگاه اول و سوم را جمع کرد و گفت: ابوطالب از

ابتدا موحد بود و از نخستین روزهای مبعوث شدن برادرزاده اش اسلام آورد، ولی از روی حکمت و مصلحت، ایمان خود را از مشرکان قریش مخفی نگاه می داشت تا در سایه تدبیر مصلحت جویانه بتواند از دین خدا و رسول او حمایت کند، اما در عین حال هیچ گاه تظاهر به شرک و بت پرستی نیز نکرد.

از سوی دیگر: در میدان عمل و زبان شعر که هر دو، بستر و ظرفیتی گسترده دارند، بی پروا و بدون پرده ایمان و رستگاری خویش را ابراز کرد و هیچ تردیدی را باقی نگذاشت. به تعبیر دیگر: ابوطالب بر اساس سیاستی که در پیش گرفت، ایمان خود را از قریش و حتی توده مسلمانان پنهان می داشت ولی از خواص و انسان های وارسته و مورد اطمینان چون: رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و علی علیه السلام ، اباذرو... مخفی نمی داشت. این شیوه در زندگی وی، سبب شد ناآگاهان که حشر و نشر وی را با کافران می دیدند، چنین پندارند که او کافر از دنیا رفته است. برای اثبات این مدعا با ذکر دو نکته، بحث را جمع می کنیم.

1. اعتقاد درونی

1. اعتقاد درونی

مکتوم نگهداشتن باورهای اعتقادی، در تاریخ دینی بشر، امری تازه و غیرمنتظره نبوده است. مروری بسیار کوتاه در آن بخش از کتاب

آسمانی اسلام (قرآن)، که فراز و نشیب های سرگذشت موءمنان را گوشزد می کند، این قضیه را به خوبی روشن می سازد؛

موءمن آل فرعون: داستان موءمن آل فرعون، درفضای خفقان و وحشت فرعونى دوران حضرت موسى عليه السلام (1) یکی از مواردی است که

قرآن کریم آن را برای بیداری مسلمانان گرفتار در چنگال فرعونیان زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یادآوری می کند. موءمن آل فرعون از دودمان خود فرعون یعنی نژاد قبطیان و خواص دربار بود که می کوشید ایمان خویش را پنهان نگه داشته و تقیه کند. (2)

اصحاب کهف: داستان عبرت آور اصحاب کهف (3)، یکی دیگر از مصادیق ادعای یاد شده است که عده ای اعتقاد یکتاپرستی خود را برای حفظ جان شان، نه تنها پنهان نگه داشتند که وقتی شرایط را برخورد دشوار یافتند به غاری پناه بردند؛ مدتی در آن جا مکث کردند و دیگر بار زنده شدند. (4) خداوند نیز به پاس حسن نیت و اقدام شایسته آنان سرگذشت شان را در کتاب آسمانی خود جزء امور عبرت انگیز برای بشر خطاکار، گوشزد، و به پیامبر اسلام یادآوری می کند این داستان آن گونه که اتفاق افتاده، امری تازه و عجیب نیست. این انسان است که به دلیل انس به امور مادی از امور دیگر چون: معاد غفلت می کند. (5).

ص: 163

1-1 . غافر 28: دیگر بار «قَالَ رَجُلٌ مِّنْ أُولَىٰ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ...».

2-1 . المیزان، ج 17، ص 523.

3-2 . کهف / 1 - 26: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيِّ-يَم كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا * إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ...».

4-3 . المیزان، ج 13، ص 404: داستان اصحاب کهف از نظر قرآن.

5-4 . همان، ج 23، ص 342.

مماشات و تظاهر: حتی قرآن کریم، برای این که یک موعمن بتواند در جامعه کفر و شرک به حیات مادی و معنوی خود ادامه دهد و هستی اش به باد نرود، انکار زبانی و تظاهر به شرک را مُجاز می شمارد و تکلیف او را از دستور کلی عذاب کافران و مرتدان استثنا می سازد(1).

بنابراین، از نظر تاریخی، ابراز عقیده به خداوند یگانه و پیامبران الهی در جوامع بشری همواره با موانع و مشکلاتی روبه رو بوده است؛ از این رو، عده ای بر اساس شرایط روزگار خویش با این که موعمن بوده اند، ولی نتوانسته اند اعتقاد واقعی خود را آشکار سازند، و مماشات با کفار را در پیش گرفتند، که ابوطالب یکی از آن موارد بود.

2. مصلحت اهم یا تقیه؟

2. مصلحت اهم یا تقیه؟

از آن جا که دین اسلام برای پیروانش هیچ یک از راه های ایمن سازی را از نظر دور نداشته، در فرهنگ اعتقادی اش یک اصل اساسی به نام «تقیه» یا مصلحت اندیشی، با شرایط خاص و در زمان خاص، برای حفظ جان موعمن در نظر گرفته است. قرآن کریم پس از نهی شدید موعمنان از دوستی و ولی گرفتن کفار، «تقیه» را به عنوان عامل حفظ جان آنان یادآور می شود:

«... إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»(2).

علامه طباطبایی در تفسیر آیه می آورد: «و کوتاه سخن این که: کتاب

ص: 164

1-5 . نحل / 106: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

2-1 . آل عمران / 28.

و سنت هر دو برجواز تقیه به طور اجمال دلالت دارند؛ اعتبار عقل نیز موعید این حکم است؛ چون دین جز این نمی خواهد و شارع جز این هدفی ندارد که حق را زنده کند و جان تازه ببخشد. و بسیار می شود که تقیه کردن و بر حسب ظاهر طبق دلخواه دشمن و مخالفان عمل کردن، مصلحت دین و حیات آن را چنان تأمین می کند که ترک تقیه آن را تأمین نمی کند. و این قابل انکار نیست، مگر کسی که بخواهد منکر و اضحات شود»(1).

و باز می گوید: «اخبار در مشروعیت تقیه از طریق ائمه اهل بیت، بسیار است و شاید، به حدّ تواتر برسد... آیه نیز بر آن دلالت دارد؛ دلالتی که به هیچ وجه نمی توان آن را انکار کرد»(2). در منابع روایی شیعی، تقیه و حدود و شرایط آن به عبارت های مختلف انعکاس یافته است، که در این جا به اشاره دو نمونه بسنده می گردد؛

- از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «التقیة فی کل شیء یفطرّ الیه ابن آدم فقد احله الله له»(3).

- از امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده: «التقیة من افضل الاعمال المؤمن، یصون بها نفسه و اخوانه عن الفاجرین، و قضاء حقوق الاخوان اشرف الاعمال المتقین، یتجلب مودة الملائكة المقربین، و شوق الحور العین»(4).

ص: 165

1-2. المیزان، ج 3، ص 240.

2-1. همان / 254.

3-2. وسایل الشیعه، ج 16، ص 214: کتاب الامر النهی، ابواب امر به معروف...، باب 25، ح 2: در هر چیزی که فرزند حضرت آدم علیه السلام به آن مضطر باشد، خداوند تقیه را در آن حلال کرده است.

4-3. همان، باب 28، ح 4: با فضیلت ترین اعمال مؤمن، تقیه است؛ زیرا مؤمن با تقیه جان خود و برادرانش را از شرّ بدکاران حفظ می کند، و ادا کردن حقوق برادران ایمانی از شریف ترین اعمال پرهیزکاران است، مؤمن با تقیه دوستی فرشتگان مقرب الهی و اشتیاق حوریان بهشتی را جلب می کند. برای اطلاع بیش تر به این کتاب مراجعه شود.

در منابع اهل سنت نیز تقیه به عنوان یک اصل پذیرفته شده، قلمداد گردیده است: بخاری در صحیح خود پس از آوردن آیات 106 نحل و 28 آل عمران و 75 و 97 نساء، این اصل را یادآوری کرده و می گوید: قال الحسن: التقية الى يوم القيامة(1).

ابن حجر عسقلانی بعد از تعریف تقیه که: «الحذر من اظهار ما في النفس من معتقد وغيره، للغير» در توضیح این که تقیه جایز است یا نه، می گوید: «قال الحسن البصري: تقیه برای موءمن تا روز قیامت جایز است، مگر در قتل»(2). وی در قسمتی دیگر بعد از نقل داستان ابی الجندل که گفت: «ای گروه مسلمانان! برگردید به سوی مشرکان»؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه نقل می کند: «رسول خدا فرمود: ای ابا جندل! صبر را پیشه کن، و حساب کن، من مخالفت ندارم و خداوند برای توفرح و راه خروج از این حال قرار خواهد داد»، سپس به نقل از «خطابی» می گوید: «عالمان قضیه ابی الجندل را دو گونه توجیه کرده اند؛ یکی از توجیهاات این است که وقتی مسلمان از جانش هراس داشته باشد، خداوند تقیه را برای وی مباح کرده است و رخصت داده که اگر «توریه» ممکن نباشد، کفر را بر زبان آورد، با این که در باطن موءمن است»(3).

ص: 166

1-4. صحیح بخاری، ج 8، ص 55؛ کتاب الاکراه.

2-1. فتح الباری شرح البخاری، ج 13، ص 279؛ کتاب الاکراه.

3-2. همان، ج 5، ص 254؛ کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد والمصالحة... .

سیوطی در تفسیر خود می‌آورد: ابن جریر و ابن ابی حاتم از طریق عوفی از ابن عباس در مورد آیه شریفه: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» (آل عمران/28) گفته‌اند: تقیه به زبان، آن است که کسی با این که قلباً موعمن است، از ترس مردم (ناس) برخلاف آن تکلم کند...»(1).

ابن کثیر نیز در توضیح آیه می‌گوید: یعنی کسی که در برخی شهرها و زمان‌ها از شرّ مردم آن جا با این که در قلب موعمن است، در ظاهر تقیه نماید، و همان روایت ابن عباس را نقل می‌کند(2).

قرطبی پس از نقل روایت ابن عباس و فتوای حسن بصری، محدوده و شرایط تقیه را چنین تبیین می‌کند: «وقتی موعمن در میان

کفار زندگی می‌کند اگر بر جانش هراس داشته باشد، باید با زبان دورویی و مداهنه نماید، در حالی که قلبش مطمئن به ایمان است. البته تقیه جز در مواردی که قتل، نقص عضو و آزار و اذیت عظیمی در پی داشته باشد، جایز نیست»(3).

ابی شیبّه در کتاب خود با نقل چندین روایت درباره تقیه، روایت ذیل را چنین نقل می‌کند: «حدّثنا شریک عن جابر عن ابی جعفر قال: التقیة اوسع ما بین السماء الی الارض»(4).

بنابر آنچه یادآوری شد باید گفت پنهان نگهداشتن ایمان (در حالی که قلب مملو از ایمان باشد) و حتی تظاهر به شرک، نه تنها از دیدگاه

ص: 167

1-3 . الدرّ المنثور، ج 2، ص 16.

2-4 . تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص 365.

3-1 . الجامع الاحکام القرآن، ج 4، ص 57.

4-2 . المصنف، ج 7، ص 363، ح 12 و 13.

پیروان اهل البیت علیهم السلام که از دیدگاه اهل سنت نیز امری مسلم و غیر قابل تردید است.

در نتیجه با توجه به روایات بسیار که در آن‌ها ابوطالب، به مومن آل فرعون و اصحاب کهف تشبیه شده⁽¹⁾ و نیز شرایط خاص و دشمنی سرسختانه قریش با رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابوطالب علیه السلام آن مرد فداکار و خستگی ناپذیر بدون این که هیچ گاه اظهار شرک کند، با حفظ سیادت خود در میان قریش، ایمان و اسلام خویش را پنهان نگاه داشت، تا در سایه آن بتواند نه تنها از جان رسول خدا و دین او حمایت کند، که مصلحت کُل بنی هاشم و مسلمانان را تأمین کرد، و شکی نیست که این کار بزرگ ترین مصلحت و بالاتر از حفظ جان خود او به حساب می آید؛ چنان که فرزندش علی علیه السلام می فرماید: «کان واللّٰه ابوطالب بن عبدالمطلب موءمناً مسلماً یکتُم ایمانه مخافة بنی هاشم ان تنابذها قریش»⁽²⁾.

چه این که بسیاری از اندیشه مندان همین نظر را درباره چگونگی ایمان عمومی پیامبر ابراز داشته اند: نویسنده کتاب الحجة علی الذاهب... می آورد: «اباطالب سیّد و آقای قریش و رئیس بدون رقیب بود. قریش درحالی که بت می پرستیدند، از او فرمان می بردند و به دستورهایش گردن می نهادند. هنگامی که خداوند دینش را اظهار و رسولش را برانگیخت، ابوطالب از او حمایت کرد و به وی یاری رساند، ولی اسلام و ایمان خود را کتمان می کرد؛ چون در غیر این صورت نمی توانست از دین و رسول خدا حمایت کند.

ص: 168

1-3. الحجة علی الذاهب... / 362.

2-4. همان / 362-122 و بحار الانوار، ج 35، ص 114، ح 51.

طبیعی بود که اگر ابوطالب مانند دیگر مسلمانان عقیده و ایمان خود را علنی می ساخت، قریش به وی به دید دشمن می نگریستند و با او همانند دیگر مسلمانان معامله می کردند، و به فرمان هایش گوش نمی دادند؛ از این رو ابوطالب ضمن کتمان ایمان خود با حفظ ریاستش با کافران حشر و نشر داشت و... در اجتماعشان حضور می یافت»(1).

تا این که خداوند پایه های دینش را در قلب ها محکم کرد و مسلمانان افزون شدند، و در خارج از جزیره العرب حضور یافتند و از آیینش تبلیغ کردند. اسلام در جای جای جهان پُر آوازه شد و یهود و نصاری باور کردند که دین اسلام پا گرفت. آن گاه ابوطالب با قلبی آرام و باطنی مملو از ایمان بدرود حیات گفت. همه مورخان معتقدند وقتی ابوطالب به جوار پروردگارش شتافت، جبرئیل نازل شد و به پیامبر فرمان داد که: «قَدَمَاتِ نَاصِرِكَ فَأَخْرُجْ مِنْهُمْ، وَأَمْرَهُ بِالْمُهَاجِرَةِ»(2).

همچنین دانشمندی دیگر می نویسد: «این که ابوطالب به دین عرب رغبت نشان می داد و به آن تظاهر می کرد، در حالی که پیامبر را تصدیق و به نبوت او اقرار کرد؛ به دلیل «تقیه» و دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ زیرا اگر اسلام خویش را آشکار می ساخت، از چشم اعراب می افتاد و دیگر نزد آنان احترام نداشت...»(3).

اندیشه مندی دیگر می نگارد: «بنابراین: ابوطالب باید به رسالت

ص: 169

1-1 . الحجة على الذاهب... / 340 والفصول المختارة / 286.

2-2 . همان / 341.

3-1 . المناقب والمثالب / 92.

پسر برادرش ایمان آورده باشد، ولی آن را علنی نساخت؛ زیرا شرایط و حکمت و سیاست روزگار، آن را اقتضا می کرد و اگر در همان ابتدای بعثت، ایمان خود را آشکار می ساخت، بی درنگ همه قریش از او می رمیدند و از آن نقشی که ایفا می کرد، باز می ماند...»(1).

ص: 170

1-2 . ملحة الامام على او العقيدة العلوية المباركة / 47.

هر چند بسیاری از عالمان اهل سنت بر پایه جعلیات و تهمت‌هایی که از دوران معاویه آغاز شد و به منابع اهل سنت راه یافت، ابوطالب علیه السلام را مشرک می‌پندارند، با توجه به روایات فراوان رسیده از اهل البیت علیهم السلام و شواهد زنده تاریخی و به ویژه اشعار و قصیده‌های بلند و پر معنایی که از خود ابوطالب باقی مانده‌اند، هیچ تردیدی در ایمان و خدا باوری و اعتقاد او به رسالت رسول خدا، وجود ندارد، ولی چون آن مرد فداکار، مصلحت را در مخفی نگه داشتن باورهای خویش می‌دید آن را برای توده مردم اظهار نمی‌کرد؛ تا بتواند همچنان به حمایت از رسول الله صلی الله علیه و آله و مسلمانان پردازد و با سران شرک مماشات نماید، و به حق توانست با پایمردی و مقاومت خود بزرگ‌ترین افتخارها را در تاریخ اسلام از آن خویش کرده، و به عنوان اسوه مقاومت مطرح باشد؛ و چه زیبا گفت آن اندیشه مند اهل سنت که:

لولا ابوطالب وابنه لما مُثِّلَ الدين شخصا فقاما

فذاک بمکة آوی و حامی و هذا بیثرب جسّ الحما... (1)

ص: 171

1-1 . شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 84: اگر ابوطالب و فرزندش علی نبودند، دین اسلام، وجود نمی‌یافت. آنان قیام کردند؛ پدر در مکه، پناهگاه و حامی بود و فرزند در مدینه، تا پای جان جنگید....

1. قرآن کریم، ترجمه آیت الله ناصر مکارم شیرازی.

2. آلوسی، السید محمود (1270 ق) روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، تهران، انتشارات جهان.

3. آل سید علیخانی، سید محمدعلی، ابوطالب و بنوه، نجف اشرف، ط اول، مطبعة الادب، 1969 م.

4. ابراهیم حسن، حسن، تاریخ الاسلام والسیاسی والدیینی والثقافی والاجتماعی، قاهرة، ط هفتم، ملتزم النشر والطبع، 1964 م.

5. ابن سیدالناس، محمدبن عبداللہ بن یحیی، (671-734 هـ ق)، السیرة النبویة - المسی عیون الاثر فی فنون المغازی والشمال والسیر، طبعة جدیدة ومصححة، مؤسسة عزالدین، 1406 ق / 1986 م.

6. ابن اسحق، محمدبن اسحاق بن یسار (85-151 ق) سیرة ابن اسحق، به تحقیق سهیل زکار، قم، دفتر مطالعات تاریخ و فرهنگ اسلامی، زمستان 1368 .

7. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، به تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت، ط دوم، مطبعة الحیدریه، 1389 ق / 1969 م.

- 8 . ابن حنبل احمد، مسند احمدبن حنبل، بيروت، ط اول، مكتب الاسلامى، دار صادر، 1389 ق / 1969 م.
- 9 . ابن حزم، على بن احمد (م 456 ق)، المحلى، به تصحيح احمد شاکر، بيروت، دار الآفاق، بی تا.
- 10 . ابن عربى، محمدبن عبدالله (368-456 ق)، احكام القرآن، بيروت، ط اول، دارالفکر، 1409 ق.
- 11 . ابن الجوزى، عبدالرحمن بن على بن محمد (م 596 ق)، المنتظم فى تاريخ الملوك والامم، به تحقيق محمد عبدالقادر عطا، مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، ط اول، دارالکتب العلمیة، 1412 ق / 1992 م.
- 12 . ابن جوزى، الوفا باحوال المصطفى، تصحيح و تعليق محمد زهرى البخارى، و رياض، موءسسة السعدیة بالرضا.
- 13 . ابن عساکر، على بن الحسين (م 571 ق)، تاريخ دمشق، به تحقيق و تعليق على عاشور الجنوبى، بيروت دار احیاء التراث العربى، 1421 ق / 2001 م.
- 14 . ابن ابراهيم، سليمان و اى - دنت، محمد پیامبر خدا، قم، چ اول، کتاب فروشى صحافیان، 347 ق .
- 15 . ابن سليمان، تفسير مقاتل بن سليمان، به تحقيق عبدالله محمود شامة، بيروت، دار احیاء التراث العربى، 1423 ق / 2002 م.
- 16 . ابوريه، محمود، بازركان حديث، ترجمه محمد وحيد گلپايگانى، تهران، کتاب فروشى محمدى، بی تا.
- 17 . ابى داوود، سليمان بن اشعث السجستانى (202-275 ق)، سنن ابى داوود، شرح و تعليق السيد محمد - عبدالقادر عبدالخير...، قاهره، دارالحديث.
- 18 . ابى السعود، محمدبن محمد (م 951 ق)، تفسير ابى السعود - المسمى

ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم، بيروت، دار احياء التراث العربى.

19 . ابى شيبة(م235 ق)، المصنف، به تحقيق سعيد محمد اللحام، بيروت، ط اول، دارالفكر، 1409 ق.

20 . اربلى، على بن عيسى، كشف الغمة فى معرفة الائمة، بيروت، دارالكتاب

الاسلامى، بى تا.

21 . الازهرى، سليمان، بلوغ المارب فى نجاته و عمه ابى طالب، به تحقيق و تعليق سامى العزى زهرا اكادى، قم، ط اول، مطبعة سيد الشهداء، 1421 ق .

22 . الاسبر، محمدعلى، ابوطالب عمقا الاسلام الخالد، بيروت، ط اول، دارالتعارف، 1411 ق /1991م.

23 . استرآبادى، محمدبن الحسن الخوى،(686 ق)، شرح شافية مع شرح شواهد عبدالقادر البغدادى، به تحقيق وتصحيح محمد نور الحسن...، بيروت، دارالكتب العلميه، 1395 ق .

24 . اصفهانى، على بن الحسين ابى الفرج (284-356 ق)، مقاتل الطالبين، ترجمه سيدهاشم رسولى محلاتى و مقدمه على اكبر غفارى، ايران، چ دوم، نشر صدوق.

25 . الاصفري، ابن عنبه، عمدة الطالب فى انساب آل ابى طالب، به تحقيق و تعليق جمعى از محققين بيروت، ط اول، مكتبة الثقافة الدينية، 1421 ق / 2001 م.

26 . العك، الشيخ خالد عبدالرحمن، موسوعة عظماء حول الرسول، بيروت، ط اول، دار النفائس، 1412 ق /1991 م.

27 . اندلسى، محمدبن يوسف الشهرباين حيان، (م745 ق)، البحر المحيط، به تحقيق عبدال موجود، بيروت، ط اول، دارالكتب العلميه، 1413 ق /1991م.

ص: 174

- 28 . انطاكي، عبدالمسيح، ملحمة الامام على او العقيدة العلوية المباركة، بيروت، ط دوم، مؤسسة الاعلمي، 1411 ق / 1991 م.
- 29 . الايجي، عبدالرحمن بن احمد(220-360 ق)، المواقف، به شرح السيد شريف الجرجاني، تحقيق و تخريج عبدالرحمن عميرة، بيروت، ط اول، دارالجليل، 1417 ق / 1997 م.
- 30 . الامين، السيد محسن، اعيان الشيعة، به تحقيق و تخريج حسن الامين، بيروت، دارالتعارف، 1406 ق / 1994 م.
- 31 . الاميني، عبدالحسين احمد، الغدير في الكتاب والسنة، بيروت، ط اول المميزة، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، 1414 ق / 1994 م.
- 32 . ----- ، ابوطالب مظلوم تاريخ، ترجمه انتشارات بدر، تهران، انتشارات بدر، بهار 1359.
- 33 . الباقلاني، ابي بكر محمدبن الطيب (م403 ق)، تمهيدالاولائل و تلخيص الدلائل، تحقيق عماد الدين احمد حيدر، بيروت، ط سوم، مؤسسة الكتب الثقافية، 1414 ق / 1993 م.
- 34 . البحراني، سيدهاشم، البرهان في تفسير القرآن، به تحقيق و تعليق جمعي از علماء بيروت، ط اول، مؤسسة الاعلمي، 1419 ق / 1999 م.
- 35 . ----- ، حلية الابرار في احوال محمد و آله الاطهار عليهم السلام ، به تحقيق غلام رضا مولانا بروجردي، قم، ط اول، مؤسسة المعارف الاسلاميه، 1411 ق .
- 36 . بخاري، محمدبن اسماعيل بن ابراهيم (م256 ق)، صحيح البخاري، شرح و تعليق قاسم الشماعي الرفاعي، بيروت، دار القلم ، بي تا.
- 37 . الرزنجي، جعفر(1250-1317 ق)، شرح المولد النبوي - المسمى بالكوكب الانور على عقد الجوهرى الازهر- به تحقيق و تصحيح محمد

نورالحسن...، بيروت، دارالكتب العلمية، 1395 ق .

38 . البغدادي، محمد بن محمد بن النعمان بن معلم، معروف به شيخ مفيد(336-413 ق)، الفصول المختاره، به تحقيق سيدعلي مير شريفى، بيروت، ط دوم، دارالمفيد، 1414 ق / 1993م.

39 . ايمان ابوطالب، به تحقيق موعسة البعثة، الموءتمر للعالمى لالفية للشيخ المفيد، 1413 ه .

40 . ----- ، اوائل المقالات، بيروت، ط دوم، دار المفيد، 1414 ق / 1993 م.

41 . البغوى، حسين بن مسعود الفرّاء(م516 ق)، تفسير البغوى، المسمى معالم التنزيل، به تحقيق عبدالرحمن العبك و مروان سوار، بيروت، ط سوم، دارالمعرفة، 1413 ق / 1992 م.

42 . بلخى، محمد بن برهان الدين خاوند شاه، معروف به ميرخوند، روضة الصفا، تلخيص و تهذيب عباس زرياب، تهران، چ اول، انتشارات علمى، پاييز 1373.

43 . البهبهاني، محمد بن عبدالكريم، الدمعة الساكبة فى احوال النبى والعترة الطاهرة، بيروت، موعسة الاعلمى مكتبة العلوم العامة البحرين، 1409 ق / 1988م.

44 . البيهقى احمد بن الحسن (358-384 ق)، دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشريعة، به تحقيق و تعليق عبدالمعطى قلعجى، بيروت، ط اولى.

45 . ----- ، السنن الكبرى، به تحقيق عبدالقادر عطا، بيروت ، ط اول، دارالكتب العلمية1414 ق / 1996 م. از نسخه ديگر اين كتاب همراه جوهر النقى، بيروت، دار المعرفة، چاپ شده نيز، استفاده گرديده است.

- 46 . التميمي، عبدالرحمن بن ابي حاتم محمد بن ادريس (م327 ق)، الجرح والتعديل، به تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، ط اول، دارالكتب العلمية، 1416 ق / 1996م.
- 47 . التميمي، نعمان بن محمد المغربي (م363 ق)، المناقب والمثالب، به تحقيق ماجدين الاحمد العظيمة، بيروت، ط دوم، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، 1423 ق / 2002 م.
- 48 . -----، شرح الاخبار فضائل الائمة الاطهار، قم، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة، لجماعة المدرسين.
- 49 . التنكابني، محمد بن عبدالفتاح (1040-1124 ق)، سفينة البحار، به تحقيق سيدمهدى رجائي، قم، ط اول، طبع امير، 1419 ق / 1377 ش.
- 50 . الثعلبي، ابوالحسن احمد (م 427 ق)، الكشف والبيان المعروف به تفسير الثعلبي، به تحقيق ابي محمد بن عاشور، بيروت، دار احياء التراث العربي، 1422 ق / 2002 م.
- 51 . الثقفى، ابراهيم بن محمد سعيد المعروف به ابن هلال، الغارات، او الاستنفار والغارات، به تحقيق و تعليق السيد عبدالزاهراء الحسيني، بيروت، ط اول، دارالكتاب الاسلامي، 1410 ق / 1990م.
- 52 . جرج جرداق، الامام على صوت العدالة الانسانية، بيروت، منشورات مكتبة الحياة، 1970 م.
- 53 . الجرجاني، ابوالمحسن حسين بن الحسن، تفسير غازي، جلاء الازهان و جلاء الاحزان، تصحيح و تعليق مير جلال الدين الحسيني، ارموى، ط اول، محدث، 1378 ق / 1337 ش.
- 54 . الجرجاني، عبدالله بن عدى (227 - 365 ق)، الكامل فى ضعفاء الرجال،

55 . الجزرى، المبارك بن محمد بن اثير، تنمة جامع الاصول فى احاديث الرسول، اعداد و ترتيب يوسف محمد التفاعى، بيروت، ط اولى، دارالفكر، 1405 ق / 1985 م.

56 . الجزرى، عزالدين بن اثير على بن محمد (م630 ق)، اسد الغابة فى معرفة الصحابة، به تحقيق و تعليق على محمد المعوض - احمد عبدالموجود، بيروت، دارالكتب العلمية.

57 . ----- ، (544 - 606 ق)، النهاية فى غريب الحديث والاشتر، به اهتمام ابوفضل عاشور، بيروت، دار احياء التراث العربى، 1422 ق / 2001 م.

58 . الجوزى، جمال الدين عبدالرحمن بن على (م597 ق)، زاد المنير فى علم التفسير، به تحقيق محمد بن عبدالرحمن عبدالله، بيروت، ط اول، دارالفكر، 1407 ق / 1987 م.

59 . ----- ، صفة الصفوة، صنع وفهرسه عبدالسلام محمد هارون، بيروت، ط اول، دارالفكر، 1413 ق / 1992 م.

60 . حر عاملى، الشيخ محمد بن الحسن (م1104 ق)، وسائل الشيعة - تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، به تحقيق موعسة آل البيت عليه السلام قم، ط دوم، موعسة آل البيت عليه السلام، 1414 ق .

61 . حلى، على بن محمد برهان الدين، السيرة الحلبية مع حاشية دحلان، بيروت، المكتبة الاسلاميه.

62 . الحلى، رضى الدين على بن موسى بن طاووس، (م664 ق)، الطرائف فى معرفة مذاهب الطوائف، قم، مطبعة الخيام، 1400 ق.

63 . الحنفى، شمس الدين عبدالرحمن بن الجوزى (581 - 654 ق)، تذكرة

الخواص - المعروف بتذكرة الخواص الامة في خصائص الائمة، با مقدمه السيد محمدصادق بحر العلوم، بيروت، مؤسسة اهل البيت عليه السلام، 1401 ق / 1981 م.

64 . الحميدى، عبدالعزيز عبدالله، التاريخ الاسلامى، مواقف وعبر، اسكندريه، ط اول، دار الدعوة للطبع والنشر والتوزيع، 1418 ق / 1998 م.

65 . الحنايذى، سلطان محمد الملقب به سلطان على شاه، تفسير بيان السعادة فى مقامات العبادة، بيروت، ط دوم، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، 1407 ق / 1988 م.

66 . حوى، سعيد، الاساس فى التفسير، بيروت، ط دوم، دارالسلام، للطباعة والنشر، 1409 ق / 1989 م.

67 . خازن، على بن محمد البغدادى المعروف بالخازن، مختصر تفسير الخازن، المسمى لباب التأويل فى معانى التنزيل، به اختصار عبدالغنى وقر، بيروت، ط اول، اليمامة للطباعة والنشر، 1415 ق / 1996 م.

68 . الخصيبى، حسين بن حمدان (م 336 ق)، الهداية الكبرى، بيروت، ط چهارم، مؤسسة البلاغ، 1411 ق .

69 . الخنيزى، عبدالله، ابوطالب موءمن قريش، بيروت، ط اول، المكتب العالمى للتأليف والترجمة، 1381 ق / 1969 م.

70 . دشتى، محمد - سيد كاظم محمدى، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، همراه متن، قم، موءسسسه تحقيقاتى اميرالموءمنين عليه السلام .

71 . دمشقى، اسماعيل بن كثير (701-744 ق)، البداية والنهاية، به تحقيق عبدالرحمن الاوفى، محمدغازى بيضون، بيروت، ط دوم، دار المعرفة، 1417 ق / 1997 م.

72 . -----، تفسير القرآن العظيم، به تحقيق و حاشيه محمد حسين

شمس الدين، بيروت، ط اول، دارالكتب العلمية، 1419 ق / 1998 م.

73. ----- ، السيرة النبوية، به تحقيق مصطفى عبدالواحد، بيروت، دار احياء التراث العربى.

74. ----- ، مختصر تفسير ابن كثير، اختصار الشيخ محمدكريم راجح، بيروت، دارالمعرفة، 1406 ق / 1986 م.

75. ----- ، مختصر فى اخبار البشر، بيروت، دارالفكر، دارالجار، 1375 ق / 1956 م.

76. ----- ، معجزات النبى صلى الله عليه وآله ، به تحقيق و تعليق الشيخ عبدالحفيظ فرغلى، عبدالحميد مصطفى، قاهرة المكتبة القيمه.

77. الديابكرى، حسين بن محمدبن الحسن، تاريخ الخميس فى احوال انفس نفيس، بيروت، موءسسة شعبان للنشر والتوزيع، دار صادر.

78. الدينورى، عبدالله بن مسلم بن قتيبة (213-276 ق)، الامامة والسياسة المعروف به تاريخ الخلفاء، به تحقيق على شيرى، قم، ط اول، مطبعة امير - انتشارات الشريف الرضى، 1413 ق / 1371 ش.

79. الذهبى، محمدبن احمدبن عثمان(م747 ق)، تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير الاعلام، به تحقيق عمر عبدالسلام قدمرمى، بيروت، ط دوم، دارالكتاب

العربى، 1409 ق / 1989 م.

80. الرازى، عبدالرحمن بن محمدبن ادريس(م327 ق)، تفسير القرآن العظيم مستنداً عن رسول الله صلى الله عليه وآله والصحابة والتابعين، به تحقيق سعد محمد الطيب، صدا بيروت، مكتبة العصريه، 1419 ق / 1999 م.

81. الرازى، محمد، تفسير الكبير، تهران، ط دوم، دارالكتب العلميه.

82. رازى، حسين بن على بن محمد ابوالفتوح (نيمه قرن ششم)، روض

الجنان وروح الجنان فى تفسير القرآن، به تصحيح محمد جعفر ياحقى و مهدي ناصح، مشهد، آستان قدس رضوى، بهار 1369.

83 . الراوندى، قطب الدين (م573 ق)، الخرائج والجرائح فى معجزات النبى صلى الله عليه وآله ، قم، مؤسسة الامام الهادى عليه السلام ، ذى حجة 1409 ق .

84 . الرفاعى، السيد طالب الحسينى، عقيدة ابى طالب (سى دى معجم العقائدى).

85 . الرفاعى، السيد يعقوب يوسف، اميرالمؤمنين على بن ابى طالب من الميلاد الى استشهاد، قاهره، دار الفضيله.

86 . رمضان، يونس، بغية الطالب فى معرفة على بن ابى طالب، بيروت، ط اول، مؤسسة الاعملى، 1413 ق / 1993م.

87 . الرومى، ياقوت بن عبدالله الحموى، معجم البلدان، بيروت، دار صادر للطباعة والنشر، دار بيروت، 1399 ق / 1979م.

88 . الزمخشري، محمود بن عمر جارالله (م528 ق)، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل وعيون الاقاويل فى وجوه التأويل، قم، ط اول، مكتب الاعلام الاسلامى، 1414 ق .

89 . الزهرى، محمد بن سعد بن منيع (م230 ق)، الطبقات الكبير، به تحقيق على محمد، قاهره، ط اول، مكتبة الخانجى، 1421 ق / 2001م، چاپ هاى قبلى اين مجموعه 11 جلدى به نام الطبقات الكبرى، است.

90 . الزيلعى، عبدالله بن يوسف الحنفى (م762 ق)، نصب الراية الاحاديث الهداية، قاهره، دار الحديث.

91 . الزينى دحلان، احمد الشافعى (م1304 ق)، اسنى المطالب فى نجاته ابى طالب، اعداد و تقديم صالح الوردانى، بيروت، الهدف للاعلام. نسخه ديگر آن به

اهتمام السيد يوسف بن السيد محمد المويد الحسنى، ط دوم.

92 .----- ، السيرة النبوية، به تصحيح و طبع الشيخ ناجى السويد، بيروت، ط اول، دار احياء التراث العربى، 1416 ق / 1995م.

93 .----- ، ابوطالب چهره درخشان عرب، ترجمه نشر سعدى، تهران، نشر سعدى، 1351.

94 . سپهر، محمدتقى لسان الملك (1216-1297 ق)، ناسخ التواريخ زندگانی پیامبر صلى الله عليه وآله به اهتمام جمشيد كيان فر، چ اول، انتشارات اساطير، 1380 .

95 . السنجرى، طالب، حياة محمد فى احاديث الشيعة، بيروت، ط اول، دارالمجتبى، 1418 ق.

96 . سعيد الخن، مصطفى، عبدالله بن عباس حبر الامة و ترجمان القرآن، دمشق، ط چهارم، دارالقلم، 1415 ق / 1994م.

97 . السهيلى، عبدالرحمن، (508-581 ق)، الروض الانف فى شرح السيرة النبوية لابن هشام، به تحقيق و تعليق عبدالرحمن الوكيل، بيروت، دار احياء التراث العربى، مؤسسة التاريخ العربى، 1421 ق / 1992م.

98 . السيوطى، جلال الدين عبدالرحمن (م911 ق)، الاتقان فى علوم القرآن، به تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، ط دوم، منشورات الرضى، 1367.

99 . السيوطى، جلال الدين عبدالرحمن (م911 ق)، الدر المنثور فى تفسير بالمأثور، تصحيح و تخريج الشيخ نخذت نجيب، بيروت، ط اول، دار احياء التراث العربى، 1421 ق / 2001م.

100 .----- ، التعظيم والمنة فى انّ الابوى رسول الله صلى الله عليه وآله فى الجنة، به

تحقيق محمد مخلوف، مصر، دار جوامع الكلم.

101 .----- ، كفاية الطالب فى خصائص الحبيب، المعروف بخصائص

الكبرى، بيروت، ط اول، دارالكتب العلمية، 1405 ق .

102 . ----- ، الرسائل التسع، بيروت، ط اول، دار احياء العلوم، 1409 ق / 1988 م.

103 . سيدقطب، فى ظلال القرآن، بيروت، ط هفتم، دار احياء التراث العربى، 1391 ق / 1971 م.

104 . سيدرضى، محمدبن ابى احمد(359-406 ق)، نهج البلاغه، همراه معجم المفهرس.

105 . الشافعى، كمال الدين محمدبن طلحة (582-656 ق)، مطالب السنول فى مناقب آل الرسول عليه السلام ، به تحقيق ماجدبن احمد العطية، بيروت، ط اول، موءسسة ام القرى للتحقيق والنشر، ذى حجة 1420 ق .

106 . الشاهرودى، على النمازى، مستدركات علم الرجال الحديث، تهران، ط اول، مطبعة حيدرى، رجب 1415 ق .

107 . شبر، السيد عبدالله، الجواهر الثمين فى تفسير الكتاب المبين، با مقدمه السيد بحر العلوم، كويت، مكتبة الالفين، 1407 ق / 1986 م.

108 . ----- ، حق اليقين فى معرفة اصول الدين، صيدا، مطبعة العرفان، (چاپ قديم).

109 . الشعرانى، الشيخ عبدالوهاب، كشف الغمة عن جميع الامة، مصر، دارالكتب العربية الكبرى، (سنگى).

110 . ----- ، اليواقيت والجواهر فى بيان عقائد الاكابر، ضبط وتصحيح عبدالوارث محمدعلى، بيروت، ط اول، دارالكتب العلميه، 1419 ق / 1998 م.

111 . شبلنجى، مؤمن بن حسن (ازعلمای قرن سيزدهم). نورالابرار فى مناقب آل بيت النبى المختار، منشورات الشريف الرضى.

- 112 . الشوكاني، محمدبن علي بن محمد(م1250 ق)، فتح القدير- الجامع بين فنى الرواية والدراية من علم التفسير-، بيروت، ط سوم، دارالمعرفة، 1417 ق / 1997م.
- 113 . الشهرستاني، محمدبن عبدالكريم(479-548 ق) الملل والنحل، به تحقيق امير علي مهنا - علي حسن فاعور، بيروت، ط چهارم، دارالفكر، 1415 ق / 1995م.
- 114 . الشيباني عزالدين ابوالحسن بن اثير(555-630 ق)، الكامل فى التاريخ، بيروت، موءسسة التاريخ العربى، 1414 ق / 1994 م.
- 115 . الشيباني، عبدالرحمن بين علي بن محمدالمشهور بابن الديبع، حدائق الانوار و مطالع الاسرار- فى سيرة النبي المختار و على آله المصطفى الاخير - ، به تحقيق عبدالله ابراهيم الانصارى، بيروت، ط دوم: مكتبة المكية، 1413 ق .
- 116 . الشيرازى، السيدعليخان(م1120ق)، الدرجات الرفيعة فى طبقات الشيعة، با مقدمه سيد محمدصادق بحرالعلوم، قم، منشورات مكتبة بصيرتى، 1397 ق .
- 117 . شيرازى، سلطان الواعظين(1291 ق)، شب هاى پيشاور در دفاع از حريم تشيع، تهران، دارالكتب الاسلاميه.
- 118 . الصالحى، محمدبن يوسف الشامى(م942ق)، سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد، به تحقيق و تعليق عادل احمد عبدالمعبود- على محمد معوض، بيروت، ط اول، دارالكتب العلمية، 1414 ق / 1993م.
- 119 . الصنعانى، عبدالرزاق بن همان، المصنف، به تحقيق حبيب الرحمن الاعظمى، بيروت، ط دوم، المكتبة الاسلامى، 1403 ق / 1983م.
- 120 . الطايى، نجاح، سيرة الامام على بن ابى طالب عليه السلام، بيروت، و لندن، ط اول، دارالهدى لاحياء التراث، رمضان 1424 ق / 2003م.

- 121 . الطباطبائي، محمدحسين، الميزان في تفسير القرآن، ترجمه سيد محمدباقر موسوي همداني، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
- 122 . طبرسي، ابي علي الفضل الحسن - من اعلام القرن السادس هجري - اعلام الوري باعلام الهدى - سلسلة مصادر بحار الانوار -، به تحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم، ط اول، مؤسسة آل البيت لحياء التراث، 1417 ق .
- 123 . -----، مجمع البيان في تفسير القرآن، به تحقيق جمعي از علمای بيروت، ط اول، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، 1415 ق / 1995 م.
- 124 . الطبري، محمدبن جرير(224-310 ق)، تاريخ الطبري - تاريخ الامم والملوك -، به تحقيق ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار سويدان.
- 125 . -----، المسترشد في امامة اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب، به تحقيق الشيخ الاحمد المحمودي، كوشانپور، ط اول، مؤسسة الثقافة الاسلاميه.
- 126 . الطبري، محب الدين احمدبن عبدالله(م694 ق)، ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى، مكتبة المقدسي، 1356.
- 127 . -----، جامع البيان عن تأويل القران، بيروت، دارالفكر، 1415 ق .
- 128 . الطبراني، سليمان بن احمد(220-360 ق)، المعجم الكبير، به تحقيق حمدي عبدالمجيد السلفي، بيروت، دار احياء التراث العربي.
- 129 . الطبسي، محمدرضا النجفي(م 1405 ق)، منية الراغب في ايمان ابي طالب، به تحقيق محمدجعفر الطبسي، قم، دفتر تبليغات اسلامي، 1417 ق 1375 ش.
- 130 . الطوسي، ابي جعفر محمدبن الحسن(385 - 460 ق)، التبيان في تفسير القرآن، به تحقيق و تصحيح احمد حبيب قصير العاملي، بيروت، دار احياء

131 . العاملی، السيد جعفر مرتضى، الصحيح من السيرة النبى الاعظم صلى الله عليه وآله ، بيروت، ط چهارم، دار الهادى للطباعة والنشر والتوزيع، 1415 ق / 1995م.

132 . ----- ، حقائق الهامة حول القرآن الكريم، قم، جامعه مدرسين حوزة

علميه قم.

133 . عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام على بن ابى طالب، تهران، چاپخانه حيدرى، اسفند 1353.

134 . عبدالفتاح، قاضى، اسباب النزول عن الصحابة والمفسرين، بيروت، موعسة دارالندوة الجديدة للطباعة والنشر، 1408 ق / 1978م.

135 . العجيلى، سليمان بن عمر الشافعى (م 1204 ق)، الفتوحات الالهية، به توضيح تفسير الجلالين...، به تصحيح ابراهيم شمس الدين، بيروت، ط اول، دارالكتب العلميه، 1416 ق / 1996م.

136 . العسقلانى، احمد بن على بن حجر (م 852 ق)، الاصابة فى تمييز الصحابة، به تحقيق و تعليق عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، بيروت، ط اول، دارالكتب العلميه، 1415 ق / 1995م.

137 . ----- ، فتح البارى شرح البخارى، بيروت، ط سوم، دارالفيحاء، للطباعة والنشر، 1421 ق / 2000م.

138 . ----- ، لسان الميزان، به تحقيق عادل احمد عبدالموجود - على محمد معوض، بيروت، ط اول، دارالكتب العلميه، 1416 ق / 1996م.

139 . العسكري، نجم الدين، ابوطالب حامى الرسول، نجف اشرف، مطبعة الآداب، 1380 ق.

140 . فرغلى، الشيخ عبدالحفيظ - حمزه و عبدالحميد، سيرة آل البيت

النبي صلى الله عليه وآله ، بيروت، مكتبة القيمة.

141 . فضل الله، السيد محمد حسن، تفسير من وحى القرآن، بيروت، ط دوم، دارالملك، 1419 ق / 1998 م.

142 . فقيه يوسف، يوسف بن احمد بن عثمان، تفسير الثمرات الياصرة والاحكام الواضحة القاطعة، بيروت، ط اول، مكتبة التراث الاسلامي الجمهورية اليمنية، 1423 ق / 2002 م.

143 . قاضي، عنایت الله ، حاشية الشهاب المسلمات - على تفسير البيضاوي، بيروت، دار صادر.

144 . قرباني زرين، باقر، ابوطالب، تهران، شركت نشر و تبليغ نيك معارف، 1371.

145 . القرطبي، محمد بن احمد الانصاري، الجامع الاحكام القرآن في تفسير القرآن (تفسير قرطبي)، بيروت، ط اول، دارالكتب العلمية، 1420 ق / 2000 م.

146 . القسطلاني، احمد بن محمد (851-923 ق)، المواهب اللدنية بالمنح المحمدية، به تحقيق صالح احمد الشامى، بيروت، ط اول، مكتب الاسلامى، 1412 ق / 1991 م.

147 . القمى، ابى جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه صدوق (م381 ق)، امالى، به تحقيق موعسسة البعثة، قم، ط اول، موعسسة البعثة، 1417 ق .

148 . ----- ، علل الشرايع، بيروت، ط اول، موعسسة الاعلمى، 1408 ق / 1988 م.

149 . ----- ، كمال الدين و تمام النعمة، بيروت، موعسسة الاعلمى، 1412 ق / 1991 م.

150 . ----- ، معانى الاخبار، به تصحيح على اكبر غفارى، بيروت،

- 151 . الكاندهلوي، الشيخ محمد يوسف، حيات الصحابة، به تحقيق و تعليق و مقدمه جمعي از علمای بيروت، ط دوم، دارالكتاب العربي، 1410 ق / 1990م.
- 152 . كاشاني، محمد بن المرتضى المعروف بالمولى محسن فيض (1007-1091 ق) كتاب الصافي فى تفسير القرآن، به تحقيق السيد محسن الحسنى الامينى، طهران، ط اولى، دارالكتب الاسلاميه، 1419 ق / 1377 ش.
- 153 . الكراجكى، محمد بن على بن عثمان الطرابلسى (م449 ق)، كنز الفوائد، به تحقيق و تعليق عبدالله نعمه، قم، منشورات دارالذخائر، 1410 ق .
- 154 . كلينى، محمد بن يعقوب، (م328/329 ق)، اصول كافى - موسوعة الكتب الاربعه فى احاديث النبى صلى الله عليه وآله والعترة-، تصحيح و تعليق محمد جعفر شمس الدين، بيروت، دارالمعارف للمطبوعات، 1411 ق / 1990م.
- 155 . -----، روضة الكافى - موسوعة الكتب الاربعه فى احاديث النبى والعترة -، به تصحيح و تعليق محمد جعفر شمس الدين، بيروت، دارالمعارف للمطبوعات، 1411 ق / 1990 م.
- 156 . مارتن- مكدرموت، تعريب على هاشم، نظريات علم الكلام عند الشيخ المفيد، مشهد، ط اول، آستان قدس رضوى، 1413 ق / 1371 ش.
- 157 . المازندراني، ابى جعفر محمد بن على بن شهر آشوب (488 - 588 ق)، مناقب آل ابى طالب، به تحقيق و فهرست يوسف البقاعى، بيروت، ط دوم، دارالاضواء، 1412 ق / 1991 م.
- 158 . الماوردى، على بن محمد حبيب (364-450 ق)، النكت والعيون، به تعليق السيد المقصود بن عبدالرحيم، بيروت، دارالكتب العلميه - مؤسسة الكتب الثقافيه.

- 159 . المبرد، محمد بن يزيد المعروف بالمبرد النحوي (277-365 ق)، الكامل المبرد، به شرح من الشيخ ابراهيم محمد بن الدلجموني الازهرى، مصر، ميدان الازهر.
- 160 . مجلسى، محمد باقر، (م 1111 ق)، بحار الانوار - الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار - بيروت، ط سوم، دار احياء التراث العربى، 1403 ق / 1983 م.
- 161 . -----، مِرآت العقول فى شرح اخبار آل الرسول، اخراج، مقابله و تصحيح السيد هاشم الرسولى، تهران دار الكتب الاسلاميه، 1370 .
- 162 . محقق، محمد باقر، نمونه بينات در شأن نزول آيات از نظر شيخ طوسى...، تهران، چاپخانه حيدرى، اسفند 1350 .
- 163 . محمدى اشتهاردى، محمد، ابوطالب يگانه مدافع اسلام - ترجمه منية الراغب...، تهران، انتشارات قائم.
- 164 . محمود، بدر الدين ابى محمد (م 855 ق)، عمدة القارى شرح صحيح البخارى، بيروت، دار احياء التراث العربى.
- 165 . المراغى، احمد مصطفى، تفسير المراغى، بيروت، ط دوم، دار احياء التراث العربى، 1985 م.
- 166 . المرتضى، رسائل الشريف المرتضى، تقديم و اعداد السيد احمد الحسينى، السيد مهدي رجائى، قم، دار القرآن، مدرسه آيت الله العظمى گلپايگانى، مجموعه اول، 1405 ق .
- 167 . المزى، جمال الدين ابى الحجاج يوسف (654 - 747 ق)، تهذيب الكمال فى اسماء الرجال، باحاشيه ابن حجر و تحقيق احمد على عبيد و حسن احمد آغا، بيروت، دار الفكر، 1411 ق / 1994 م.
- 168 . المسعودى، على بن الحسين (م 346 ق)، مروج الذهب و معادن الجواهر،

به شرح عبدالامير على مهنا، بيروت، مؤسسة الاعلمي، 1411 ق / 1991 م.

169 . المصري، محمد بن منظور، لسان العرب، بيروت، ط اول، دار صادر، 1997 م.

170 . المعافري، عبدالملك بن هشام، السيرة النبوية، به تحقيق و تعليق جمال ثابت، محمد محمود، قاهره، ط دوم، دارالحدیث، 1419 ق / 1998 م.

171 . المقدمي، عبدالله بن احمد بن محمد القدامة (م620 ق)، التبيين في انساب القرشيين، به تحقيق و تعليق محمدنايف الدليمي، بيروت، ط دوم، عالم الكتب، مكتبة النهضة، 1408 ق / 1988 م.

172 . مكارم شيرازي، ناصر، الامثل في كتاب المنزل، بيروت، مؤسسة البعثة، 1413 ق ق ط اول، 1413 ق.

173 . ----- ، تفسير نمونه، با همكاري جمعي از نويسندگان، قم، چ پانزدهم، مدرسه اميرالمؤمنين عليه السلام، 1377 .

174 . المنقري، نصر بن مزاحم (212 ق)، وقعة الصفين، به تحقيق و شرح عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ط سوم، مؤسسة العربية الحديثة للطبع والنشر، 1382 ق - منشورات مكتبة آية الله نجفي، 1404 ق .

175 . مهران، محمد بيوتى - استاد جامعه اسكندريه وام القرى -، الامام على بن ابى طالب، به اهتمام سيد محمود مرهندى اصفهاني، ط دوم، 1419 ق / 1377 ش.

176 . الموسوي، فخار بن معد ابى على (م630 ق)، الحجة على الذاهب الى تكفير ابى طالب، به تحقيق السيد محمد بحر العلوم، قم، ط اول، انتشارات سيدالشهدا، 1410 ق .

177 . الموسوي، عبدالحسين شرف الدين، شيخ المضيره ابوهريرة، بيروت، ط

پنجم، دارالزہرا، 1406 ق / 1986 م .

178 . ----- ، الشيخ الابطح او ابوطالب، صور بيروت، ط سوم، دار الارقم، رمضان 1407 ق / 1987 م .

179 . النجفی، الشيخ محمد حسن (م 1266 ق)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت، ط اول، موءسسة المرتضى - دار المورخ العربی، 1413 ق / 1992 م .

180 . النقدي، الشيخ جعفر بن محمد (1203-1369 ق)، مواهب الوهاب فی فضائل والدامیر الموءمنین ابی طالب علیه السلام، به تحقیق دکتر محمد هادی الامینی، بیروت، ط دوم، شركة الكتبی للطباعة والنشر، 1413 ق / 1993 م .

181 . النوری، السيد ابوالمعاطی،، الجامع فی الجرح والتعديل لاقوال الخاری،، بیروت، ط اولی، عالم الکتب، 1412 ق / 1992 م .

182 . النسائی، احمد بن شعيب (م 303 ق)، سنن النسائی، با شرح سیوطی، بیروت، ط سوم، دار المعرفة، 1414 ق / 1994 م .

183 . ----- ، (م 303 ق)، تفسير النسائی، به تحقیق و تعليق جرى بن

عبدالخالق...، بیروت، ط اول، موءسسة الکتب الثقافیة، 1410 ق / 1990 م .

184 . النیشابوری، الشيخ محمد بن الفتال (م 508 ق)، روضة الواعظین، تعليق و تصحيح الشيخ حسين الاعلمی بیروت، ط اول، موءسسة الاعلمی للمطبوعات، 1406 ق / 1986 م .

185 . النیشابوری، مسلم بن الحجاج القشیری، (206-261 ق)، صحیح مسلم، به تحقیق و تعليق موسی شاهین - احمد عمرهاشم، بیروت، ط اول، موءسسة عزالدین للطباعة والنشر، 1407 ق / 1988 م .

ص: 191

186 . النيشابورى، محمدبن عبدالله الحاكم، المستدرک على الصحيحين، به تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، 1411 ق / 1990م.

187 . النيشابورى، على بن احمد الواحدى (م 468 ق)، الوسيط فى تفسير القرآن المجيد، به تحقيق و تعليق عادل عبدال موجود - على محمد معوض، بيروت، ط اول، دارالكتب العلميه، 1415 ق / 1994 م.

188 . ----- ، الاسباب النزول، تخريج و تدقيق عصام بن عبدالمحسن، الحميدى، بيروت، ط اول، مؤسسة الريان للطباعة والنشر، 1411 ق / 1991 م.

189 . وحدة تأليف...، تاريخ الاسلام(1) وحدة تأليف الكتب الدراسية، ط اول، المنظمة العالمية للحوزات والمدارس الاسلاميه، 1421 ق .

190 . يعقوبى، احمدبن ابى يعقوب بن جعفر الكاتب العباسى، تاريخ يعقوبى، قم، موءسسسه نشر فرهنگ اهل البيت عليه السلام، دار صادر.

ترجمه اين كتاب: ترجمه تاريخ يعقوبى، محمد ابراهيم آيتى، تهران، چ ششم، شركت انتشارات علمى و فرهنگى وابسته به وزارت آموزش عالى، 1371 ق .

ص: 192

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

